

صغیر حیات

سال اول / شماره سوم / مرداد و شهریور ۱۳۹۴ / ۷۶ صفحه

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

دوماهنامه

اجتماعی
فرهنگی

پرونده ویژه:

مدارا



رفق و مدارا
از دیدگاه علامه
ملا محمد مهدی نراقی قفسه



مدارا در سیاست
رابطه، کار کردها، مصادیق و موانع
در گفتگوی صغیر حیات با
دکتر سیدعلی میر موسوی



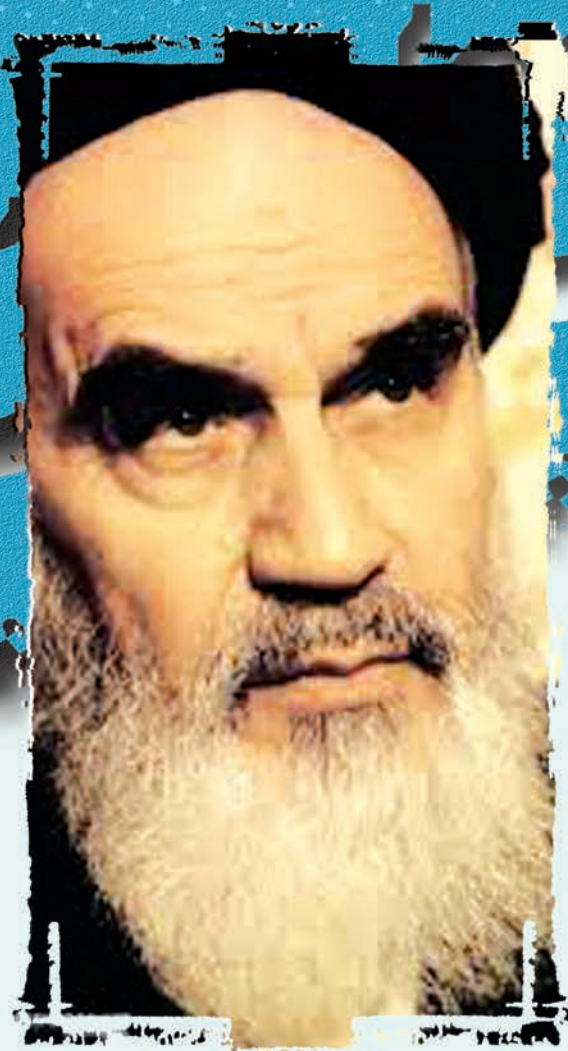
رفق و مدارا در لیبرالیسم و
اسلام با دو ریشه متفاوت
(دکتر سیدمحمد ثقفی)

و با گفتاری از:



درس گفتاری از
دکتر هادی خانیکی
جامعه به کدام سو می رود؟!





پیغمبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - با مردم چه طور رفتار می کرد ... ؛
با ملت چه طور رفتار می کرد؛ یک پدر مهربان و بالاتر از یک پدر مهربان بود.
امیرالمؤمنین چه طور در زمان خلافت، که یک خلافتی بود که سرتاسر ممالک اسلامی،
که در آن وقت از حجاز و مصر و ایران و عراق و سوریه و یمن و همه اینها، از اروپا هم یک مقداری بود،
این مرد بزرگ در عین حالی که سیطره بر همه این ممالک داشت، با مردم چه طور رفتار می کرد؛
با ضعفا، با مستضعفین، چه جور رفتار می کرد؛ زندگی خودش چه طور بود.
البته او یک مردی بود که معجزه بود، کسی نمی تواند مثل او باشد،
لکن حکومت ها می توانند عبرت بگیرند که تعدیل کنند کار خودشان را، آن طور حکومت می کرد،
ملت هم با او آن طور بودند... اگر همه حکومت ها سیره خودشان را تغییر بدهند و با مردم این طور باشند،
این حل یک مشکل می شود و آن حل مشکل حکومت هاست.

صغیر حیات

سال اول
شماره سوم
مرداد و شهریور ۱۳۹۴
صفحه ۷۶
قیمت: ۴۰۰۰ تومان

دوماهنامه

اجتماعی
فرهنگی

۳



صاحب امتیاز:
فخرالدین صانعی
مدیرمسئول:
علی اکبر بیگی
زیر نظر شورای سردبیری

مدیر اجرایی:
علیرضا رضایی
مدیر هنری و گرافیک:
سیدمحسن زمانی
اجرا:
محمد شفیعی
لیتوگرافی و چاپ:
راه فردا
توزیع:
شرکت نامه امروز

نشانی:
قم، خیابان شهداء، کوچه ۳۷،
کوچه پنجم، پلاک ۱۶۲
کدپستی: ۳۷۱۳۷ - ۴۷۶۶۴
صندوق پستی: ۹۶۷ - ۳۷۱۸۵
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۱۰۶۵
نمبر: ۰۲۵ - ۳۷۸۳۵۱۰۹
پست الکترونیکی:
safir.hayat@yahoo.com

- ۵ / رفق و مدارا از دیدگاه علامه ملا محمد مهدی نراقی (قدس سره)
- ۷ / مدارا در سیاست، رابطه، کارکردها، مصادیق و موانع در گفتگوی صغیر حیات با دکتر سیدعلی میرموسوی
- ۱۵ / رفق و مدارا در لیبرالیسم و اسلام با دو ریشه متفاوت (سیدمحمد ثقفی)
- ۲۰ / دینداری در مدار مدارا (محمدتقی فاضل میبیدی)
- ۲۷ / مدارا به عنوان یک ارزش اخلاقی (احمد حیدری)
- ۳۲ / مدارا، ویژگی جامعه اسلامی (جلال جلالی زاده)
- ۳۴ / مدارا با همسر در گفتگوی صغیر حیات با جعفر آرشید
- ۴۰ / نقش مدارا در تربیت دینی خانواده (محمد طهماسبی)
- ۴۴ / درس گفتاری از دکتر هادی خانیکی
جامعه به کدام سو می رود؟! /
- ۵۰ / فقه و توسعه (محسن رنانی)
- ۵۳ / گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با آیت الله العظمی صانعی در دهه ۸۰
- ۵۷ / اخلاق کریمانه در حکمت دینی (مکارم الاخلاق) (بخش ۱۱) (محمد تقی خلجی)
- ۶۱ / چشم اندازی به اخبار حوزه‌های علمیه
- ۶۸ / نگاهی به یک کتاب: کتابهای گمراه کننده (کتب ضلال) (حضرت آیت الله العظمی صانعی)
- ۶۹ / درخواست اخلاق پسندیده؛ دعای مکارم الاخلاق
- ۷۴ / دیدار آیت الله هاشمی رفسنجانی با حضرت آیت الله صانعی در مشهد





مدارا و حُسن معاشرت با مردم محبوب ترین و ارزشمندترین عمل نزد خدا پس از واجبات الهی است. این عمل نه تنها سبب نشاط و شادابی در زندگی فردی و اجتماعی، و موجب آبادانی دیار و فزونی نعمت پروردگار است، بلکه باعث تألیف قلوب و زمینه ساز محبت و مهربانی نسبت به یکدیگر بوده و اجر و پاداش اخروی نیز در روز قیامت برای مردم چنین جامعه ای فراهم خواهد بود. خداوند مهربان در خطاب به پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید:

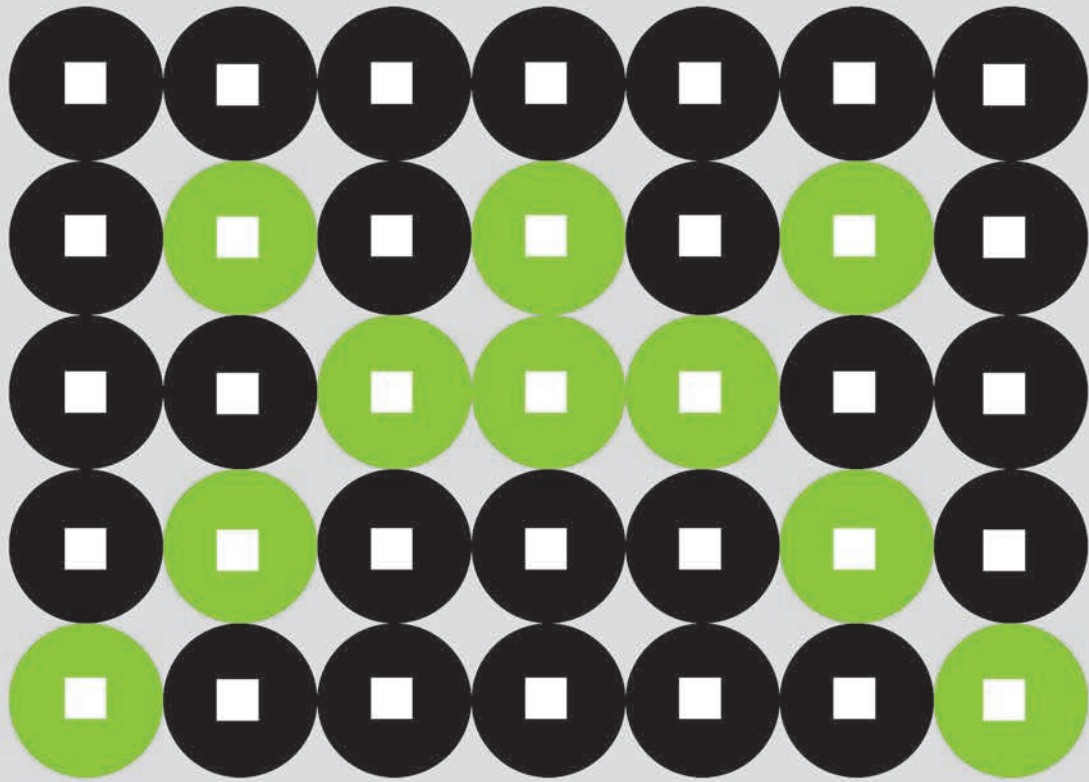
﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱

« به سبب لطف و رحمت خدا بود که با آنان نرم خوئی و مهربانی کردی و اگر درشت خوی و سخت دل بودی، قطعاً از گرد تو پراکنده شده بودند.»

رفتار خدا پسندانه که همه‌ی ابعاد فضایل نفسانی را در مواجهه با مردم بیان می کند در سه محدوده‌ی کلی خوش رویی، خوش گوئی و خوش رفتاری در کلام امام صادق (ع) مشخص شده است. امام (ع) می فرماید:

«تُلبِنُ جَانِبَكَ، وَ تُطِيبُ كَلَامَكَ، وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ»^۲

از امام صادق (ع) سؤال شد که میزان و محدوده حُسن خُلق چیست؟ فرمود:
خوش رو کنی صورتت را، و لطیف کنی کلامت را، و خوش رفتاری کنی با مردم.



رفیق و مدارا 66

از دیدگاه علامه

ملا محمد مهدی نراقی قدس سره

فضیلت رفق و نرمی^(۱)

اخبار درباره فضیلت رفق و مدارا بی‌شمار است، و ما در اینجا به قسمتی از آنها اشاره می‌کنیم؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لو کان الرّفق خلقاً یری، ما کان فیما خلق الله شیء أحسن منه»^(۲) اگر رفق مخلوقی می‌بود که دیده می‌شد، در میان مخلوقات خدا از او نیکوتر نبود». و فرمودند: «ان الرّفق لم یوضع علی شیء الا زانه، ولا ینزع من شیء الا شأنه»^(۳)

و نیز فرمودند: «لکل شیء قفل، و قفل الایمان الرّفق»^(۴) و نیز فرمود: «ان الله رفیق یحب الرّفق، و یعطى علی الرّفق ما لا یعطى علی العنف»^(۵) خدا مهربان و صاحب رفق است و کسی را که چنین باشد دوست دارد و پاداشی که بر رفق و نرمی می‌دهد بر عتف و درشتی نمی‌دهد». و فرمود: «ما اصطحب اثنان الا کان أعظمهما أجراً و أحبهما إلی الله تعالی ارفقهما بصاحبه»^(۶) هیچ دو نفری با هم مصاحبت و همدمی نداشته‌اند مگر اینکه مدارا کننده‌تر آن دو پاداشش نزد خدای تعالی بزرگتر و محبوبیتش بیشتر است».

و فرمود: «الرّفق یمنّ و الخرق شؤم»^(۷) رفق و ملایمت میمنت دارد و خشونت و درشتی شوم است».

و فرمود: «من کان رفیقاً فی امره نال ما یریده من النّاس»^(۸) هر که در کار خود رفق داشته باشد به آنچه از مردم بخواهد می‌رسد».

و فرمود: «إذا احب الله أهل بیت أدخل علیهم الرّفق»^(۹) خدا اگر خانواده‌ای را دوست بدارد رفق و نرمی به آنان می‌دهد».

و فرمود: «من أعطى حظه من الرّفق أعطى حظه من خیر الدنیا والآخرة و من حرم حظه من الرّفق حرم حظه من الدنیا والآخرة»^(۱۰) هر که را رفق و نرمی دادند خیر دنیا و آخرت را به او دادند و هر که را از رفق محروم ساختند او را از خیر دنیا و آخرت محروم کردند».

و فرمود: «إذا احب الله عبداً أعطاه الرّفق و من یحرم الرّفق یحرم الخیر کله؛^(۱۱) خداوند اگر بنده‌ای را دوست دارد رفق و مدارا به او می‌دهد، و کسی که از رفق محروم باشد از همه خیرات محروم است».

و فرمود: «أندرون من یحرم علی النار؟ کل حین لین سهل قریب»^(۱۲) می‌دانید چه کسی بر آتش دوزخ حرام است؟ هر نرم‌خوی آسانگیر [به دلها] نزدیک».

و امام کاظم علیه السلام فرمود: «الرّفق نصف العیش»^(۱۳) «نرمی و مدارا نصف زندگی است». و نیز به کسی که بین او و مردی از آن قوم سخن در گرفته بود (با یکی از مخالفان نزاع می‌کرد) فرمود: «ارفق بهم، فإن کفر أحدکم فی غضبه، و لا خیر فیمن کان کفره فی غضبه»^(۱۴). «با آنها نرمی کن، زیرا کفر هر یک از شما در خشم اوست، و خیری نیست در کسی که کفرش در خشمش باشد».

به تجربه رسیده است که انجام امور و نیل به مقاصد بستگی به مدارا و نرم‌خوئی با مردم دارد. هر پادشاهی که به لشکر و رعیت خود مهربان و نرم است امر مملکتش منتظم و سلطنتش بادوام است، و اگر درشت‌خوی و سخت‌گیر باشد

امرش مختل می‌گردد و مردم از دور او پراکنده می‌شوند و سلطنتش به اندک مدتی بر باد می‌رود. و همچنین دیگر طبقات مردم از علما و امرا و صاحبان مناصب و معاملات و صنایع و پیشه‌ها.

مدارا

«مدارا» از حیث معنی نزدیک به رفق است؛ زیرا مدارا نرمی و ملایمت و حسن معاشرت با مردم و تحمّل ناگواری و آزار آنهاست. گاهی بین رفق و مدارا می‌توان تفاوتی قائل شد به این اعتبار که در مدارا تحمّل آزار مردم هست و در رفق نیست. درباره ستایش و فوائد دنیوی و اخروی مدارا اخبار بسیاری رسیده است مانند قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم: «المداواة نصف الایمان»^(۱۵) «مدارا یک نیمه ایمان است».

و نیز قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم: «ثلاث من لم یکن فیہ لم یتّم عمله، ورع یحجزه عن معاصی الله، و خلق یداری به النّاس، و حلم یردّ به جهل الجاهل»^(۱۶) سه چیز است که در هر که نیست کارش انجام نگیرد: تقوائی که وی را از گناه باز دارد و اخلاقی که با مردم بسازد و مدارا کند و حلمی که با آن سبکی نادان سبک‌سر را دفع کند».

و نیز گفتار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم: امرنی ربی بمداواة النّاس کما امرنی بأداء الفرائض؛^(۱۷) پروردگارم مرا به مدارا و سازش با مردم امر فرمود چنانکه به انجام واجبات امر فرمود».

و قول امام باقر علیه السلام: «فی التوراة مکتوب: فیما ناجی الله عزوجل به موسی بن عمران (ع): یا موسی! اکنتم مکتوم سری فی سریرتک و أظهر فی علانیتک المداواة عنی لعدوی و عدوک من خلقی... الی آخر الحدیث»^(۱۸) در تورات نوشته است - در آنچه خدای عزوجل به موسی فرمود این بود - که: ای موسی! راز پنهان مرا در باطن خویش پوشیده دار، و در ظاهر خود مدارا با دشمنان من و دشمنان خود را آشکار کن ...».

و قول امام صادق علیه السلام: «جاء جبرئیل الی النبی (ص) فقال: یا محمد! ربک یقرنک السلام، و یقول دار خلقی»^(۱۹) جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: با مخلوقم مدارا کن».

و نیز قول آن حضرت علیه السلام: «ان قوماً من النّاس قلت مداراتهم فی النّاس فنفوا من قریش، و ایم الله ما کان بحسابهم بأس، وإن قوماً من غیر قریش حسنت مداراتهم فالحقوا بالبیّت الرفیع... ثم قال: من کف یده عن النّاس، فانما یکف عنهم یداً واحدة و یکفون عنه ایدی کثیرة»^(۲۰) گروهی از قریش با مردم کم‌سازگاری کردند و از قریش رانده شدند. به خدا قسم در حساب‌های آنها (از نظر خانوادگی) عیبی نبود، و گروهی از غیر قریش با مردم مدارا و خوش‌رفتاری نمودند و به دودمان عالی و بلند پیوستند ... سپس فرمود: هر که دست خود را از مردم ننگه دارد یک دست از آنان ننگه داشته و دست‌های بسیار از او باز داشته می‌شود».

پانویس‌ها:

۱. ترجمه جامع السعادات، جلد ۱، صفحات ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ ■ کافی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۳.
۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۹، ح ۶ ■ کافی، ج ۲، ص ۱۱۸، ح ۱.
۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۹، ح ۵ ■ کافی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۶.
۴. کافی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۷.
۵. کافی، ج ۲، ص ۱۱۹، ح ۴.
۶. کافی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۶ ■ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۳۹.
۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۳۹ ■ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۴۰.
۸. شرح نهج البلاغه، ص ۴۴۱ ■ کافی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۱.
۹. کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۵.
۱۰. کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۶ ■ کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۴.
۱۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۳ ■ کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۲.
۱۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۶.



مدارا در سیاست رابطه، کارکردها، مصادیق و موانع

در گفتگوی صفیر حیات با
دکتر سید علی میر موسوی

(عضو هیات علمی دانشگاه مفید)

صفیریات

با توجه به اینکه جهان اسلام در حال حاضر با وضعیت مناسبی مواجه نیست و در بسیاری از کشورهای اسلامی متأسفانه به اسم دین خشونت، جنگ و خونریزی به جان مسلمانان افتاده است به نظر می‌رسد مطرح کردن مباحثی از دین که در مقابل جریانات فوق قرار گیرد بسیار مهم است. به همین دلیل در این شماره نشریه مناسب دیدیم به مساله مدارا و رابطه آن با حوزه سیاست پردازیم. به عنوان اولین سؤال بفرمایید در حوزه سیاست، مدارا چگونه تعریف و تبیین می‌شود و چه رابطه‌ای میان دو واژه‌ی مدارا و سیاست وجود دارد؟

همچنان که به درستی اشاره کردید، در شرایط کنونی خشونت در جهان اسلام چهره مقدسی پیدا کرده و در پوشش دین توجیه می‌شود، از این رو بحث از مدارا اهمیت یافته است. البته بر خلاف ظاهر آن به نظر می‌رسد، باید ریشه خشونت را در جای دیگر و در عوامل دیگری غیر از دین جستجو کنیم. یعنی عوامل و زمینه‌های اجتماعی و سیاسی نقش بیشتری در خشونت‌سازی دارند، ولی این خشونت پوشش و رنگ دینی پیدا می‌کند. به هر حال در ارتباط با تعریف مدارای سیاسی، به طور کلی می‌توان گفت، هنگامی که در حوزه سیاست بحث مدارا مطرح می‌شود و سخن از مدارای سیاسی به میان می‌آید، بیشتر به معنای تحمل مخالفان و رقابای سیاسی و پذیرش موجودیت و شناسایی حقوق آنها است. همچنان که خشونت سیاسی به معنای سرکوب و حذف مخالفان است. در مورد نسبت سیاست و مدارا نیز می‌توان به طور کلی ادعا کرد که سیاست دموکراتیک با مدارا همراه است و سیاست اقتدارگرایانه با آن ناسازگاری دارد. با وجود این نسبت سیاست و مدارا، به نوع برداشت از سیاست نیز بستگی دارد.

اگر سیاست را به مثابه نوعی فعالیت، که انسان در زندگی اجتماعی انجام می‌دهد، در نظر بگیریم، در تعریف این فعالیت، دست کم چهار برداشت وجود دارد: ۱. سیاست هر نوع فعالیتی است که

به حکومت و حکمرانی مربوط می‌شود. بر پایه این تعریف که اخص تعاریف است، سیاست به معنای آیین شهرداری و کشورداری است. ۲. سیاست هر نوع فعالیتی است که به حوزه عمومی مربوط می‌شود؛ یعنی اگر ما عرصه اجتماع را به دو بخش تقسیم کنیم؛ یکی حوزه عمومی و دیگری حوزه خصوصی؛ حوزه عمومی اموری مانند نظم، رفاه، بهداشت عمومی، تربیت و امنیت است که همگان نسبت به آن دغدغه و یا علاقه دارند. از این دیدگاه هر نوع فعالیتی که به نوعی مربوط به حوزه عمومی باشد، یک فعالیت سیاسی محسوب می‌شود. ۳. سیاست، هر نوع فعالیت در راستای توافق یا سازش در اموری است که در جامعه بر سر آن اختلاف و کشمکش وجود دارد. از این دیدگاه سیاست عبارت از ایجاد سازش و توافق بین نیروهای درگیر در جامعه است. ۴. در نهایت سیاست در گسترده‌ترین معنا، عبارت از هر سنخ فعالیتی است که به گونه‌ای با قدرت مربوط باشد.

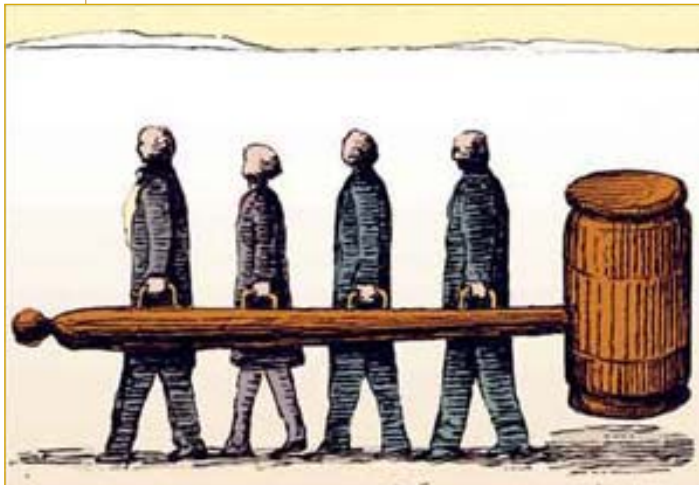
بر اساس هر یک از این تعاریف یا برداشتها، نسبت سیاست با مدارا متفاوت خواهد شد. رابطه سیاست با مدارا بر اساس تعریف اول و دوم خنثی است، یعنی می‌تواند همراه با آن یا ضد آن باشد. تعریف سوم که سیاست را از مقوله سازش و توافق می‌داند - که بیشتر تعریف لیبرالی از سیاست است - با مدارا پیوندی نزدیک دارد؛ یعنی بدون پذیرش مدارا، ورود به عرصه سیاست امکان پذیر نیست و در عرصه ماقبل سیاست قرار دارید. در برداشتهای پسامدرن از سیاست، که آن را از مقوله رهایی بخشی قلمداد می‌کنند، نیز جایگاه مدارا تقویت می‌شود. ولی برخی از تعاریف، که در برداشت چهارم قرار می‌گیرند و سیاست را از مقوله قدرت می‌دانند، این گونه نیستند. به عنوان نمونه؛ رادیکال‌ترین تعریف در این حوزه، تعریفی است که کارل اشمیت می‌دهد و امر سیاسی را از مقوله «ما در برابر دیگری» می‌داند. از نظر وی، هنگامی که به مرزبندی خودی در برابر غیر خودی می‌رسیم، سیاست تحقق پیدا می‌کند. به عنوان مثال شما در عرصه جامعه فعالیت‌های گوناگونی مانند: فعالیت اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی دارید. تا زمانی که این فعالیت‌ها به مرحله مرزبندی خودی در برابر غیر خودی، دوست در برابر دشمن و به طور گسترده‌تر ما در برابر دیگری نرسیده، غیر سیاسی‌اند، ولی وقتی به مرز بندی می‌رسند، سیاسی می‌شوند. در این نگرش خودی و غیر خودی، دوستی و دشمنی جزء مؤلفه‌های اصلی سیاست را تشکیل می‌دهند، از این رو سیاست به طور طبیعی با خشونت همراه است و مدارا تقریباً در آن کمتر معنی پیدا می‌کند. بنابراین نسبت میان سیاست و مدارا، به نوع نگرش به سیاست بستگی دارد.

از دیدگاه دینی نیز سیاست به گونه‌ای تعریف شده، که در آن حقوق مخالف به رسمیت شناخته می‌شود، از این رو مدارا یکی از مولفه‌های آن است. به عنوان نمونه؛ در برخی روایات، از امام حسن (ع) - در پاسخ به پرسش از معنای سیاست - چنین نقل شده است: «سیاست آن است که حقوق خدا و حقوق زندگان و حقوق مردگان را رعایت کنی. اما حق خدا آن است که آنچه او خواسته را انجام دهی و از آنچه که باز داشته خودداری کنی، اما حقوق زندگان اینکه، وظایف خود در برابر برادران را به انجام برسانی و در خدمت به امت، تعلل و تاخیر نوری و چنان چه ولی امر با امت خالصانه رفتار می‌کند، تو نیز با اخلاص از او پیروی کنی و هرگاه از راه درست دور

کارکردهای مدارا در حوزه سیاست را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد؛ نخست آن چه به خود حکومت مربوط می‌شود، و دوم آن چه به رابطه حکومت و مردم مربوط است. در قسمت اول به چهار کارکرد می‌توان اشاره کرد: ۱. افزایش مشروعیت ۲. افزایش مشارکت ۳. گسترش رقابت ۴. افزایش شفافیت. در رابطه حکومت و مردم، کارکردهای مدارا همان مواردی است که حضرت امیر در نامه به مالک اشتر، توصیه و سفارش کرده‌اند؛ مانند اینکه نظام در حوزه خصوصی افراد تجسس نکند، از اشتباهات آنها گذشت کند و با آنها با نرمی برخورد کند. تحقق و عملی شدن این توصیه‌ها، نتیجه نظامی است که مدارا را پذیرفته است؛ یعنی حریم خصوصی افراد حفظ می‌شود، حکومت درصدد عیبجویی و اشکال‌تراشی نیست، اسرار افراد را برملا و فاش نمی‌کند و در واقع از اشتباهات آنها عبور می‌کند و در نتیجه با آنها با نرمی برخورد می‌کند.

صفیرحیات و این به نفع خود حکومت نیز هست.

■ بی تردید چنین است؛ زیرا هنگامی که در حوزه سیاست مدارا پذیرفته بشود، طبیعتاً آستانه تحمل مردم هم در قبال حکومت بالا می‌رود، به این معنا که از روش‌های خشن در تحقق خواسته‌ها و آرمان‌های خود استفاده نمی‌کنند. بنابراین نظام‌هایی که مدارا را می‌پذیرند، در معرض انقلاب نیستند، بر خلاف نظام‌هایی که مدارا را نمی‌پذیرند.



صفیرحیات مصادیق مدارا در جامعه چه می‌تواند باشد؟ اگر حاکمی بخواهد در جامعه رواداری کند، باید در چه زمینه‌هایی فعالیت کند و چه نوع عملکردی داشته باشد تا شما بگویید این حکومت، حکومت مدارایی است و رواداری پیشه کرده است؟

■ بخشی از پاسخ در سوال قبلی بیان شد. نخستین نشانه حکومتی که مدارا را پذیرفته این است، که از یک نوع نگاه انحصارگرایانه و مطلق در ارتباط با حکومت دست برداشته، یعنی اگر حکومت نگاه انحصارگرایانه و مطلق داشته باشد، قاعدتاً این نظام نمی‌تواند مدارا را بپذیرد. اگر این گونه باشد، قاعدتاً باید رسانه‌های آزاد را بپذیرد، یعنی آزادی رسانه‌ها یکی از روشن‌ترین شاخص‌های این است که مدارا را پذیرفته است.

صفیرحیات آزادی بیان به نحو عام که تبلور آن در آزادی رسانه است.

■ بله! و خود آزادی اندیشه واقعاً یکی از مشخصات است. یعنی اگر فردی بگوید من به دنبال این هستم که از راه اندیشیدن به حقیقت دست پیدا بکنم، او نمی‌تواند در برابر عقاید دیگران سعه صدر و تحمل نداشته باشد، چون پیش‌فرض اندیشه جدی و صادقانه پذیرش احتمال خطا و اشتباه در اندیشه خود است و در نتیجه سعه صدر نسبت به اندیشه دیگران را در پی دارد.

صفیرحیات و این گونه مدارا به معنای پذیرش مطلق اندیشه مقابل که نیست؟

■ خیر، ولی به این معنا است که ممکن است من خطا بکنم و او درست فکر بکند.

شد، بر او فریاد کشی. اما حقوق مردگان این است که خوبی‌های آنان را یاد کنی و از بدی‌های آنان در گذری.» (سید مصطفی موسوی، الروایع المختاره من خطب الامام الحسن (ع)، تهران: دارالمعلم، ۱۳۹۵ ه. ق، ص ۱۱۸) این نوع نگاه به سیاست که در آن بر رعایت حقوق تاکید می‌شود و حق انتقاد از حکومت به رسمیت شناخته می‌شود، با مدارا پیوند می‌یابد ولی اگر ما سیاست را به شکل خشن تعریف کنیم، رابطه آن با مدارا کم می‌شود.

صفیرحیات با توجه به تعریف سوم از مدارا که بحث

توافق و سازش را مطرح می‌کند و مدارا بیشتر در آن نمود پیدا می‌کند؛ به نظر شما ویژگی‌ها و کارکردهای مدارا در حوزه سیاست چیست؟

■ کارکردهای مدارا در حوزه سیاست را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد؛ نخست آن چه به خود حکومت مربوط می‌شود، و دوم آن چه به رابطه حکومت و مردم مربوط است. در قسمت اول به چهار کارکرد می‌توان اشاره کرد: ۱. افزایش مشروعیت: هر اندازه نظام سیاسی دایره خودی‌ها را گسترش دهد و منتقدان و مخالفان را نیز در آن وارد کند، مشروعیت آن تقویت می‌شود. ۲. افزایش مشارکت: مدارای سیاسی هزینه فعالیت سیاسی را کاهش و انگیزه مشارکت را افزایش می‌دهد. ۳. گسترش رقابت: هنگامی که نظام سیاسی حق مخالف را به رسمیت بشناسد، رقابت در درون این نظام سیاسی افزایش پیدا می‌کند و همانند بازار که در آن کالاهای مختلفی عرضه می‌شود، در نظام سیاسی مبتنی بر مدارا، هر گروهی برنامه خود را ارائه می‌کند و مردم از بین آن‌ها دست به انتخاب می‌زنند. یکی از ویژگی‌های نظام‌های سیاسی که به نام «چندسالارانه» یا «پولیاری» شناخته می‌شوند، مدارای زیادی نسبت به مخالفین است، از این رو در آنها حکومت به راحتی در عرصه عمومی مورد نقد قرار می‌گیرد. در این نظام‌ها رقابت هم خیلی زیاد است و یکی از ویژگی‌های پولیاری‌ها یا نظام‌های چندسالار رقابت بالا است. ۴. افزایش شفافیت: فساد سیاسی، به ویژه رشوه و پارتی بازی، یکی از مشکلات و آسیب‌های جدی است، که نظام‌های سیاسی همواره در عمل با آن مواجه بوده‌اند. بیشتر اوقات فساد سیاسی از راه‌های پنهان رخ می‌دهد، از این رو شفاف‌سازی مناسبات سیاسی، در آشکار ساختن و جلوگیری از آن موثر است. وقتی نظام سیاسی نسبت به گروه‌های مخالف، آزادی عمل را بپذیرد و رواداری پیشه کند، طبیعتاً شفافیت آن بالا می‌رود. اینها کارکردهایی است که مدارا در ارتباط با خود حکومت دارد.

در قسمت دوم؛ یعنی رابطه حکومت و مردم، کارکردهای مدارا همان مواردی است که حضرت امیر در نامه به مالک اشتر، توصیه و سفارش کرده‌اند؛ مانند اینکه نظام در حوزه خصوصی افراد تجسس نکند، از اشتباهات آنها گذشت کند و با آنها با نرمی برخورد کند. تحقق و عملی شدن این توصیه‌ها، نتیجه نظامی است که مدارا را پذیرفته است؛ یعنی حریم خصوصی افراد حفظ می‌شود، حکومت در صدد عیب‌جویی و اشکال‌تراشی نیست، اسرار افراد را برملا و فاش نمی‌کند و در واقع از اشتباهات آنها عبور می‌کند و در نتیجه با آنها با نرمی برخورد می‌کند.

صفرحیات

گرچه متدین به یک دین دیگر باشد؟

■ بله! به این معنا که ممکن است از یک دین برداشت‌های مختلفی امکان‌پذیر باشد.

صفرحیات

برداشت‌هایی از یک دین خاص را نمی‌گوییم، بلکه اعتقاد دینی به

نحو کلی، مد نظرمان هست.

■ بله در واقع در سیاست مبتنی بر مدارا پیروان ادیان گوناگون از آزادی بیان برخوردارند. در واقع لازمه مدارا سعه صدر و تحمل نسبت به عقاید و اندیشه‌های دیگری است و اندیشه جدی و صادقانه که فرد واقعاً بخواهد از راه اندیشیدن به حقیقت دست یابد، بدون سعه صدر نسبت به دیگران امکان‌پذیر نیست.

صفرحیات

بنابراین یکی از مشخصه‌های جامعه مدارایی، بحث آزادی اندیشه

است، و فرمودید یکی از مشخصه‌ها می‌تواند بحث آزادی بیان در یک جامعه باشد که

نمونه آن بحث آزادی رسانه است. نمونه‌های دیگری هم مطرح است؟

■ یکی از نمونه‌های آن بحث آزادی احزاب است. احزاب به عنوان سازمان‌هایی که قصد اداره قدرت را دارند، فعالیت می‌کنند. یکی از نشانه‌های دیگر آن آزادی سازمان‌های مردم‌نهاد است. سازمان‌های مردم‌نهاد هم با فعالیت آزادانه خود، خیلی اوقات باری که بر دوش حکومت است را کاهش می‌دهند.

صفرحیات

حضرت عالی در جایی استقلال نهاد قضاوت را از مشخصات جامعه

دارای مدارا معرفی کرده‌اید، به چه بیان؟

■ استقلال نهاد قضاوت؛ به معنای جدایی نهاد قضاوت از قوای اجرایی و قانون‌گذاری و نیز بی‌طرفی آن نسبت به جناح‌ها و جریان‌های سیاسی است. به هر اندازه که قوه قضائیه از منافع و مقاصد نیروهای سیاسی فاصله بگیرد و از آن تأثیر نپذیرد به استقلال رسیده است. رابطه سیاست و قضاوت موضوعی است، که در علم سیاست مورد بحث قرار گرفته و دو فرض برای تأثیرپذیری آن از سیاست مطرح شده است. نخست اینکه قاضی تحت تأثیر گرایش سیاسی خود قضاوت کند، دوم اینکه به شکل نهادی، دستگاه قضاوت تحت تأثیر سیاست قضاوت کند. هر دو فرض با مدارا ناسازگار است. بنابراین یکی از نشانه‌های مهم پذیرش مدارا در نظام سیاسی، استقلال دستگاه قضاوت است. اگر نظام سیاسی مدارا را بپذیرد، لازمه آن این است که دستگاه قضاوت، مستقل از جریان‌ها و گرایش‌های سیاسی درون جامعه، بر اساس قانون قضاوت کند. البته به این معنا نیست که دستگاه قضاوت با جرم و مجرم برخورد نکند. یک سری اعمال است که از نظر قانون مجرمانه شناخته می‌شود و قاعداً دستگاه قضاوت که بر اساس قانون عمل می‌کند، با آنها به عنوان جرم برخورد می‌کند. ولی مهم این است که در تشخیص و مجازات این جرم تحت تأثیر گرایش‌های سیاسی قاضی و تحت تأثیر خواسته‌های سیاسی جریان حاکم نباشد.

صفرحیات

اصل مدارا در حوزه سیاست را به عنوان یک بحث استراتژیکی قبول

می‌کنند یا به عنوان یک بحث تاکتیکی؟ یعنی آیا یک غرض ذاتی است یا یک غرض

عرضی؟

■ بستگی به این دارد که شما به سیاست چگونه نگاه کنید، اگر شما به سیاست در راستای دفاع و پاسداری از حقوق مردم نگاه کردید، این مدارا یکی از مؤلفه‌های اصلی می‌شود، چون دفاع از حقوق بدون شناسایی حق مخالف امکان‌پذیر نیست. ولی اگر شما به سیاست به عنوان یک نوع فعالیت در راستای تقویت و استمرار قدرت جریان حاکم نگاه کردید، قاعداً مدارا یک تاکتیک حساب می‌شود. یعنی به عنوان یک راهکار مصلحت‌جویانه.

صفرحیات

شما به مقوله مدارا به مثابه یک فضیلت اخلاقی و قاعده نگاه می‌کنید

یا به عنوان یک روش و استثناء؟ اگر ما سیاست را به معنای هر سنخ فعالیت می‌گوییم که مربوط به قدرت است معنا کردیم - همان فرض چهارمی که فرمودید - و حاکمی بر اساس روش‌ها و فرآیندهای نامشروع به قدرت رسید، بعد به هر دلیلی مدارا را نصب العین خود قرار دارد، اینجا باز هم می‌توانیم بگوییم این مدارا یک فضیلت است و به مثابه یک فضیلت اخلاقی



یکی از نشانه‌های مهم پذیرش مدارا در نظام سیاسی، استقلال دستگاه قضاوت است. اگر نظام سیاسی مدارا را بپذیرد، لازمه آن این است که دستگاه قضاوت، مستقل از جریان‌ها و گرایش‌های سیاسی درون جامعه، بر اساس قانون قضاوت کند. البته به این معنا نیست که دستگاه قضاوت با جرم و مجرم برخورد نکند.



دیدگاه و بینش دیگری را قبول ندارند، فرصت ابراز آن عقیده و بینش را به مخالف خود می‌دهند. این معنای مدارا به عنوان ارزشی مدنی - اجتماعی است؛ که البته بر مبنای اخلاقی خاصی مبتنی است.

صفیرحیات از صحبت‌های شما این طور برداشت می‌شود که در رابطه متقابل بین حکومت و جامعه، حکومت باید اهل مدارا باشد، آیا این مدارا کردن فقط مخصوص حکومت است یا جامعه هم باید در این امر سهیم باشد؟ یعنی جامعه هم باید جامعه مداراتی باشد و آیا در جامعه‌ای که مدارا حاکم نیست، حکومت می‌تواند با مدارا عمل کند یا این که این یک رابطه متقابل است و هر دو طرف باید مدارا را رعایت کنند؟

این سؤال مهمی به نظر می‌رسد و فرض‌های مختلفی دارد. به طور کلی می‌توان گفت: در رابطه مردم و حکومت هم مدارا معنی‌دار است، به این معنا که مردم هم نباید در پیگیری خواسته‌ها و آرمان‌های خود در برخورد با حکومت، در وهله اول دست به خشونت بزنند، بلکه باید روش‌های اصلاحی و اصلاح‌طلبانه را در پیش بگیرند، تغییر باید از راه‌های مسالمت‌آمیز پیگیری شود و این تغییر مسالمت‌آمیز، در واقع به نوعی پذیرش مدارا از سوی مردم در برابر حکومت است. منتها در شرایطی که حکومت راه‌های حضور و فعالیت مردم را کاملاً بسته است و امکان فعالیت به آنها نمی‌دهد، دیگر این توصیه امکان عمل ندارد و این ضدیت و مخالفت، رادیکال و در نهایت به انقلاب منتهی می‌شود. در نظریه‌های سیاسی نوعاً به انقلاب به عنوان یک روش خوب برای تغییر نگاه نمی‌کنند؛ یعنی می‌گویند روشی برای توسعه است، ولی روش خوبی برای توسعه نیست؛ به دلیل زبان‌های زیادی که انقلاب دارد، بنابراین انقلاب آخرین گزینه است. اما نکته‌ای که در این جا باید یادآوری بکنیم، این

است که در رابطه حکومت و مردم اولویت در بحث مدارا با حکومت است، چون قدرت را در اختیار دارد.

صفیرحیات در رابطه متقابل میان مردم و حکومت، مردم قدرتی در اختیار ندارند و حکومت دارای دست بالا است، بنابراین اصلاً قابل تصوّر است که مدارا از سوی مردم صورت بگیرد؟

در همین حدّی که اشاره شد؛ یعنی تا حد امکان روش‌های اصلاحی و تدریجی را در تغییرات و پیگیری خواسته‌ها در پیش بگیرند، به نظر می‌رسد در این جا قابل تصوّر است.

صفیرحیات حقوقی که حاکم بر گردن مردم دارد در عهدنامه مالک اشتر و جاهای دیگری هم آمده است. آیا انجام همین حقوق حاکم از طرف مردم، که یکی از آنها

است؟ یا یک تاکتیک نامطلوب و یک روش نادرست، و خود به نوعی ظلم محسوب می‌شود؟

البته این مورد به نظر من صورتی است که در عمل، امکان تحقق آن کم است که یک حاکمی بیاید از روش‌های قهرآمیز و زورمدارانه به قدرت برسد، بعد در برابر مخالفان خود مدارا کند؛ وقتی پایه‌های خود را بر اساس خشونت بنا نهاده، اگر بخواهد مدارا کند بی معناست.

صفیرحیات اسمش را خشونت نگذاریم بلکه فرض کنیم حاکمیتش برآیند نظر مردم نباشد و اگر قرار است با رأی مردم سرکار بیاید، یک نظام فاسد سیاسی شکل گیرد که با خشونت عریان روی کار نیامده است، بلکه مهندسی شده بر کرسی قدرت تکیه زند. در این صورت، می‌خواهد از این تاکتیک مدارا استفاده کند که مخالفان خود را نرم کند، دشمن خود را تبدیل به مخالف کند و مخالف را هضم کند.

مثلاً فرض کنید در عمان می‌گفتند سلطان قابوس یک چنین برخوردی با مخالفان خود کرده و ماجرای قیام ظفّار را این طور حل کرده است.

صفیرحیات آیا شما به چنین مدارایی عمل غیر اخلاقی می‌گویید؟

ویژگی اصلی عمل اخلاقی این است که باید بر اساس محاسبه سود و زیان نباشد، مثلاً اگر یک کاسبی به مشتری خود راست گفت، برای اینکه این مشتری فراری نشود، به راستگویی این کاسب عمل اخلاقی نمی‌گویند، چون در راستای سود و زیان خودش بوده است. فعلی اخلاقی می‌شود که این فعل صرفاً خیرخواهانه باشد و بر اساس سود و زیان و این محاسبات نباشد. قاعداً با این نگاه نمی‌شود بگوییم این یک فضیلت اخلاقی است، البته اصل مدارا هم یک فضیلت اخلاقی است و هم یک ارزش مدنی - سیاسی است. به لحاظ فردی اینکه شما تحمل داشته باشید، شکیبایی و بردباری به خرج بدهید و در برابر دیگری زود عصبانی نشوید، این یک نوع مدارا می‌شود. یا اینکه مثلاً سعی کنید امور را از راه‌هایی که به سازش و صلح منتهی می‌شود، منازعه را حل کنید، که در قرآن با تعبیر اصلاح ذات‌البین از آن یاد شده است، این هم یک نوع مدارا است. یا رفتار محتاطانه در برابر یک دشمنی که در قدرت است، اگر شما بخواهید بی‌مهالبا با او درگیر شوید، هستی شما را در معرض خطر قرار می‌دهد. در تفسیر میزان ذیل آیه «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» روایتی آورده که یکی از موارد القاء در هلاکت را درگیر شدن فرد با حاکم مستبد دانسته است، در شرایطی که می‌داند این حاکم او را از بین می‌برد. این را هم می‌توان نوعی مدارا دانست؛ رفتار احتیاط‌آمیز در برابر دشمن. به نظر می‌رسد خود تقیه مداراتی همین است، یعنی یک جریانی که موجودیت خود را در معرض خطر می‌بیند، برای حفظ موجودیت خود از اظهار برخی اعتقادات یا ابراز برخی اعمال خود خودداری می‌کند؛ این خود یک راهبرد است. اینها در حوزه فضائل اخلاقی قابل طرح است. اما به مثابه یک ارزش مدنی - سیاسی به معنای رواداری در برابر مخالف است و در جمله مشهور منسوب به ولتر این چنین بیان شده است: «من اگر چه با تو مخالفم ولی حاضریم جانم را بدهم تا تو حرفت را بزنی». بر این اساس افراد با اینکه عقیده،

مدارا به مثابه یک ارزش مدنی - سیاسی به معنای رواداری در برابر مخالف است و در جمله مشهور منسوب ولتر این چنین بیان شده است: «من اگر چه با تو مخالفم ولی حاضریم جانم را بدهم تا تو حرفت را بزنی». بر این اساس افراد با اینکه عقیده، دیدگاه و بینش دیگری را قبول ندارند، فرصت ابراز آن عقیده و بینش را به مخالف خود می‌دهند. این معنای مدارا به عنوان ارزشی مدنی - اجتماعی است؛ که البته بر مبنای اخلاقی خاصی مبتنی است.

فرمانبرداری از حاکم است، یک نوع رواداری نسبت به حکومت نیست؟ اگر قدرت را فقط صدارت و امکان امر و نهی در نظرات می‌گیرید نظر مردم هم به نوعی قدرت محسوب نمی‌شوند؟

■ به نظر می‌رسد در طی زمان، تحوّل در ماهیت حکومت و دولت پدید آمده و نتیجه آن پیدایش «دولت مدرن» شده است، که در آن دیگر اشخاص حکومت نمی‌کنند، بلکه نهادهای حکومت می‌کنند. اشخاص هم اعتبار خود را از آن منصب و نهادی می‌گیرند که در آن اعمال حکم و حکمرانی می‌کنند. یعنی دیگر شخص حاکم، رییس جمهور، یا وزیر نیست که اهمیت دارد، بلکه نهاد ریاست جمهوری، نهاد وزارت یا نهاد رهبری است که اهمیت دارد. در دولت مدرن حدود اختیارات و وظایف این نهادها در قانون بیان و در ارتباط با اینکه این اختیارات و وظایف خود را به درستی انجام می‌دهند، راهکارهای نظارتی در قانون مشخص شده است. در دولت مدرن، مدارا از سوی مردم یعنی پذیرش قانون و اختیاراتی که برای این فرد به طور قانونی تعریف شده است. به عنوان مثال در آمریکا، یک رییس جمهور به این تشخیص می‌رسد که باید از طریق جنگ منافع این دولت را دنبال کند، یک رییس جمهور هم به نتیجه می‌رسد که از طریق دیپلماسی باید منافع را پیگیری کند. هر دو در چارچوب قانون این کار را انجام می‌دهند و طبیعتاً در اصل اینکه این رییس جمهور دارای یک چنین اختیاری است، نمی‌شود تشکیک کرد. البته مدارا به این معنا نیست، که نمی‌شود با این رییس جمهور مخالفت کرد، از این رو با آزادی می‌توان سیاست‌های موجود را مورد انتقاد قرار داد و گفت این رییس جمهور، این رهبر، این وزیر، در این جا خطا کرده است، با وجود این اختیارات، او در چارچوب قانون مورد پذیرش قرار می‌گیرد. بنابراین پذیرش حاکمیت قانون از سوی مردم، نهایت معیاری است که می‌توانیم برای مدارا از طرف مردم در قبال حکومت در نظر بگیریم.

صغیر حیات اخلاق مداراتی داشتن، فطری بشر نیست و فضیلتی است اکتسابی که نیاز به آموزش دارد و یک فرآیندی را باید طی کرد تا به مرحله عمل برسد. چه سازوکاری پیشه کنیم که جامعه - اعم از دولت و ملت - اهل مدارا بشوند؟ از کجا باید شروع کرد؟ از خانواده، از مدرسه، از سربازی و ...، از کجا باید اخلاق مدارا و بالا بردن آستانه تحمل را آموزش داد؟ مضاف به اینکه در رابطه با اخلاق ایرانی‌ها برخی از جامعه‌شناسان معتقدند از دیر باز آستانه تحمل‌شان نسبت به برخی کشورهای شرقی پایین‌تر است، مثلاً شاه زیاد کشتند، دو انقلاب در قرن داشتند، خودی و ناخودی کرده‌اند و انحصار طلبی در بخش‌هایی از جامعه داشتند!

■ پاسخ به این سؤال دشوار است، ولی به نظر می‌رسد، در هر سه حوزه؛ یعنی حوزه فرد و حوزه خانواده و در حوزه نهادهای سیاسی باید این اتفاق بیفتد. در حوزه فرد باید افراد در یک نظام تربیتی پرورش پیدا کنند، که دیگری و منافع دیگری را به رسمیت بشناسند، فقط خود را نگاه نکنند. علی بن شعیب می‌گوید: بر ابوالحسن الرضا وارد شدم به من فرمود: «علی، زندگی چه کسی بهتر است؟» گفتم: «سرورم شما بهتر از من می‌دانید». فرمود: «ای علی کسی که دیگری در زندگی او خوش زید [یعنی زندگی او با خوشی دیگران همراه باشد] ای علی، زندگی چه کسی بدتر است؟» گفتم: «شما بهتر می‌دانید» گفتم: «کسی که دیگری در زندگی‌اش زندگی نکند» [یعنی زندگی او سبب شود که دیگران به مشکلات گرفتار شوند] (ابن شعبه حرانی، تحف العقول، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴، ص ۴۴۸) بنابراین فرد باید به گونه‌ای تربیت شود که در عین حال که منافع شخصی خود را در نظر می‌گیرد، منافع دیگری را هم بتواند بشناسد و در نظر بگیرد. در حوزه خانواده هم نظام خانواده باید به نوعی اصلاح شود، که خشونت‌های ممکن در این عرصه، کاهش پیدا کند و یک احترام متقابلی نسبت به طرفین باشد. ولی در نهایت، نهاد سیاست هم خیلی مهم است، یعنی نهاد سیاست باید به گونه‌ای سامان یابد که مدارا در آن نهادینه شده باشد. در این عرصه شاید تقدس زدایی و نگاه زمینی به سیاست و حکومت نخستین گام است. گام بعدی محدود کردن قدرت سیاسی و مشروطیت است. در این فرایند شناسایی حقوق مخالف معنی‌دار می‌شود.



صفیرحیات یعنی شما «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»

را قبول دارید؟

بله، قطعاً البته اینها به هم وابسته است، نمی‌توان گفت کدام بر دیگری مقدم است. ولی اصلاح نهاد سیاست از اولویت بیشتری برخوردار است. طبیعتاً جامعه هم باید به لحاظ شرایط اقتصادی در وضعیتی قرار بگیرد که کالاهای اساسی مورد نیاز افراد تأمین شود. یعنی جامعه‌ای که افراد آن کالاهای اولیه را ندارند و به لحاظ معیشتی دچار مشکلات هستند، قاعدتاً نمی‌تواند در مسیر مدارا قدم بردارد. به بیان واضح‌تر آستانه تحمل شکم‌های گرسنه کمتر است. بنابراین توجه به وضع معیشتی هم مهم است، یعنی فرآیند توسعه اقتصادی که بتواند نیازهای معیشتی اولیه افراد را تأمین کند، یکی از مقدمات مهم برای نهادینه کردن مدارا است.

صفیرحیات

شما در بحث ویژگی‌ها و کارکردهای

مدارا، شاخص‌هایی از جمله مقبولیت، مشروعیت و مشارکت را بیان کردید، در مقابل، بعضی‌ها نظر عکس دارند و می‌گویند مدارا در حوزه سیاست باعث تضعیف پایه‌های حکومت می‌شود. به خاطر ترس از هرج و مرج در جامعه. شما به عنوان یک راهکار و کارکرد، آزادی اندیشه و بیان را مطرح کردید، اگر ما به عنوان مثال خواهیم مداری مذهبی داشته باشیم، تمام مذاهب و نحله‌ها، ولو با بابت و بهائیت باید در جامعه حرف خود را بزنند. آزادی اندیشه که آمد، باید آزادی بیان هم بدهید و الا آزادی اندیشه در خفا فایده‌ای ندارد. مخالفان می‌گویند اگر شما مدارا کردید، برای عقاید و افکار مردم جامعه هرج و مرج ایجاد می‌شود. در حوزه سیاست هم اگر حاکم بگذارد هر کسی هر اندیشه‌ای را رسانه‌ای کند، این جا هم هرج و مرج سیاسی ایجاد می‌شود و پایه‌های حکومت سست می‌شود، بعد به همان انقلاب منجر می‌شود، و ابعاد منفی دارد. شما چه ابعاد منفی را برای مدارا در عالم سیاست برمی‌شمارید؟ آیا اصلاً معتقد هستید ممکن است مدارا در عالم سیاست کارکردهای منفی هم داشته باشد؟

مدارا هم یکی از ارزش‌های مدنی و سیاسی است، و همه ارزش‌ها در مدارا خلاصه نمی‌شود، بنابراین امکان تعارض مدارا با ارزش‌های دیگر هم وجود دارد؛ مثلاً شما ارزشی هم به نام امنیت دارید، یک ارزشی به نام رفاه دارید، یک ارزشی به نام عدالت، ارزشی به نام آزادی. در یک سطحی ممکن است این ارزش‌ها قابل جمع باشد، در یک سطحی ممکن است بین آنها تعارض ایجاد شود. یعنی ممکن است یک جایی شما بخواهید مدارا پیشه کنید، امنیت جامعه به کلی در معرض تهدید قرار بگیرد یا نظم عمومی به هم بریزد. به همین دلیل است که ما در ارتباط با مدارا باید یک حد و مرزی قائل شویم، یعنی اگر بین مدارا و نظم عمومی، یا بین مدارا و امنیت ملی، یا مدارا و امنیت اجتماعی، بین مدارا و رفاه تعارض پیش آمد - البته عملاً با آزادی تعارض پیدا نمی‌کند، چون آزادی و مدارا دو روی یک سکه است و این‌ها با هم تعارض پیدا نمی‌کنند، ولی ممکن است با ارزش‌های دیگر تعارض پیدا بکند - در اینجا باید واقعاً ببینیم چه سطحی از مدارا با چه سطحی از آن ارزش تعارض پیدا می‌کند، اگر جایی نظم عمومی دچار اختلال

می‌شود، در اینجا نظم عمومی تقدم دارد. ولی یک حداقلی از مدارا است که قابل چشم‌پوشی و قابل استثناء نیست. آنهایی که می‌خواهند استثناء بزنند، می‌خواهند کلیت مدارا را استثناء بزنند. همان گونه که شما گفتید مخالفان مدارا استدلالاتی را مطرح می‌کنند مانند: بر هم ریختن نظم

جامعه و ایجاد هرج و مرج، تهدید سلامت اخلاقی جامعه، یا گسترش عقاید انحرافی و انحراف از عقیده درست و انحراف از مسیر حقیقت. اینها مجموعه استدلال‌هایی است که مخالفان مطرح می‌کنند. همه اینها، هم پاسخ نقضی و هم پاسخ حلی دارد. اولاً آن نگرانی که شما در مورد هرج و مرج و بر هم ریختن نظم عمومی دارید، ممکن است با حذف حداقل مدارا هم اتفاق بیفتد، و مصادره به مطلوب بشود. یا این که شما می‌گویید اگر هر عقیده‌ای آزاد بشود، انحراف از حقیقت پیدا می‌شود. جان استوارت میل در کتاب آزادی خیلی خوب به این اشکال پاسخ داده، می‌گوید: آن عقیده‌ای که شما از آن جلوگیری می‌کنید یا عقیده درستی است یا عقیده نادرستی است؛ اگر درست باشد، عدم مدارا موجب می‌شود شما جامعه را از یک عقیده درست محروم کنید. اگر نادرست باشد، آن عقیده به شکل نادرستی گسترش پیدا می‌کند و زیرزمینی می‌شود.

مخصوصاً در جوامع کنونی که ارتباطات، گسترش پیدا کرده و پروژه جهانی شدن مرزهای جغرافیایی را کاملاً کمرنگ کرده که به آن دهکده جهانی می‌گویند. به ویژه اینکه امکاناتی می‌آید که این امکانات خیلی تحول ایجاد می‌کند. با گسترش ارتباطات، جلوگیری از یک عقیده، گرچه آن عقیده نادرست باشد، نمی‌تواند مثرم ثمر باشد.

صفیرحیات

بحث خط قرمزها در حوزه امنیت یکی از موانع پذیرفته شده درباره مداراست اما این پرسش به ذهن می‌رسد که چه معیار و میزان الحراره‌ای وجود دارد که امنیت را تعریف کنیم. با توجه به اینکه ممکن است در هر حکومتی حاکمان سیاسی و سیاست‌مداران از مقوله امنیت به نفع خود استفاده کنند. مثلاً عمل و کار سیاسی مخالف را به ضدیت با امنیت تفسیر می‌کنند و گفته شود ما زندانی سیاسی نداریم. بنابراین، چه چیزی می‌تواند این امنیت را تعریف کند که از آن سوء استفاده نشود و بعد بگویند اگر ما مدارا کنیم، امنیت اجتماعی به هم می‌خورد و اخلاق اجتماع فاسد می‌شود. به عبارت دیگر حکومت‌ها ذاتاً به دنبال این هستند که معنای امنیت را به نفع خود برداشت کنند تا نخواهند وارد حوزه مدارا شوند، یعنی به نوعی می‌خواهند مصادره به مطلوب کنند. این بحثی که شما در رابطه متقابل مطرح کردید، مثلاً بین مدارا

در رابطه مردم و حکومت

هم مدارا معنی‌دار است،

به این معنا که مردم

هم نباید در پیگیری خواسته‌ها و

آرمان‌های خود در برخورد

با حکومت، در وهله اول

دست به خشونت بزنند،

بلکه باید روش‌های اصلاحی

و اصلاح‌طلبانه را در پیش بگیرند،

تغییر باید از

راه‌های مسالمت‌آمیز پیگیری شود

و این تغییر مسالمت‌آمیز،

در واقع به نوعی

پذیرش مدارا از سوی مردم

در برابر حکومت است.

و نظم عمومی، اگر نظم عمومی خدشه پیدا کند، اینجا می‌شود مدارا را کنار گذاشت و نظم عمومی را مقدم کرد، این پیامدهای خیلی سنگینی در جامعه ایجاد می‌کند.

البته همچنان که اشاره شد، یک حداقلی برای مدارا وجود دارد، که قابل چشم‌پوشی و استثناء نیست. آن حداقل از مدارا این است که یک جریان سیاسی خاص به شکل انحصاری نتواند قدرت سیاسی را به دست بگیرد، امکان رقابت در جامعه باشد، اقلیت بتواند از ساز و کارهایی استفاده کند و به اکثریت برسد، این‌ها حداقل مدارا است. اما نظم عمومی و امنیت عمومی مفاهیمی نیست که به شکل یک جانبه بتوان اینها را تعریف کرد، اینها مفاهیمی بین‌الذنهانی است، یعنی باید گروه‌های مختلف جامعه در مورد اینکه نظم عمومی چیست، امنیت عمومی چیست، به توافق برسند و بعد محصول توافق اینها قانون می‌شود. یعنی قانون چیزی نیست جز توافقی که بین نیروهای مختلف جامعه بر سر یک موضوع یا یک ارزش یا یک مفهومی که به زندگی عمومی آن‌ها

مرتبط است، شکل می‌دهد.

صفرحیات اگر همین

گروه‌های مختلف که تصمیم‌گیری و قانون‌سازی می‌کنند، خیلی اهل مدارا نباشند و به گونه‌ای قانون را تنظیم کنند که به ضرر بحث مدارا باشد، چطور؟ این‌طور که شما می‌گویید خیلی نسبی می‌شود، ممکن است در بعضی کشورها قانون‌گذاری به نفع مدارا رقم بخورد، ولی در کشورهای دیگر این‌طور نباشد و مدارا خیلی کم‌رنگ شود.

همین قانون آن حداقل را نمی‌تواند نادیده بگیرد، حداقل آن، یعنی این‌که موجودیت هویت‌های مختلف سیاسی در آن مد نظر گرفته بشود. ولی می‌شود معیارهای مختلفی را برای نظم عمومی و امنیت تعریف کرد. مشکلی که در سوال به آن اشاره شد، بیشتر در نظام‌های اقتدارگرا ایجاد می‌شود. اشاره به این نکته لازم است که بر اساس رویکرد نهادی - کارکردی نظام‌های سیاسی به انواع توتالیتر، اقتدارگرا، شبه‌اقتدارگرا، شبه

دموکراتیک، نیمه‌دموکراتیک و دموکراتیک تقسیم‌بندی می‌شوند. در بین آنها، نظام توتالیتر فاقد هر گونه مدارا است، یعنی کاملاً بسته است. نظام اقتدارگرا نظامی است که مدارا در حوزه سیاست ندارد، ولی در حوزه‌های دیگر دارد؛ مثلاً در حوزه اقتصاد تا حدودی مدارا دارد. در حوزه مذهب، اجتماع و فرهنگ نیز ممکن است تا حدودی مدارا داشته باشد، ولی در حوزه سیاست به شدت مخالفت‌ها را سرکوب می‌کند مثل چین. فرق آن هم با نظام توتالیتر

این است که نظام توتالیتر هر نوع مخالفتی را سرکوب می‌کند، ولی نظام اقتدارگرا فقط مخالفت در حوزه سیاست را بر نمی‌تابد. جامعه‌ی مدنی در نظام اقتدارگرا به رسمیت شناخته شده، منتها در آن حوزه‌های غیر سیاسی. نظام‌های شبه‌دموکراتیک نظام‌هایی هستند که بین نظام‌های اقتدارگرا و دموکراتیک قرار می‌گیرند، مثلاً نظام لهستان را می‌گویند یک نوع نظام شبه‌دموکراتیک یا نیمه‌دموکراتیک است. نظام ایران را هم خیلی‌ها به عنوان نظام نیمه‌دموکراتیک می‌شناسند، نظامی که نهاد‌های دموکراتیک دارد، نهاد‌های غیر دموکراتیک هم دارد. در نظام‌های نیمه‌دموکراتیک تا حدودی مدارا وجود دارد، ولی مدارا محدود است، در حوزه سیاست هم مدارا دارند. بر خلاف نظام‌های دموکراتیک که مدارا به شکل خیلی خوب در آن وجود دارد. البته نظام‌های دموکراتیک هم اشکال مختلفی دارند؛ نظام‌های دموکراتیک اکثریتی، نظام‌های دموکراتیک اجماعی یا نظام‌های دموکراتیک پارلمانی، نظام‌های دموکراتیک ریاستی. شیوه‌های دموکراسی فرق می‌کند، به هر حال سطح مدارا هم در نظام‌های دموکراتیک یکسان نیست، شدت و ضعف دارد. در ارتباط با بحث مدارا، نظام‌های اقتدارگرا مقاومت می‌کنند، لذا در این‌جا بحث بر سر این است که چگونه می‌شود یک نظام اقتدارگرا را به نوعی تغییر داد که سطحی از مدارا را بپذیرد و تحوّل این نظام اقتدارگرا به یک نظام دموکراتیک از چه روشی باید صورت بگیرد؟ بنابراین نظام‌های اقتدارگرا در عمل - همین‌طور که شما می‌گویید - صادراً به مطلوب می‌کنند، به استناد نظم عمومی یا امنیت عمومی... نظام‌های نیمه‌دموکراتیک هم همین‌طور هستند؛ مثلاً روسیه را در رده‌بندی نظام‌ها بین نظام‌های نیمه‌دموکراتیک قرار می‌دهند، در روسیه هم می‌بینید رسانه‌ها محدودیت دارند.

صفرحیات

الآن وجود دارد، این قانون‌سازی که گفتید توسط گروه‌ها برای تعیین حد و مرز بین مدارا و نظم عمومی یا امنیت ملی شکل می‌گیرد، آیا اصلاً این قانون‌سازی می‌تواند محدود به کشورهای مختلف باشد یا اینکه اصلاً جهانی می‌شود و باید این را جهانی نگاه کرد؟ آیا اصلاً امکان آن وجود دارد که در کشورها این قانون تعیین حد و مرز بین مدارا و بقیه چیزهایی که گفته می‌شود، صورت بگیرد یا این‌که نه، این یک پروسه جهانی است و همه دنیا را در برمی‌گیرد؟

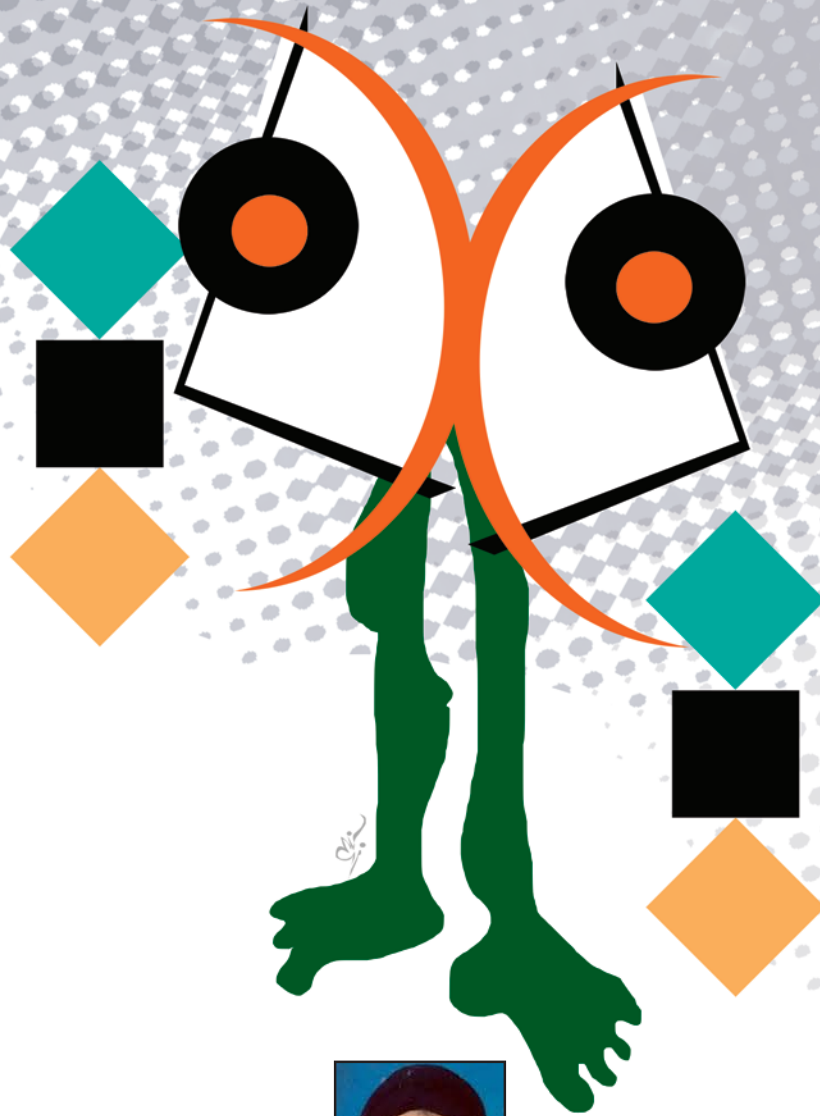
جهانی شدن از یک سو نقش دولت‌های ملی را تضعیف کرده، یعنی به دلیل اینکه شرکت‌های چندملیتی و بحث بازار و اقتصاد خیلی اهمیت پیدا کرده، حاکمیت‌های ملی در پروسه جهانی شدن محدود شدند؛ یعنی دامنه حاکمیت آنها را فرسایش داده است، ولی به این معنا نیست که حاکمیت ملی از بین رفته باشد یا آن قدرت خود را از دست داده باشد، همچنان در جهان کنونی این دولت‌ها هستند که تعیین‌کننده هستند. البته یک سری اتفاقات افتاده که دولت‌ها را ناگزیر کرده که سطحی از این معیارها را بپذیرند، مثلاً همین بحث گسترش ارتباطات و شبکه‌های اجتماعی. اینها یک مقداری دولت‌ها را ناگزیر کرده‌اند که سطحی از مدارا و آزادی بیان را بپذیرند ولی نه اینکه پروژه جهانی شدن همه کار را حل کرده باشد.



▼

نظم عمومی و امنیت عمومی مفاهیمی نیست که به شکل یک جانبه بتوان اینها را تعریف کرد، اینها مفاهیمی بین‌الذنهانی است، یعنی باید گروه‌های مختلف جامعه در مورد اینکه نظم عمومی چیست، امنیت عمومی چیست، به توافق برسند و بعد محصول توافق اینها قانون می‌شود. قانون چیزی نیست جز توافقی که بین نیروهای مختلف جامعه بر سر یک موضوع یا یک ارزش یا یک مفهومی که به زندگی عمومی آن‌ها مرتبط است، شکل می‌دهد.

▲



رفق و مدارا در لیبرالیسم و اسلام با دو ریشه متفاوت

دکتر سید محمد تقفی
(استاد دانشگاه)



اگر لیبرالیسم، آزادی و تولرانس را بها می‌داد فقط و فقط و در زمینه اومانیستی و منافع فردی بود؛ اما آزادی و رفق و مدارا همراه با عشق معنوی، وجود آدمی را جلا داده، هستی‌اش را تحول می‌بخشد و منش انسان را ارتقا می‌دهد.

بدون شک رفتار رفق و مدارا در دو مکتب فکری - اجتماعی لیبرالیسم و اسلام وجود دارد. هم در لیبرالیسم بر تولرانس تاکید می‌شود و رفتار مداراجویانه با مخاطب خود در همه زمینه‌های اقتصادی اجتماعی سیاسی مطلوب است و هم در اسلام رفق و مدارا و صلح وجود دارد. تا آنجا که در برخی از بیانات شهید مطهری سخن از لیبرالیسم اسلامی رفته است.^(۱) اما با این همه تاکید روی تولرانس و رفق و مدارا در این دو مکتب، هر کدام این رفتار را از ریشه و منبع متفاوت مطرح می‌سازند که تفاوتی ماهوی در بینش آن‌ها وجود دارد. منشا و ریشه تولرانس در مکتب لیبرالیسم از خاستگاه اقتصادی سرچشمه می‌گیرد و دیدگاه مادی و اقتصادی دارد که با محور قرار دادن رفتار و مدارائی (تولرانس) در اقتصاد آن را بر دیگر زمینه‌های زندگی اجتماعی تعمیم می‌دهد و آن را یک اصل مهم می‌شمارد. اما رفق و مدارا در اسلام نه از منشا اقتصاد و بُعد مادی حیات آدمی سرچشمه می‌گیرد بلکه از بُعد انسانی - ایمانی و مذهبی توسعه می‌یابد. لیبرالیسم انسان را به مانند دیگر مکاتب غربی در بُعد

مادی مطالعه می‌کند اما اسلام انسان را در همان ذات انسانی و بُعد معنوی - انسانی آن می‌داند. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي حَدِيثٍ لَهُ قَالَ يَا زِيَادُ وَيْحَكَ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ أَلَا تَرَى إِلَيَّ قَوْلَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ أَوَلَا تَرَى قَوْلَ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ ص حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ قَالَ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ (المحاسن)؛ ج ۱؛ ص ۲۶۲) بنابراین، این دو مکتب در یک حقیقت و رفتار عملی با همدیگر اشتراک دارند و شاید از نقطه مشترک (و دیگر مفاهیم) که شهید مطهری از اسلام هم به تعبیر لیبرالیسم اسلامی سخن می‌گوید.

پیدایش لیبرالیسم

هر مکتب، اندیشه و فکری بدون سابقه و روند تاریخی به وجود نمی‌آید. اساساً پیدایش و تحقق هر فکر و مکتبی مرهون سیر تاریخی و فراز و نشیب آن می‌باشد لذا لازم است که به پیدایش مکتب لیبرالیسم و اصول اساسی آن اشاره کنیم. می‌دانیم که تفکر لیبرالیستی از محصولات فلسفه روشنگری^(۲) در قرن ۱۸ میلادی است که در دامنه بورژوازی مسیحی در روند تحولات غرب پدید آمده است. آشنایی با فلسفه روشنگری ما را به پیدایش مکتب لیبرالیسم کمک می‌کند. شاید واضح‌ترین تفسیر و توضیحی که این دیدگاه فکری را روشن می‌سازد نوشته لوسین گلدمن در رساله فلسفه روشنگری است.^(۳) اینک با آن آشنا می‌شویم: به زبان جامعه‌شناسی، تاریخ بورژوازی در درجه اول همان تاریخ اقتصادی است. این واژه در متن حاضر (فلسفه روشنگری) در معنای خاص و محدودی به کار

می‌رود. معنایی که بر اساس آن اقتصاد در تمام جامعه بشری در تمام دوران‌ها و در تمام سرزمین‌ها، مورد نظر است. یک «اقتصاد» در نظر ما تنها در نظامی وجود دارد که فعالیت اقتصادی زیر سلطه قانون مصرف کالای تولید شده - مصرف کالا توسط مردم - چه فردی و چه اجتماعی نباشد بلکه فقط بر اساس امکان فروش کالا در بازار و آگاهی به ارزش «مبادله»^(۴) صورت گیرد.

خود مختاری فرد^(۵)

لوسین گلدمن پیدایش بازار آزاد و مبادله را توضیح می‌دهد^(۶): مهم ترین دلیل پیدایش اقتصاد بازار آزاد^(۷) آن است که فردی که در گذشته تنها یک عنصر جزئی در کل روند تولید و توزیع بوده از آن پس در هر دو زمینه - هم در ضمیر فرد و هم در شعور هموعان - خود یک عنصر مستقل، نوعی گوهر فرد (Monad) و یک نقطه عزیمت به شمار می‌آید. روند اجتماعی بی تردید ادامه یافت و متضمن قاعده خاصی از تولید و مبادله بود. این روند نه تنها در شیوه عینی ساختار پیشین پدیدار شد بلکه همچنین آگاهانه در قوانین عقلی، دینی و سنتی حاکم بر رفتار مردم نیز تجسم یافت.^(۸) رشد بازار اقتصاد و قانون (عرضه و تقاضا) به نوبه خود بنیان اجتماعی تکامل بورژوازی را تشکیل می‌دهد. در اینجا کافی است که مهم ترین آنها را که همان اصول لیبرالیسم است یادآوری کنیم:

اصول لیبرالیسم

۱. پیمان (Contract): هر گونه عمل مبادله می‌بایست دست کم مشارکت دو طرف را در برگیرد. می‌توان پیمان را چنین تعریف کرد: توافق خواست دو فرد خودمختار که تعهد همسته متقابل را پدید خواهد آورد. این تعهد فقط در صورتی تغییر ناپذیر است که پیمان جدیدی بسته شود.^(۹) بر اساس این اصل به نظر اندیشمندان روشنگری، جامعه پیمانی است که عده بی شماری از افراد خودمختار برای بنیان گذاران یک جامعه، یک ملت، یک دولت در آن گرد آمده‌اند و این بی گمان امری طبیعی است. (جان لاک - ژان ژاک روسو)

۲. برابری (Equality): به نظر روسو پیمان اجتماعی پیمانی میان افراد برابر و آزاد است که تعهد خود را یکسره زیر اراده عامه قرار دهد و از نظر اقتصادی نیز می‌توانیم بگوییم: «داد و ستد» برابری هر یک از طرفین معامله را شرط اساسی پیمان تلقی می‌کند هر چند که اختلاف طبقاتی با ثروت زیاد باشد اما طرفین فروشنده و خریدار برابرند. بنابراین عمل مبادله در گوهر خود دموکراتیک است.^(۱۰)

۳. همگانی‌کردن (Universality): در مرحله بعد مبادله به مفهوم عمومیت هستی می‌بخشد. خریدار از بازار برای یافتن فروشنده استفاده می‌کند و بالعکس. این مسئله هیچ ربطی به منش شخصی طرف مقابل ندارد.

۴. مدارا (Toleration): مدارا محصول مبادله است و هم سبب رشد آن. مبادله بر هیچ یک از باورهای دینی و اخلاقی طرفین اعتنایی ندارد. اینکه طرف معامله مسیحی، یهودی یا مسلمان باشد

اگر در اسلام
رفق و مدارا
مطرح است
خاستگاه آن
عقل و ایمان و انسانیت
انسان است.

رفق جزء ایمان است
و محبت، ماهیت دین است
نه ابزاری برای فروختن کالا
و خودنمایی تزویری
برای مردم که کالای بیشتری
بفروشند که در
لیبرالیسم غربی مطرح است.

دقیقاً
این نکته ای است
که در عمق و ژرفای
واژه انسان
تضمین شده است.

بسیار مفید درباره «انسان در قرآن» آورده است. در این رساله ویژگی‌های انسان در قرآن را با استفاده از متون بیان می‌کند. ما فقط عناوین و تیترهای انسان‌شناسی قرآنی شهید مطهری را می‌شماریم و خواننده را به تفصیل مطالب انسان‌شناسی به آن کتاب ارجاع می‌دهیم:

۱. انسان خلیفه خدا در روی زمین است. ۲. ظرفیت علمی انسان بزرگ‌ترین ظرفیت‌هایی است که یک مخلوق ممکن است داشته باشد. ۳. او فطرتی خدا آشنا دارد. ۴. در سرشت انسان علاوه بر عناصر مادی، عنصری ملکوتی و الهی وجود دارد: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي؛ و از روح خود در آن دمیدم»^(۱۴). ۵. آفرینش انسان یک آفرینش حساب شده است. ۶. او شخصی مستقل و آزاد دارد. ۷. او از یک کرامت ذاتی و شرافت ذاتی برخوردار است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ؛ و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم»^(۱۵). ۸. او از وجدان اخلاقی برخوردار است. ۹. او جز با یاد خدا با چیز دیگری آرام نمی‌گیرد. ۱۰. نعمت‌های زمین برای انسان آفریده شده است. ۱۱. او را برای این آفرید

که تنها خدای خویش را پرستش کند. ۱۲. او اگر خدای خویش را فراموش کند خود را فراموش می‌کند و نمی‌داند که کیست و برای چیست. ۱۳. او تنها برای مسائل مادی کار نمی‌کند بر خلاف لیبرالیسم. ۱۴. او آزادی و اختیار دارد و سرنوشت خود را تعیین می‌کند. ۱۵. او ایمان و دین دارد و ایمان خود را انتخاب می‌کند. ۱۶. او روح و جسم خود را می‌تواند بسازد. ۱۷. او موجودی چند بعدی است: علم و آگاهی، خیر اخلاقی، هنر و زیبایی تقدس و پرستش. ۱۸. او تکلیف دارد و تکلیف چندین شرط دارد: عقل، اطلاع و آگاهی، قدرت و توانایی، آزادی و اختیار.^(۱۶)

مشترکات لیبرالیسم و اسلام

این اصول و منش شخصیت انسانی در بینش اسلامی در چندین اصل با اصول لیبرالیسم اشتراک دارند:

۱. اصل کرامت انسانی ۲. اصل آزادی و اختیار ۳. اصل خودمختاری در تعیین سرنوشت ۴. ساختن و پرورش جسم و جان اما متفاوت با لیبرالیسم ۵. اصل مالکیت

طبیعی است که سخن از شخصیت انسان در بینش اسلامی همان انسان و همان فردیت (Individuality) است: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ؛ هر کسی در گرو دستاورد خویش است»^(۱۷)؛ «نَفْسٌ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد»^(۱۸)

نفی‌کننده توانایی او برای پیش بردن معامله به شیوه معتبر نیست. تعصب، مانع رشد مبادله و تجارت است. بنابراین در فلسفه اجتماعی نیز تعصب نباید باشد.^(۱۱)

۵. آزادی (Freedom): مبادله تنها میان دو طرف برابر و آزاد امکان‌پذیر است. هرگونه محدودیت خود به خود امکان عمل مبادله را از میان می‌برد. یک برده نمی‌تواند کالای خود را بفروشد چون آزاد نیست. برای یک بازرگان تصور ناپذیر است هر بار که اقدام به خرید و فروش کند ناچار از جستجوی درباره زندگی گذشته، منزلت اجتماعی و حقوق مشتری خود باشد. در مسائل اجتماعی «تعیین سرنوشت جامعه» از طریق آزادی و انتخاب فردی تحقق پذیر است. جستجو از سابقه و پرونده، آدمیان را در انتخاب مسیر و تعیین سرنوشت اجتماعی مایوس می‌سازد و نشاط را می‌گیرد. بگذریم از اینکه تفتیش عقاید عامل بدگمانی، ملالت، یأس و بدبینی به حکومت می‌شود.

۶. مالکیت (Property): سرانجام، مالکیت اصل اساسی هر مبادله است. مبادله زمانی صورت می‌گیرد که دو طرف حق داشته باشند کالای مبادله را انتقال دهند. بنابراین در تعمیم لیبرالیسم اقتصادی به مناسبات اجتماعی و سیاسی و اخلاقی، در دو قرن ۱۷ و ۱۸، اصول و پایه‌های لیبرالیسم اجتماعی پی‌ریزی گردید: فردگرایی، پیمان، شکل‌دادن به بنیادهای تمامی مناسبات اجتماعی، برابری، همگانی کردن، مدارا، آزادی و مالکیت^(۱۲). تفکر سنتی مسیحی قوانینی را که بر طرز رفتار انسان حاکم است بر اساس اراده خدا و بر اساس خرد طبیعی بنیان نهاد که در روح انسان گنجانده است. اما فیلسوفان قرن ۱۸ در این دیدگاه اشتراک دارند که انسان یک بخش فعال از کل هستی است. از این روی ارزش‌های انسانی بخشی از واقعیت هستی‌اند و از آن سرچشمه می‌گیرند. بدین سان واقعیت خود در عین حال هم ارزش و هم معیار ارزش است.^(۱۳) چنانچه خواننده ملاحظه می‌کند اساس لیبرالیسم بر محور مدارا و تولرانس (Toleration) پایه‌ریزی شده است. و این اصل است که محوریت لیبرالیسم را ابتدا در قلمرو اقتصاد و سپس در قلمرو اجتماع و سیاست تشکیل می‌دهد. اگر آدمی آزاد و لیبرال است، برای این که می‌خواهد سود بیشتری ببرد و منافع زیادی کسب کند و کالا یا اثری را با نرخی که خود می‌خواهد بفروشد و دخالت دولت را بر نمی‌تابد. طبیعی است لازمه چنین اقتصادی مدارای سیاسی، اخلاقی و اقتصادی است و اقتصاد و مادیت است که مدارا را ابزاری برای رسیدن به منافع زیاد قرار می‌دهد. صد البته برخی از اصول مذکور، با آموزش‌ها و اصول انسان‌شناسی در اسلام مشترک است که به تفصیل به این مبحث خواهیم پرداخت.

انسان در مکتب اسلام

برای آگاهی بیشتر از ارزش‌ها و اصول امانیسم اسلامی و تطبیق آن با لیبرالیسم ضروری می‌نماید که به اصول انسان‌شناسی اسلامی نیز اشاره شده و آن گاه به مقایسه بپردازیم. شهید مطهری در کتاب ارزنده خود «مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی» رساله‌ای موجز ولی



فلسوف اخلاقی

ابن مسکویه رازی

در «تهذیب الاخلاق» بیانی دارد که بسیار آموزنده و با ارزش است:

«سبب این که انسان محبت دارد از آن جهت است که

انسان موجودی است

أنس دار و به زودی انس می‌گیرد

از راه محبت نه وحشی است

و نه گریزان از این جهت است که

واژه انسان از انس مشتق است

و نه از ریشه نسیان

که آن غلط است.

باید این انسیت را

در انسان تحکیم بخشیم

زیرا ریشه محبت‌ها

همان انس گرفتن است

که در ذات انسان است

و یقیناً محبت الهی را این انس

و محبت و رفق و مدارا را استحکام می‌بخشد و

شریعت است که این انس و مدارا

را تربیت می‌کند».

از این منظر می‌توان گفت که در اسلام فردیت، مالکیت، آزادی، کرامت انسانی، حق تعیین مسیر و سرنوشت از اصول و پایه‌های منش انسانی و پایه شخصیت آدمی است.

رفق و مدارا در فرهنگ اسلامی

اما مقوله دیگری که در این مقاله کوتاه بحث آن الزامی است مقوله محبت، رفق و مدارا در معرفت و فرهنگ اسلامی است. سؤال این است که آیا رفق و مدارا و به تعبیر اروپایی آن تولرانس در متن و جوهره اسلام وجود دارد؟ یا دین امری تحمیلی، خشن و موجدی اگراهی است؟ آنچه امروز در حرکت‌های تروریستی خشونت طلب داعشی، طالبانی و اخوان المسلمین از نوع خشن آن مشاهده می‌کنیم این است که به اصطلاح حکومت اسلامی خشن و بی رحم به وجود آورد. به اعتقاد ما رحم و مدارا و محبت در جوهره دین قرار دارد. و هرگز هیچ مذهبی و دینی با تحمیل و فشار و زورگویی پیش نرفته است همچنان چه با دروغ و فریب‌کاری هیچ حقیقتی در جامعه پای نگرفته و ریشه نمی‌یابد: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلُّ وَمَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، و هیچ پیامبری را نسزد که [ذره ای] خیانت ورزد و هر کس خیانت ورزد روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت ورزیده است با [خود] خواهد آورد»^(۱۹). می‌توان شواهد این محبت و رفق و مدارا را از متون آیات و روایات پیامبر و بیانات فقهای اسلام شاهد آورد:

۱. در آیات: قوله تعالى: «لَا يَنْهَاكُمْ

اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا:

خدا شما را از نیکی و عدالت ورزی به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکرده و از خانه و دیارتان نرانده‌اند نهی نمی‌کند. یقیناً خدا

عدالت پیشه گان را دوست دارد.»^(۲۰) به تعبیر علامه طباطبایی آیه در مورد اهل

ذمه و معاهده است که با مسلمانان سر جنگ ندارند.^(۲۱) اما مرحوم شیخ محمدجواد

مغنیه در کتاب الجهاد فقه الصادق می‌گوید:

کفار حربی تنها آن کافرانی هستند که با مسلمانان می‌جنگند. اما کافرانی که با مسلمانان جنگ ندارند هر چند اهل ذمه نبوده و با دولت اسلامی عقد معاهده ندارند (و خارج از سرزمین‌های اسلامی هستند) به آنها نیز خوبی و نیکی کنید و با عدالت رفتار نمایید.^(۲۲) و به بیان آیت الله جوادی آملی: این قانون عام الهی نسبت به بیگانگان است. آنان تا هنگامی که به مسلمانان آزاری نمی‌رسانند و با نظام اسلامی نمی‌جنگند از آن جهت که انسان‌اند از همزیستی مسالمت آمیز برخوردارند و این همان رعایت اصل حقوق بشر و انسان دوستی است.^(۲۳)

۲. در روایات: چنانچه در مدخل

مقاله آمده اصولاً ماهیت دین محبت است: «فَقَالَ الدِّينُ هُوَ الْحَبُّ وَ الْحَبُّ هُوَ الدِّينُ» (المحاسن؛ ج ۱؛ ص ۲۶۲) «کلام امام باقر، جالب توجه است که از ماهیت دین و چیستی آن می‌گوید و چیستی دین را حب (محبت) معرفی می‌کند. حب از مقوله عشق و جاذبه است که به سوی مطلق، آدمی را می‌کشد.

رشته ای بر گردنم افکنده دوست

می‌کشد آن جا که خاطرخواه اوست

اگر دین محبت است یعنی محبت

به خدا، به خلق خدا حتی حیوانات و یقیناً رحمت خداوند آن گاه شامل بندگان می‌شود

که محبت میان آنان حاکم باشد. حدیثی از پیامبر(ص) نقل شده: «الدین النصیحة فقیل:

یا رسول الله لمن؟ فقال: لعامة المسلمين.

^(۲۴) دین خیرخواهی است، سؤال شد برای چه کسانی؟ فرمود: برای تمامی مسلمانان»

سؤال جالب توجه است؛ راوی از دایره خیرخواهی - که محبت جزو لاینفک آن

است - پرسید: حضرت(ص) دایره آن را عام و گسترده می‌داند.

اگر دین محبت است یعنی محبت

به خدا، به خلق خدا حتی حیوانات و یقیناً رحمت خداوند آنگاه شامل بندگان می‌شود

که محبت میان آنان حاکم باشد. امام کاظم(ع) فرمود: «إن أهل الأرض لمرحومون

و گسترده می‌داند.

در دو کشور پاکستان و ایران داشته است^(۳۰) در تعریف هویت، فردیت و منش انسان مسلمان معتقد است، عشق و محبت یعنی رفق و مدارا با هم‌نوعان و مسلمانان و عشق، کیمیای تحول ساز شخصیت انسان مسلمان است. او می‌گوید:

نقطه نوری که نام او خودی است
زیر خاک ما شرار زندگی است
از محبت می‌شود پاینده تر
زنده‌تر سوزنده‌تر تابنده‌تر
از محبت اشتعال جوهرش
ارتقای ممکنات مضمزش
از نگاه عشق خارا شق شود
عشق حق آخر سراپا حق شود^(۳۱)

اگر لیبرالیسم، آزادی و تولرانس را بها می‌داد فقط و فقط و در زمینه اومانیستی و منافع فردی بود؛ اما آزادی و رفق و مدارا همراه با عشق معنوی، وجود آدمی را جلا داده، هستی‌اش را تحول می‌بخشد و منش انسان را ارتقا می‌دهد.

پانوشته‌ها:

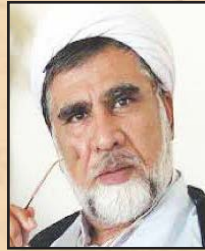
۱. شهید مطهری: در پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۵۸، انتشارات صدرا - قم.
۲. Inlightment. ۳. لوسین گلدمن: فلسفه روشنگری: ص ۶۰ ترجمه شیوا کاویانی، نشر اختران، ۱۳۸۷.
۴. Exchange Value. ۵. The Autonomy of Individual Market Economy. ۶. لوسین گلدمن: فلسفه روشنگری ص ۶۱.
۷. Market Economy. ۸. لوسین گلدمن: فلسفه روشنگری: ص ۶۲. ۹. همان، ص ۶۵. ۱۰. همان، ص ۶۶. ۱۱. همان، ص ۶۸. ۱۲. همان، ص ۶۹. ۱۳. همان، ص ۷۱. ۱۴. حجر/۲۹. ۱۵. اسراء/۷۰. ۱۶. شهید مطهری: مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۲۷۷-۲۴۸، انتشارات صدرا، قم، بی تا. ۱۷. مدثر/۳۸. ۱۸. شمس/۷-۱۹. آل عمران/۱۶۱. ۲۰. ممتحنه/۲۱. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان-ج ۱۹ ص ۲۶۹، طبع آخوندی، تهران، ۱۳۹۱ ق. ۲۲. محمدجواد مغنیه، فقه الصادق، ج ۴، ص ۲۶۵، کتاب فروشی محمدی، افسس، قم، بی تا. ۲۳. آیت الله جوادی آملی، مفاتیح الحیاة، ص ۳۰۸، بنیاد بین المللی علوم و حیات اسراء، ۱۳۹۱، قم. ۲۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج ابلاغه، ج ۵، ص ۳۳۸، مکتب الحیاة بیروت، ۱۹۶۴. ۲۵. جوادی آملی، مفاتیح الحیاة: تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۲. ۲۶. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۱۴. ۲۷. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۸. ۲۸. همان. ۲۹. ابن مسکویه، تهذیب الاخلاق، ص ۱۲۸، انتشارات مهدوی، اصفهان، بی تا. ۳۰. دکتر علی شریعتی متفکر معاصر از اندیشه‌های اقبال تاثیر فراوان گرفته بود. می‌توان گفت دکتر شریعتی احیاگر اندیشه اقبال در ایران در دوره نهضت اسلامی بود و کتاب ارزنده او «ما و اقبال» گویای این حقیقت است. ۳۱. اقبال لاهوری، کلیات اشعار، ص ۱۴ و ۱۵، کتابخانه سنائی، ۱۳۴۳.

ما تحابوا و ادوا الامانة. زمینیان آن گاه که به یکدیگر مهر می‌ورزند و امانت را پاس می‌دارند مورد محبت خدای سبحان اند^(۳۵). اما از سوی دیگر از امام باقر (ع) حدیث دیگری روایت می‌شود که: «الایمان حب و بغض^(۳۶). ایمان شامل حب و بغض می‌شود». به نظر نگارنده ایمان یک امر انتزاعی نیست بلکه به فرد مؤمن قائم است و شخص مؤمن در یک مورد دارای دو حالت متضاد نمی‌شود هم حالت دوستی و هم حالت دشمنی؛ و نمی‌توان این دو حالت و صفت را در فردی جمع کرد و یا درباره یک موضوعی. اگر در روایت اول ماهیت دین محبت و خیر خواهی است، این ویژگی این دین است، چنانچه دین عدل است، دین حب است، دین آمده تا رحمت و محبت حق را در دل‌ها بپروراند و آدمیان را با محبت تربیت کند، محبت را ترویج کند که کار انبیاء هم همین است:

ما برای وصل کردن آمدیم
نی برای فصل کردن آمدیم

اما مؤمن در «زندگی» خویش، میان تضاد حب و بغض (تولی - تبری) ایمان به الله، کفر به طاغوت که صراط مستقیم است، راه می‌رود، سلوک می‌کند و منش و شخصیت خود را یقین می‌بخشد. بنابراین، این دو روایت - روایت اول از دین سخن می‌گوید و دوم از ایمان - در طول هم هستند و نه در عرض هم و تعارضی با هم ندارند. در باره مدارا با مردم پیامبر (ص) فرمود: «مداراة الناس نصف الایمان و الرفق نصف العیش^(۳۷) مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و رفق و محبت نصف زندگی است.»؛ باز فرمود: «رأس العقل بعد الایمان بالله مداراة الناس و فی غیر ترک حق^(۳۸)». اساس عقل پس از ایمان به خدا مدارا کردن با مردم است مدارایی به جز در وانهادن حق.»

بنابر این اگر در اسلام رفق و مدارا مطرح است خاستگاه آن عقل و ایمان و انسانیت انسان است. رفق جزء ایمان است و محبت، ماهیت دین است نه ابزاری برای فروختن کالا و خودنمایی تزویری برای مردم که کالای بیشتری بفروشد که در لیبرالیسم غربی مطرح است. دقیقاً این نکته ای است که در عمق و ژرفای واژه انسان تضمین شده است. فیلسوف اخلاقی ابن مسکویه رازی در «تهذیب الاخلاق» بیانی دارد که بسیار آموزنده و با ارزش است: «سبب این که انسان محبت دارد از آن جهت است که انسان موجودی است انس‌دار و به زودی انس می‌گیرد از راه محبت نه وحشی است و نه گریزان از این جهت است که واژه انسان از انس مشتق است و نه از ریشه نسیان که آن غلط است. باید این انسیت را در انسان تحکیم بخشیم زیرا ریشه محبت‌ها همان انس گرفتن است که در ذات انسان است و یقیناً محبت الهی را این انس و محبت و رفق و مدارا را استحکام می‌بخشد و شریعت است که این انس و مدارا را تربیت می‌کند.^(۳۹) علامه اقبال لاهوری از نواندیشان دینی معاصر که اندیشه‌های نوگرایانه دینی‌اش تاثیر ژرفی در تحول جامعه قرن اخیر



دینداری در مدار مدارا

محمد تقی فاضل میبدی

(عضو مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم)

۲. خداوند در ضمن نقل داستان‌های قرآنی نکاتی را می‌آموزد که روح پیام آن داستان را می‌نماید. «... قُلْنَا يَا دَا الْقُرَيْنِنِ اِمَّا اَنْ تُعَذَّبَ وَ اِمَّا اَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا قَالَ اَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ اِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا وَاَمَّا مَنْ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنٰى وَ سَنُقُوْلُ لَهُ مِنْ اٰمْرِنَا يُسْرًا (۴) گفتیم: ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می‌کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می‌گیری. گفت: اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد، سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود، آنگاه او را عذابی سخت خواهد کرد. و اما هر که ایمان آورد و کار شایسته کند، پاداش نیکوتر خواهد داشت، و به فرمان خود، او را به کاری آسان و خواهیم داشت.» مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «ظاهراً مراد به امر در امرنا امر تکلیفی است و معنای واقعی سخن این است که به وی دستورات آسان خواهیم گفت؛ یعنی به چیزهایی که برایش آسان باشد. و موجب سخت‌گیری نگردد مکلف خواهیم ساخت.»^(۱)

این آیات و آیات دیگری که درباره نفی «عسر و حرج» و ایجاد سهولت و سکونت نازل شده است، اشعار به این معنا دارد که شریعت خداوندی از درون، شریعتی آرام و سکونت بخش و فاقد هرگونه تکلیف شاق و مالا یطاق است؛ تا انسان‌ها در شریعت‌مداری خود گوهر دین را چون دُر دریاوند و زیبایی و دلبردگی حقیقت دین را از دست رفته نبینند.

باز می‌گردیم به امر تسامح در حوزه برون دینی و نوع نگاهی که دین اسلام به سایر ملل و نحل دارد. واژه «تسامح» به معنای مدارا و تحمل اخلاق و عقاید دیگران - که مورد قبول ما نیست - می‌باشد. به بیان دیگر، تسامح یعنی سیاست مدارای صبورانه در حضور چیزی که مکروه و ناصواب می‌شماریم. برخی آن را معادل «tolerance» گرفته‌اند و «تولرانس» در غرب از زمانی آغاز شد که به عنوان یک راه عقلی برای رفع مشکلات و اختلاف‌های ایجاد شده در مسیحیت ارایه گشت. «جان لاک» نخستین کسی است که در این زمینه کتابی را نگاشت و تولرانس را در ساحت دین برای ایجاد همزیستی و زندگی مسالمت آمیز بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها به کار برد و فرقی مختلف مسیحی را به تفاهم و سازگاری دعوت کرد. لاک در رد کسانی که می‌خواهند به زور و شکنجه و خشونت مردم را صحیح الاعتقاد کنند و با ترس و تهدید جامعه را دینی سازند، چنین نوشت: «سرکوب، سیاست کارآمد و موثری نیست. از زور می‌توان برای واداشتن به انجام دادن حرکات عبادی به شیوه خاص مسیحی استفاده کرد، اما زور نمی‌تواند انسان را وادار کند که در خلوتگه ضمیرش ایمان یا اعتقادی را بپذیرد. آنچه زور می‌تواند انجام دهد واداشتن انسان به تظاهر به ایمان و صحیح الاعتقاد بودن است. چنین سیاستی نه فقط بی‌فایده است بلکه از جنبه اخلاقی زیانبار است، چون به پرورش نفاق می‌انجامد. بدین طریق لاک این استدلال

هرکه بدین سرادر آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید؛ چه آن که بر سر سفره حق تعالی به جان ارزد بر سفره ابوالحسن به نان ارزد. (ابوالحسن خرقانی)

سخت‌گیری و تعصب خامی است

تا جنینی کار خون آشامی است (مولوی)

از پرسش‌های عمده‌ای که پیرامون ادیان رخ می‌نماید این است که آیا در ذات ادیان الهی و بالاخص ادیان ابراهیمی، که از لحاظ گوهر، دین واحدی بیش نیستند، تساهل و یا تحمل عقاید خارج از حوزه آن دین وجود دارد؟ و در صورت وجود داشتن، آیا تحمل ومدارا یک روش است و یا یک ارزش؟ سوم اینکه آیا در تاریخ ادیان بالاخص اسلام، به عنوان دین خاتم، تحمل عقاید دیگران به دست متولیان دین و یا نهادهای دینی تحقق یافته است و یا جنبه‌های بی‌تحملی و خشونت بر جنبه‌های تحمل و تساهل غلبه داشته است؟ البته ممکن است پرسش‌های دیگری در این زمینه وجود داشته باشد که در این مقال موجز مجال طرح آن نیست.

واژه‌های: «سمحه، سهله، یسر» و مشتقات آنها به عنوان اوصاف دین در آیات و روایات زیاد به کار رفته و پیامبر اسلام شریعت خود را با اوصاف فوق یاد کرده است.^(۲) گفتنی است که سماحت و سهولت هم یک دعوت درون دینی است و هم یک امر برون دینی. یعنی شریعت اسلام علاوه بر اینکه تکلیف شاق و مالا یطاقی را بر پیروان خود تحمیل نمی‌کند، از امت اسلام نیز می‌خواهد در تحمل عقاید دیگران و در برابر افکار غیر مسلمان وسعت نظر و سعه صدر داشته باشند و محتوای این نوشتار بیشتر مربوط به سهولت در امر برون دینی است که اسلام در برخورد با عقاید و افکار غیر مسلمانان چه واکنشی دارد و آنها را در چه مقام و منصبی می‌داند و می‌نشاند، ولی نسبت به بخش درون دینی تنها به چند آیه از قرآن اکتفا نموده و تفصیل مقال را به مجالی دیگر وامی‌گذاریم.

۱. «وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ...»^(۳) و در راه خدا چنان که شایسته است جهاد کنید. او شما را برگزید و برایتان در دین هیچ تنگنایی پدید نیاورد؛ کیش پدرتان ابراهیم است.

در این آیه سهولت و سماحت با نفی حرج همراه است یعنی با اینکه جهاد و تلاش لازمه حیات و زندگی است و هر انسانی در بستر حیات خویش، به طور تشریحی و یا تکوینی، مأمور به جهاد و مبارزه با موانع حیات و حقیقت است، ولی نباید زندگی خود را با عسر و حرج همراه سازد. مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه یاد شده می‌نویسد: «خدا از روی امتنان هرگونه حرج در دین را، چه حرج در اصل حکم باشد و یا به طور اتفاقی حرجی عارض شود، برداشته است. بنابراین شریعت آسان و ساده پدرشان ابراهیم حنیف است؛ کسی که به خدایش ایمان آورد.»^(۴)

کاتولیک‌ها را رد می‌کند که زور - تا چه رسد شکنجه و مرگ - می‌تواند انسان را به فلاح و رستگاری برساند.^(۶)

نکته ای که ذکرش در اینجا ضروری است این است که تساهل و تسامح بیش از آنکه یک امر دینی یا اخلاقی باشد، یک مقوله انسانی و فرادینی است، به این معنا که انسان‌ها از جهت فکر و فهم و سلیقه در درجات مختلف و متفاوتی هستند و کسی نمی‌تواند ادعا کند که هرچه من می‌فهمم حق است و هر فهمی غیر از فهم من باطل است. شاید سز اینک قرآن کریم دین اکراهی را نکوهش کرده و آن را منتفی دانسته است، اشاره به این باشد که باید آدم‌ها را در فهم و اعتقاد آزاد گذاشت زیرا هر کس در چگونگی فهم باید آزاد باشد؛ بنابراین تسامح به عنوان یک مقوله فرادینی نخستین کاربرد آن این است که آدمیان را در کشف حقیقت و پیدا کردن راه سعادت آزاد می‌گذارد و هر گونه استبدادی را در این راستا محکوم می‌کند، چون استبداد دشمن آشکار و آشنای عقیده و فکر و فرهنگ است و راه اندیشیدن را بر انسان‌ها می‌بندد. علت اینکه رویکرد انسان امروز، به ویژه در مغرب زمین، به تساهل بیشتر شده است، این است که حاکمیت کلیسا راه را بر هر دگراندیشی بسته بود و حق مطلق را فقط از آن خود می‌دانست و هیچ حقیقتی ورای دیوارهای کلیسا مورد پذیرش واقع نمی‌گشت و بلکه صاحبان آن را به شکنجه و کشتار محکوم می‌کردند. بنابراین کلمه تسامح و تساهل پس از قرون هفدهم و هجدهم بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است تا

هر نوع مطلق‌گرایی و جزمیت اندیشی راه هم در ساحت ادیان و هم در ساحت فرهنگ و سیاست بزداید. در فرهنگ تسامح اصل بر این نیست تا به همه اندیشه‌ها و عقیده‌ها صورت حقیقت بخشد و یک نوع نسبی‌گری را در جامعه رواج دهد و بگوید هر کس به هر چه می‌اندیشد صواب است؛ بلکه در فرهنگ تسامح بیشتر تحمل عقاید و افکار غیر، مورد نظر است نه تحمیل عقاید و افکار؛ و لازمه تحمل عقاید و اندیشه دیگران دست کشیدن از ایمان خود نیست؛ بلکه می‌توان در عین اینکه عقیده ای را باطل شمرد و فکری را مردود دانست، به صاحب عقیده باطل و فکر مردود احترام گذاشت و بر آن نشورید، و تعریف تسامح چیزی غیر از این نمی‌تواند باشد. انسان متسامح یعنی کسی که در برابر اندیشه ای ناصواب به زعم او، دارای سیاست صبورانه است. ممکن است برخی بر این گمان روند که تسامح یعنی بی‌اعتنایی به عقاید و افکار خود و یا نسبت به افکار باطل،

تساهل و تسامح بیش از آنکه یک امر دینی یا اخلاقی باشد، یک مقوله انسانی و فرادینی است، به این معنا که انسان‌ها از جهت فکر و فهم و سلیقه در درجات مختلف و متفاوتی هستند و کسی نمی‌تواند ادعا کند که هرچه من می‌فهمم حق است و هر فهمی غیر از فهم من باطل است.

حساسیت از خود نشان ندادن. داشتن چنین پنداری از تسامح غلط است و کسی نمی‌گوید دینداران باید نسبت به عقاید و افکار خود بی‌اعتنا باشند و راه را برای ترویج افکار مردود هموار سازند؛ بلکه سخن بر سر نوع و نحوه برخورد با افکار و عقاید دیگران است. ما اگر تسامح را در برابر خشونت قرار دهیم و معنی ضد این واژه را دریابیم، مفهوم آن روشن‌تر خواهد شد. خشونت یعنی هر فکری و عقیده ای را تحمل نکردن و آن را سرکوب و محکوم نمودن و با تیغ ارتداد و الحاد سر هر متفکر و دگراندیشی را بریدن. طرفداران تسامح می‌گویند سیاست سرکوب در ساحت فکر و فرهنگ و اعتقاد کارآمد و مؤثر نیست؛ بلکه از لحاظ اخلاقی اثرات زیان‌باری در پی خواهد داشت و فراتر از آنچه گذشت، تسامح یعنی پاس‌داشت حق اولیه انسان، که آزادی و انتخاب عقیده است؛ و خشونت یعنی زیر پا گذاشتن این حق. اینکه در جوامع مدنی اصرار دارند تا دین را از دست دولت خارج سازند و نهادهای دینی را از نهادهای دولتی جدا کنند، برای این است که دین اگر در چنبره قدرت قرار گیرد و لباس زور به تن کند، دیگر دین نخواهد بود چرا که عطف و لطافت خود را از دست خواهد داد. از سویی اگر تساهل از دامن دین برچیده شود و نهادهای دینی، عقاید و افکار غیر خود را تحمل نکنند، کثیری از افراد جامعه را دچار محرومیت‌های حقوقی خواهند کرد. حتی ممکن است برخی خشونت طلبان تا مرز گرفتن حیات فیزیکی از افراد دگراندیش پیش روند. لهذا مفهوم «تساهل» که در غرب توسط «جان لاک» فیلسوف پرآوازه انگلیسی مطرح شد، هدفش پشتیبانی از حقوق و آزادی‌های کسانی بود که در برابر گیوتین کلیساها و سلاطین تمامیت خواه، قرار داشتند و حقوقشان را از دست رفته می‌دیدند. بشر غربی در مقابل قهر و خشونت کلیسا و نهادهای دینی و دولتی، حقوق خود را مطالبه می‌کرد، لذا کسانی که قائل به حقوق بشر نیستند، اعتقاد و علاقه ای نیز به تسامح و مدارا ندارند و همچنین در جامعه ای که نقد و نقادی را بر نمی‌تابند و برخی افکار انسان‌های غیرمعصوم را پشت پرده عصمت می‌بینند و پیرامون آن خط قرمز می‌کشند، تساهل معنا نخواهد داشت. زیرا ممکن است کسانی در رأس هرم قدرت باشند که تحمل نکردن و به دنبال آن برخورد خشن کردن را یکی بدانند. غافل از اینکه دیگران نیز از «حق» آزاداندیشی و نقد به افکار و اعتقاد اکثریت برخوردارند و می‌توانند هر کجا که خواستند افکار خود را طرح نمایند، همچنان که در تاریخ اسلام می‌خوانیم که ملحدین، افکار خود را با مدارا آفتابی می‌کردند و ائمه(ع)، با ادب و نزاکت پاسخ آنان را می‌دادند.^(۷)

همان گونه که گفته شد: تحمل عقاید دیگران و روپذیری نسبت به افکار دگراندیشان به معنای به رسمیت شناختن آنها در فرهنگ جامعه نیست. معمولاً هر جامعه ای در مقام پاسداری از فرهنگ رسمی خویش دفاع خواهد کرد و کمتر جامعه ای بوده که

و شعایر دینی در جامعه را فراهم نماید. «از این رو اگر شهیاران، مردم را به بهانه آموزش روحشان، وادار سازند که در قلب‌های مورد نظر آنها حضور یابند، کار عیثی انجام داده اند؛ [زیرا] چنانچه مردم به کلیسایی اعتقاد داشته باشند، با طیب خاطر در آن جا حاضر می‌شوند و اگر اعتقاد نداشته باشند، حضور آنان برایشان هیچ ثمری نخواهد داشت و تا هر میزانی هم که نیت خیر، نوع پرستی و آموزش ارواح، بهانه مطلوبی برای عمل فرمانروا باشد، تأثیری در آمزیدگی و درستکاری آنها نخواهد داشت و بنابراین بعد از همه اینها، باید مردم را آزادانه به وجدان خود واگذار کرد.»^(۱۰) علت اینکه متولیان سیاسی جامعه نباید متولیان دین و اعتقاد مردم باشند این است که حکومت‌ها، ساختار مذهبی از

گوهر فرهنگ خود را به خاطر پهن شدن سفره فکری عده‌ای، از دست بدهد. ولی اگر برخی افکار به خاطر بی‌تحملی آفتابی نشوند و با احتجاجات محاجه‌گران روبرو نگردند، ممکن است در نزد عده‌ای صواب تلقی گردد و عده‌ای را به دنبال خود بشوراند که در این صورت برای فرهنگ رسمی مردم تهدیدی خواهد بود. در اینجا سزاوار است به درون تعلیم دین، بالاخص قرآن راه یافته و در حد ممکن فرهنگ تساهلی قرآن را بنگریم.

تساهل از نگاه درون دینی

لازم به ذکر است که خشونت از نگاه قرآن و کلام الهی یک حالت صد در صد مردودی نیست؛ در برخی موارد ابراز خشونت یک امر لازمی به حساب آمده است؛ که با تاملی دقیق می‌توان آن را به برخی حوزه‌های اخلاقی و سیاسی برگردانید. همچنین مدارا و تساهل به پسندیده و ناپسند تقسیم شده است و نمی‌توان تساهل را یک پدیده ذاتاً ارزشی و اخلاقی تلقی کرد و حسن ذاتی برای آن برشمرد. در این جا به دو نمونه از آیات قرآن اشاره می‌کنیم: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»^(۸) ای پیامبر با کافران و منافقان بجنگ و با آنان به شدت رفتار کن. «وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^(۹) اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. در این دو آیه، که خطاب به پیامبر(ص) است، در آیه اول پیامبر را مأمور به اعمال خشونت می‌کند؛ زیرا جریان توطئه علیه جامعه نوپای اسلامی در کار است و منافقان و کفار دست به دست هم داده‌اند تا ضربه کاری خود را برای نابودی اسلام وارد سازند. در اینجا تساهل و مدارا معنا ندارد، و تساهل و بردباری مساوی است با نابودی جامعه نوپای اسلامی. در آیه دوم که در مقام وصف پیامبر اکرم (ص) است، او را به تساهل می‌ستاید و رمز موفقیت او را در فرونشانی خشم و غلظت می‌داند؛ زیرا در مقام ابلاغ پیام و انجام رسالت و تحقق نبوت باید با توده‌های مردم مدارا پیشه کرد و شعله خشم را خاموش ساخت و مردم را در انتخاب دین و برگزیدن آیین آزاد گذاشت؛ خصوصاً آنجا و آنگاه که دولت به عنوان یک نهاد قانونی بخواهد متولی دین و اعتقاد مردم شود. «لاک» در رساله خود «Toleration» تاکید می‌کند، حکومت نباید مرجعیتی در عقاید دینی پیدا کند. دین امری مربوط به اعتقاد قلبی است و داوطلبانه پذیرفته می‌شود و بنابر ماهیت خود چیزی نیست که بتوان آن را به زور و قهر در اذهان آدمیان فرو نشاند و یا به وسیله قوانین موضوعه بر مردم تحمیل کرد و اگر به حال خود گذاشته شود، کارکردهایش را بهتر می‌تواند نشان دهد. و اگر به صورت طبیعی، راهی در اذهان و قلوب نگشاید و به قهر و تکلف باشد، خاصیت و اعتباری نخواهد داشت. بر حکومت نیست که مناط اعتباری برای صحت و سقم عقاید مردم به دست دهد، بلکه حکومت تنها مکلف است تا سلامت و امنیت کشور و جان و مال هر یک از افراد را تامین کند، و زمینه‌های حفظ اعتقاد



پیش تعیین شده دارند و در پی آنند تا انسان‌ها را به جبر و زور وارد آن ساختار نمایند و کسی حق تخطی از آن ساختار را ندارد. در غیر این صورت نظام سیاسی به یک نظام توتالیتر تبدیل می‌شود که جباریت و استبداد دینی را به بار می‌نشانند، بنابراین قرآن کریم وظیفه پیامبران را تنها ابلاغ پیام و انذار مردم می‌داند و اگر مردم هم دعوت پیامبران را برنتابند، آنان حق تعقیب و تهدید و محاکمه را ندارند. «... وَ إِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ»^(۱۱) و اگر روگردان شدند، بر تو تبلیغ است و بس. «فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ...»^(۱۲) اگر روگردان شوید بدانید که وظیفه پیامبر ما رسانیدن پیام روشن خداوند است. «نظیر آیات فوق زیاد است که تصریح می‌کند دین با تهدید و ارباب قابل رواج نیست و باید با عطوفت و مهربانی رواج پذیرد.

شگفت اینکه در تاریخ حکومت‌های دینی این مساله به اثبات رسیده است که هرگاه حاکمان مرجع عالی مذهب قرار

گرفته اند، چگونه به حکومت‌های توتالیتار تبدیل شده اند؛ گویاترین نمونه آن تاریخ قرون وسطی است. قرآن حاکمیت فرعون را یادآوری می‌کند که مرجع عالی دینی مردم گشته و کسی نمی‌توانست خارج از ساختار مذهبی فرعون زندگی کند؛ زیرا قداست مذهبی یعنی فرعون و زیر سوال بردن مذهب فرعون یعنی علامت سوال روی فرعون گذاشتن. در نظام دینی فرعون، تسامح و تساهل راه ندارد؛ حتی اگر موسی هم از جانب خدا مأمور شود با « قول لَین » با فرعون سخن بگوید: « فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا »^(۱۳) ولی جباریت فرعون به موسی اجازه نمی‌دهد که دین مردم را در دگرگون کند و ساختار مذهبی فرعون را در هم بریزد؛ حکایت قرآن چنین است: « وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ »^(۱۴) موسی را باید کشت زیرا بیم آن است که دین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد و تباهی کند. در نهایت اهرم تبلیغاتی فرعون این است که موسی و هارون می‌خواهند امنیت ملی را به خطر انداخته و مردم را از سرزمین خود دور برانند و آیین موجود را براندازند. « قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى »^(۱۵) گفتند: این دو جادوگرانی هستند که می‌خواهند با جادوی خویش شما را از سرزمینتان برانند و آیین برتر شما را براندازند. در سراسر حکایت موسی و فرعون این نکته مستفاد است که فرعون علاوه بر اینکه تاج حاکمیت سیاسی جامعه را بر سر داد، جامه جباریت دینی را بر تن کرده و هر نوع آزادی‌اندیشه و عقیده را از جامعه برگرفته است. ولی آیینی که موسی عرضه می‌کند منطبق با ملائمت و سهولت و منطق و بردباری است و در جایی که موسی خشمناک برخورد کرد و فرد گمراهی را کشت، به درگاه خدا به استغفار افتاد و گفت: « رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَفَقَرْتُ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ »^(۱۶) گفت: ای پروردگار من، به خود ستم کردم. مرا ببامرز و خدایش ببامرزید. زیرا آمرزنده و مهربان است.» و در جایی دیگر

نزدیک بود موسی خشونت گذشته را تکرار کند؛ آنگاه به او چنین گفتند: « إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ »^(۱۷) [ای موسی] اراده کرده‌ای در این سرزمین جبار باشی و نمی‌خواهی از مصلحان باشی. « لازمه مصلح بودن، تساهل و بردباری است و با ارباب و خشونت نمی‌توان هیچ منطقی را حاکم کرد و اگر خشونت کار ساز بود، انبیاء نخستین کسانی بودند که این راه را می‌پیمودند. در تعالیم دینی آنگاه مردمان به خیر امیدوار و از شر در امانند که خشم‌ها فرو نشانده شود و فیض به جای غیض نشیند: « ... مَكْظُومًا غِيظُهُ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ »^(۱۸) غیظش فرو نشانده است؛ به خیر او امید می‌رود و از شرش ایمنی حاصل است. « یکی از درس‌های اخلاقی که تعالیم اسلامی، در اخلاق عملی، به ما می‌دهد این است که: اگر کسی با شما بدی کرد و سیئه‌ای در جامعه مرتکب شد جزای او همان است و نه بیشتر؛ اما اگر گذشت پیشه سازید بهتر است: « وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ »^(۱۹) جزای هر بدی بدی است همانند آن. پس کسی که عفو کند و آشتی ورزد مزدش با خداست. « سعدی با الهام از این آیه می‌گوید:

بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اساء

قرآن این برخورد مدارا گونه را حتی با اهل کتاب، بویژه با بی‌دینان، توصیه می‌نماید. در سوره کافرون خطاب به کفار می‌فرماید: « لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ » و در جای دیگر می‌فرماید: « وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا »^(۲۰) و کسی که با شما از در تسلیم [و اسلام] وارد شود، نگویید که مومن نیستی. « در آیه دیگر برای اینکه پراکندگی‌های خشونت را از جامعه جمع کند و تشتت‌ها را بزدايد، با کمال تساهل همه را به گرد یک کلام [توحید] می‌خواند: « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاقْبَلُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ »^(۲۱) بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که بین ما و شما یکسان است بایستیم که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچ گونه شریکی نیابوریم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند به خدایی نگیرد و اگر رویگردان شدند، بگویند شاهد باشید که ما فرمانبرداریم.» و از آنها مهم‌تر آیه‌ای که همگان را به نیکی و مدارایی نسبت به غیرمسلمانان دعوت می‌نماید: « لَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ »^(۲۲) خداوند شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. « این آیات و مانند آن، نشان دهنده این است که تساهل در امر اعتقاد و

کسانی که قائل به حقوق بشر نیستند، اعتقاد و علاقه‌ای نیز به تسامح و مدارا ندارند و همچنین در جامعه‌ای که نقد و نقادی را بر نمی‌تابند و برخی افکار انسان‌های غیر معصوم را پشت پرده عصمت می‌بینند و پیرامون آن خط قرمز می‌کشند، تساهل معنا نخواهد داشت. زیرا ممکن است کسانی در رأس هرم قدرت باشند که تحمل نکردن و به دنبال آن برخورد خشن کردن را یکی بدانند. غافل از اینکه دیگران نیز از « حق » آزاداندیشی و نقد به افکار و اعتقاد اکثریت برخوردارند و می‌توانند هر کجا که خواستند افکار خود را طرح نمایند، همچنان که در تاریخ اسلام می‌خوانیم که ملحدین، افکار خود را با مدارا آفتابی می‌کردند و ائمه (ع)، با ادب و نزاکت پاسخ آنان را می‌دادند.

از آنجا ناشی می‌شود و باید گفت بارزترین دشمن عقل و فکر تاریخ گذشته ما، استبدادهای فرهنگی بوده است که به شکل دین بروز کرده است و مستبدان دینی سعی می‌کرده‌اند علم و عقل و حقیقت را در استخدام خود در آورده و ابزار خودکامگی‌های خود کنند. اینان بر این بوده‌اند تا حقیقتی که انبیا بر آن مبعوث گشته‌اند، یعنی حیات عقل را، از ریشه بخشکانند. در این مقال نمی‌توان به تمامی رویدادهای تاریخی ادعای فوق پرداخت ولی «آب دریا را اگر نتوان چشید / پس به قدر تشنگی باید چشید»^۱. در قرن دوم هجری که بحث «اختیار انسان» در برابر «جبریه» در گرفت و طرفدارانی پیدا کرد، غیلان دمشقی را به جرم دفاع از آزادی انسان به فتوای فقیه زمان، امام اوزاعی، و به دستور خلیفه وقت، هشام بن عبد الملک، به دار آویختند و نخستین سنگ بنای خشونت در تاریخ کلام دینی را پی نهادند.

۲. داستان «محنت» که اشاره شد، از داستان‌های رنج آور و دردناک تاریخ اسلام است که به دست معتزلیان که به عقلگرایان اسلام مشهور هستند، به وجود آمد. محنت از ماده محن و به معنای رنج است و به معنای «تفتیش عقاید» می‌باشد. در سال ۲۱۸ خلیفه عباسی (مامون) به دستگیری احمد بن ابی داود و مشاوران معتزلی دیگر خود دستور داد هر کس قایل به قدمت قرآن است از حقوق انسانی محروم می‌باشد و افرادی حق دارند در حکومت راه یابند که قرآن را امری حادث بدانند. حال چرا معتزله تله خشونت را گذاشتند؟ زیرا خود در زمان امویان مورد آزارهای فراوانی قرار گرفتند و با روی کار آمدن عباسیان و نفوذ

آیین یک ارزش اخلاقی تلقی می‌شود؛ مادام که فتنه‌هایی جامعه را تهدید نکند، در غیر این صورت «غلظت» تا حد رفع فتنه امری ضروری خواهد بود.

تساهل در حوزه فرهنگ

ضرورت تساهل در حوزه فکر و فرهنگ از دیر زمان، عرصه جنگ و جدال بوده است. برخی از متفکران، هم در اسلام و هم در مسیحیت، بر این اصل پای می‌فشردند که فکر، در انحصار گروهی از انسان‌ها است و فرهنگ جامعه باید در حصار خاص - که ساختارش به دست ارباب قدرت است - قرار گیرد، در غیر این صورت هجمه فرهنگی خواهد بود. در اینجا به نحو اجمال اشاره خواهم کرد که رشد و پویایی فرهنگ‌ها در تعاطی و دادوستد افکار بوده است و هیچ فرهنگی در حصار مخصوصی به بالندگی نرسیده است. از سایر فرهنگ‌ها که بگذریم، فرهنگ اسلامی عالی‌ترین نمونه برای این ادعاست. بالندگی تمدن اسلامی از نقطه‌ای آغاز شد که متفکران اسلام، در برهه‌ای از تاریخ، افکار مخالفان خود را برتافتند و با آنها به گفت و گو نشستند و راه‌های تهدید و توبیخ به غیر خود را بستند و فرموده پیامبر(ص): «الحکمة ضالة المومن» را بکار گرفتند و جدال احسن که دعوت قرآنی بود: «ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^(۳۳) را بن‌مایه دادوستدهای فرهنگی قرار دادند و اگر فکری را باطل می‌دانستند با قاعده: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^(۳۴)، سیئه را به بهترین شیوه دفع کن آنگاه خواهی دید که دشمنت، دوست همدل تو شده است» پاسخ می‌دادند.

در اینجا می‌خواهم یکی از پرسش‌های صدر مقاله را پاسخ دهم که آیا تساهل قرآنی در تاریخ اسلام تحقق یافته است و یا کاربرد خشونت بیشتر بوده است؟ شک نیست اگر در قرون نخست مدارای قرآنی نبوده و خشونت و نابردباری جای رفت و بردباری را گرفته بود، دروازه‌های دیگر کشورها به روی اسلام باز نمی‌شد و مسلمانان در حصار حجاز می‌ماندند و تمدن اسلامی به بار نمی‌نشست، ولی با کمال تأسف دیری نپایید که خشونت جای تسامح و تساهل را گرفت و داستان «محنت» یا تفتیش عقاید جزو سیاست خلیفه عباسی گشت. ملایان درباری جنگ قدم و حدوث قرآن را پیش کشیدند و راه برای اندیشیدن به خاطر ترس و تهدید مسدود شد و افول آفتاب تمدن اسلامی را باعث گشت. قرن‌های چهارم و آغاز قرن پنجم تصببات مذهبی فراگیر شد؛ از سویی بین شیعه و کرامیه در نیشابور اختلاف سختی بروز کرد و فقیهان و فیلسوفان یکدیگر را برتافتند که گاه به تهدید و کشتار انجامید. تأسف اینکه حکومت‌ها خود را در این درگیری‌ها وارد کردند و با همدستی فقها کسانی را که با آنها هم عقیده نبودند به تکفیر و الحاد متهم کردند.^(۳۵) متأسفانه کلام اسلامی که اساس و مایه فرهنگ اسلام است تاریخ خونین دارد و ریشه تکفیر و الحاد



اصحاب عقل‌گرا در دربار عباسی بنای تقاص را گذاشته و خشونت را پیشه کردند که پیش از آن دشمنانشان پیشه کرده بودند. امثال احمد بن حنبل (۲۴۱-۱۶۴) را به جرم اینکه چون افکار کلامی مورد پسند حکومت را قبول نداشت، با غل و زنجیر پیش مامون که در شام بود، روانه کردند و بعداً برای اینکه بر عقیده خود

رشد و پویایی فرهنگ‌ها در تعاطی و دادوستد افکار بوده است و هیچ فرهنگی در حصار مخصوصی به بالندگی نرسیده است. از سایر فرهنگ‌ها که بگذریم، فرهنگ اسلامی عالی‌ترین نمونه برای این ادعاست. بالندگی تمدن اسلامی از نقطه‌ای آغاز شد که متفکران اسلام، در برهه‌ای از تاریخ، افکار مخالفان خود را برتافتند و با آنها به گفت و گو نشستند و راه‌های تهدید و توبیخ به غیر خود را بستند.

پافشاری می‌کرد، عمال خلیفه، او را تازیانه زدند.^(۲۶) شگفت اینک فقه‌های حنفی نیز از این کارها حمایت می‌کردند. چنانکه خود حنبلی‌ها نیز در زمان طغرل بیک از سلجوقیان با متکلمان اشعری چنین معامله سختی را در پیش گرفتند. داستان تفتیش منازل به دست حنابل و سختی گرفتن بر اهل اعتزال و صدور فتوای سخت، مخصوصاً از جانب امام احمد بن حنبل بر معتزلیان، بر کسی پوشیده نیست.^(۲۷)

اگر در تاریخ اسلام، امتحان تفتیش عقاید (محنه) نمی‌گذاشتند و همچنان که در قرن دوم هجری، که از قرن‌های درخشان اسلام است و حضرت صادق (ع) با پیروان ادیان و حتی اهل الحاد به طور مدارا برخورد می‌کرد و با تسامح قرآنی عقاید دینی را به بحث می‌گذاشت رفتار می‌شد، تاریخ فرهنگ

و عقاید اسلامی خیلی از این بالنده تر می‌شد. البته شیعه در تاریخ دارای قدرت سیاسی نبوده است و در روزگار صفویه هم که شیعه صاحب قدرت شد از نظر تسامح و مدارا، تاریخ خوب و درخشانی ندارد. شاه اسماعیل صفوی، نخستین بانی جنگ‌های مذهبی، نزدیک چهل هزار نفر را در تبریز به خاطر عقیده می‌کشد و جنگ‌های شیعه و سنی به اوج خونریزی می‌رسد. شاه اسماعیل نه تنها سنی‌کشی را در قلمرو خود با شقاوت کم نظیری برپا کرد؛ بلکه از آن طرف موجب کشتار بی رحمانه شیعیان در خارج از قلمرو خود و در حکومت عثمانی شد. بنا به روایت طبری در زمان «واثق»، رومی‌ها سه هزار اسیر مسلمان داشتند و از حاکم اسلامی می‌خواستند تا اسرا را به مبادله بگذارند؛ تفتیش گران اسلامی جریان «محنه» را به اجرا گذاشته و گفتند باید از اسیران مسلمان امتحان گرفت؛ یکی اینکه آیا قرآن حادث است یا قدیم؟ و دوم اینکه آیا خداوند در قیامت قابل رویت است؟ اگر بر اساس اعتقاد معتزله پاسخ می‌دادند مسلمان شناخته می‌شدند، در غیر این صورت او را به عنوان مسلمان نمی‌پذیرفتند. اساساً هرگاه دین در دست حاکمان متعصب بوده و سیاستمداران جامعه، متولیان عقیده مردم بوده‌اند، حوزه‌های سماحت به تله‌های خشونت تغییر می‌کرده است. چرا که قدرت، تسامح بردار نیست و تحمل عقاید دیگر را بر نمی‌تابد و تلاش می‌کند تا عقاید مورد پسند حاکمیت را بر مردم تحمیل کند. و این زیان بزرگی است که دامنگیر ادیان بوده است. سعدی (علیه الرحمه) از مغزهای خالی از تحمل حاکمان چنین یاد می‌کند و اندرز می‌دهد:

سر پر غرور از تحمل تهی
گنه بود مرد ستم کاره را
نظر کن بر احوال زندانیان
که ممکن بود بی گنه در میان
بیندیش از آن طفلک بی پدر
و زآه دل دردمندش
حرامش بود تاج شاهنشاهی
چه تاوان زن و طفل بیچاره را
حذر بسا نام نیکوی پنجاه سال
که یک کار زشتش کند پایمال
شاید به لحاظ این زیان‌های بزرگ بوده است که خداوند همواره پیامبر را هدایت می‌کرد تا با جاریت و قهاریت، عقیده ای را بر کسی تحمیل نکند و با فروتنی و خفص جناح، مردم را بخواند: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^(۲۸)، بال خویش را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر.؛ «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»^(۲۹)، و در برابر مؤمنان فروتن باش.؛ «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»^(۳۰)، راه گذشت و گشاده رویی پیش گیر. این ارشادها و هدایت‌های الهی برای این است که نمی‌توان با ریسمان حکومت، عقاید مردم را اندازه گیری کرد و با شاقول سیاسی، افکار را تراز کرد. تکثرگرایی و حق انتخاب آزاد، از حقوق طبیعی افراد است و عالمان دین به عنوان وارثان پیامبر، تنها رسالت هدایت انسان‌ها و ابلاغ دین را به عهده دارند: «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»^(۳۱) قائمه ایمان انسانها عشق به خداوند است و بس:

ما ملک عافیت نه به لشکر گرفته ایم
ما تخت سلطنت نه به بازو نهاده ایم
تا سحر چشم یار چه بازی کند که باز
بنیاد بر کرشمه جادو نهاده ایم (حافظ)

پانویس‌ها:

۱. بعثتی بالحنیفة السمحة السهلة، بخارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۶۴ / ۲ / حج، ۱۳ / ۷۸. ۳. تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۲ / ۴. کتف، ۸۸-۸۶ / ۵. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۶۲ / ۶. ر.ک: نامه فرهنگ، ش ۲۸، ص ۶۶ / ۷. ر.ک: احتجاجات طبرسی، ۸. توبه، ۷۳ / ۹. آل عمران، ۱۵۹ / ۱۰. لاک و ... خداوندان سیاسی، ص ۲۷۳ و مقصود فراستخواه، دین و جامعه، ص ۲۱۶ / ۱۱. آل عمران، ۲۰ / ۱۲. مانده، ۹۲ / ۱۳. طه، ۴۴ / ۱۴. غافر، ۲۶ / ۱۵. طه، ۶۳ / ۱۶. قصص، ۱۷ / ۱۵. قصص، ۱۹. ۱۸. نهج البلاغه، خطبه همام / ۱۹. شوری، ۴۰ / ۲۰. نساء، ۹۴ / ۲۱. آل عمران، ۶۴ / ۲۲. ممتحنه، ۸ / ۲۳. نحل، ۱۲۵ / ۲۴. فصلت، ۳۴ / ۲۵. ر.ک: تاریخ ادبیات، تاریخ ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۲۳۶ / ۲۶. ر.ک: خاندان نوبختی، ص ۴۵، به نقل از تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۷۷ / ۲۷. تاریخ ادبیات، صفا، ج ۱، ص ۲۳۹ / ۲۸. شعراء، ۲۶۵ / ۲۹. حجر، ۸۸ / ۳۰. حجر، ۸۵ / ۳۱. عنکبوت، ۱۸.



مدارا

به عنوان یک ارزش اخلاقی



احمد حیدری
(پژوهشگر دینی)

معنا و مفهوم مدارا

مدارا از ریشه «دَرَّءَ یا دَرَى» به معنای ملاحظت و نرمی کردن است^(۱) و این ملاحظت و نرمی کردن، نوعی مکر عاقلانه برای دفع دشمن و در امان ماندن از آسیب او (یقال: «دَارَأْتُهُ» - بهمز و بدونها: اتقیتنه)^(۲) یا جلب مودت و محبتش می‌باشد^(۳). در لسان العرب آمده است آنان که مدارا را به معنای نرمی و رفتار پرهیزگرانه از شر دشمن معنا کرده‌اند، آن را از «درء» به معنای دفع گرفته و آنان که مدارا را نوعی ملاحظت فریب دهنده برای

غایت مدارای دینی دفع
دشمنی و تبدیل آن به
دوستی و راهکار آن
برخورد دوستانه و چشم
پوشی از بدی و دشمنی
است و چنین رفتاری به
موتور محرکه قوی ایمانی
محتاج است.

در امان ماندن از شر دشمن گرفته اند، آن را از ریشه «دری» به معنای مکر دانسته‌اند^(۴). صاحب التحقیق به نقل از مقایس اللغه آورده: «دَرَيْتُهُ» یعنی او را بازی دادم و «الدَّرِيَّة» به شتری گویند که شکارچی پشت آن خود را پنهان می‌کند تا به نزدیکی صید برسد و ناگهان آن را با تیر بزند^(۵). بنابراین «مدارا» در لغت، رفتاری تدبیرگرانه و سیاستمدارانه است که شخص با دشمنان خود پیش می‌گیرد تا با کمترین هزینه از شر آنان در امان بماند یا با دوستان ناآگاه و احیاناً فریب خورده و عاصی خود پیش می‌گیرد تا مانع نفرت و فاصله گرفتنشان شود و دشمنی پیش آمده را به دوستی بدل سازد. طبیعی است که در این رفتار باید ملاحظت و ریزه کاری‌های دقیقی وجود داشته باشد تا طرف مقابل را بدون این که متوجه شود، جذب کند و مانع فاصله گرفتنش شود و از این رو آن را با «ختل» و فریب دهندگی همراه شمرده‌اند و به نوعی دفع دشمنی با دوستی است.^(۶) امام علی(ع) در جمله‌ای مدارا را به زیباترین وجه تبیین می‌کند: «كَمْ أَدَارِيكُمْ كَمَا تَدَارِي الْبَكَارَ الْعَمْدَةَ وَ النَّيَابَ الْمُتَدَاعِيَةَ»^(۷) «بیکار» جمع «بیکر» به معنای شتر جوانسال است و «العمدة» به شتری گویند که کوهانش از بس سوار شده و بار کشیده‌اند، از درون عفونی شده ولی ظاهرش سالم است ولی با کمترین ضربه، این عفونت به بیرون راه باز کرده و جاری می‌شود و مدارا با این شتر یعنی باید چنان با آن ملاحظت کرد و رعایت نمود که در عین کار کشیدن، این ضربه به کوهان وارد نشود و جراحتش سر باز نکند و آشکار نگردد. مثال دیگری که امام(ع) مطرح می‌کند، لباس کهنه و پوسیده است که با کمترین فشار پاره می‌گردد و مداراکننده باید در عین استفاده از این لباس، چنان به آرامی و نرمی آن را بپوشد و استفاده کند و از تن درآورد که پاره نگردد. غایت و مقصد مداراکننده دفع دشمنی با کمترین هزینه و جلب دوستی و رفع کدورت‌ها است که مقصدی معقول و رحمانی می‌باشد. بنابراین مدارا یعنی تحمل مخالفت‌ها و تأتی در توسل به قهر و سعی و کوشش در جذب افراد و بازداشتن آنان از اقدام براندازی علیه حکومت، بدون توسل به قهر و سرکوب آنان می‌باشد. آیه زیر دستور مدارا را به بهترین وجه به تصویر می‌کشد: «ادْفَعْ بِالتِّيهِ هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»^(۸) بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است! اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی‌رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی‌گردند! غایت مدارای دینی دفع دشمنی و تبدیل آن به دوستی و راهکار آن برخورد دوستانه و چشم پوشی از بدی و دشمنی است و چنین رفتاری به موتور محرکه قوی ایمانی محتاج است. کسی که حظ و بهره عظیمی از ایمان نداشته باشد، نمی‌تواند جفای دشمنان و مخالفان را بر خود هموار ساخته و خود را از مقابله بدی به مثل یا بدتر از مثل

نگه داشته و به مقابله بدی با خوبی وادارد. به همین دلیل قرآن در مدح صاحبان عقل و درایت می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ... صَبَرُوا الْبَغَاءَ وَ جَهَّ رِبَهُمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ»^(۹) ... صاحبان عقل برای رضای خدا صبر و تحمل پیشه می‌کنند و نماز به پا می‌دارند و از روزیشان انفاق می‌کنند و بدی را با نیکی دفع می‌نمایند ...».

تفاوت مدارا با سازشکاری

بدون تردید مدارا غیر از سازشکاری و مصانعه با مخالفان است. «مصانعه» دست کشیدن از بعضی اصول، یا برای کسب منافع شخصی و گروهی است یا برای جذب مخالف به دین و همراه کردن او با مسلمین؛ در صورت اول چون هوای نفس و منافع فردی و گروهی در کار است، قطعاً کاری شیطانی است و از ساحت رسول به دور است اما در صورت دوم گرچه سود شخصی در کار نیست و سود دین و مردم مدنظر است، ولی چون با زیر پا نهادن حدود دین است، خداوند با سخت‌ترین وجه آن را نهی می‌کند: «وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غِبْرَةً وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كَدَّتْ تَرْكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذَا لَادَفْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا»^(۱۰) نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در آن صورت، تو را به دوستی خود برمی‌گزینند! و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبود)، نزدیک بود به آنان تمایل کنی. اگر چنین می‌کردی، ما دو برابر مجازات (مشركان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات) آنها را بعد از مرگ، به تو می‌چساندیم سپس در برابر ما، یآوری برای خود نمی‌یافتی! بنابراین اگر به هدف بهره‌برداری شخصی و رسیدن به خواسته‌های درونی و حفظ مقام و موقعیت گذشت کردی، این مدهانه است. اما در صورت دوم، اگر به هدف سالم ماندن دین و اصلاح مخالف، از خطای او چشم پوشیدی و جفای او را تحمل کردی، این مدارا است. مداراکننده به هیچ وجه برای قانع کردن مخالف و همراه کردن او با خودش، از بیان و عمل به حق دست نکشیده، به سوی ظلم و باطل متمایل نمی‌گردد و آن را حق جلوه نمی‌دهد. امام علی(ع) در ابتدای خلافت از جانب بعضی دوستان به مصانعه و کنار آمدن با مخالفان فراخوانده شد و افرادی از ایشان خواستند که فعلاً از تغییر فرمانداران بی‌کفایت و بی‌صلاحیت عثمان دست بردارد، در تقسیم بیت‌المال مطابق سیره گذشتگان عمل و بعضی مدعیان را از خلافت سهم دهد ولی اجابت این دلسوزی‌ها به معنای دست کشیدن از حق، ارتکاب ظلم و پذیرفتن موقت باطل بود که حضرت، ضمن رد این پیشنهادها فرمود: «من نمی‌خواهم با ستمکاری پیروز گردم»^(۱۱) یعنی پرداخت بیشتر به اشراف، اجرا نکردن حدود بر آنان، پرداخت بیت‌المال به خویشاوندان (مثل تقاضای عقیل)، دادن منصب به افراد بی‌لیاقت (مثل گماردن طلحه و زبیر و ابقای معاویه) و ... ظلم و ستم است و من نمی‌خواهم هیچ‌گاه با ستمگری پیشرفت کنم. در زمان رسول خدا زن یکی از اشراف دزدی کرد، بعضی اصحاب پادرمیانی

مشروع نبوده و انگیزه‌اش ناشی از فضایل اخلاقی نباشد، معنای مدارا موضوعیت پیدا نمی‌کند. چنانچه رسول خدا در دوران حضور در مکه، تحت ظلم و ستم مشرکان قریش بود و معدود یارانش نیز به شدت مورد قهر و هجوم و ستم بودند ولی ایشان می‌دید مقابله با دشمنان و درگیر شدن و توسل به زور به معنای دادن بهانه به دشمن برای سرکوب بیشتر است و چاره‌ای جز تحمل نداشت و عده و عده کافی هم برای درگیر شدن و سرکوب مخالفان و به اطاعت واداشتن آنان در اختیار وی نبود. این گونه تحمل، در دایره تعریف لغوی و اصطلاحی مدارا قرار

تحمل کند و مقابله نماید و با این تحمل هم از ضرر بیشتر، خود و جامعه‌اش را در امان بدارد و هم بتواند مخالفش را جذب کند. در ضمن، مدارا راهکار مقابله با مخالفان آگاه و ناآگاه با هزینه کمتر و برآیند بیشتر است؛ از این رو خداوند تعال خطاب به پیامبرش فضیلتی که او را به مدارا سوق داده را عنایت خدا بر او می‌شمارد و همچنان بر مدارا با مردم و اصحابی که به طور طبیعی قصور و تقصیرهایی داشته و خواهند داشت، تشویق می‌کند: «فَمَا رُحِمَ مِنْ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^(۱۵) به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش!) و بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد». این آیه بعد از جنگ احد نازل شده و ناظر به سستی و قصور و تقصیری بود که از جماعت مسلمانان سر زد و به شکست احد منجر شد. خداوند در این آیه خطاب به پیامبرش نرمی با آنان را رحمت خدا بر او می‌شمارد که اگر نبود، یارانش پراکنده می‌شدند و او را تنها می‌گذارند. بعد به عنوان راهکار به ایشان دستور می‌دهد که از خطای آنان چشم‌پوش و برایشان طلب آموزش کن و در امور آینده کشور با آنان مشورت نما و بعد از مشورت وقتی تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن.

مدارا به عنوان فضیلت اخلاقی زمانی معنا پیدا می‌کند که فرد به گونه مشروع در قدرت بوده، با توسل به زور بتواند به اهداف خود برسد و مخالفان خود را سر جای خود نشانده، یا به اطاعت وادارشان سازد؛ ولی به جهت فضایل اخلاقی و نفسانی پیش گفته به خود اجازه اعمال قدرت ندهد و با تحمل و خودنگه‌داری از اعمال قدرت، مدارا پیشه سازد. ولی اگر قدرت نداشته باشد، یا قدرتش

کردند تا از اجرای حد بر او مانع شوند به این استدلال که این زن از فامیل محترم و مشهوری است و با اجرای حد آبروی او و خانواده‌اش ریخته می‌شود. رسول خدا ضمن رد پیشنهاد آنان با قاطعیت تمام اعلام کرد اگر دخترم فاطمه مرتکب چنین خلافی شود، حد بر او جاری خواهم کرد و هشدار داد که امت‌های قبل از شما به این جهت مشمول عذاب هلاکت واقع شدند که وقتی شریف زادگان مرتکب جرم می‌گردیدند از تحمل مجازات معاف می‌شدند ولی ضعیفان را کیفر می‌کردند!^(۱۶) مدارا یعنی پرداخت کمترین هزینه برای دفع دشمن و تبدیل معاند به مخالف و مخالف به موافق. مدارا یعنی تحمل جور و ستم مخالف و خودداری از سرکوب قهرآمیز او مادامی که امید به هدایت او هست. در مدارا سخن از پرداخت رشوه مالی و منصبی، دست کشیدن از اجرای حدود و احکام، بی توجهی به مقدسات و ارزش‌ها و ... نیست بلکه صرفاً تحمل مخالف و تأتی در دست بردن به شمشیر است. مدارا با اهل دیگر ادیان یعنی ضمن اعلام باطل بودن باور و راه و روششان، با خود آنان مسامحه کردن و برخورد همراه با سعه صدر، گذشت و تحمل داشتن است و به تعبیر دیگر، «مدارا با اعتقادورزان است، نه با اعتقادات»^(۱۷). برتراند راسل در مورد مدارای پیامبر با اهل ادیان می‌نویسد: پیامبر اسلام نه تشکیلات انگیزاسیون (تفتیش عقاید) اروپا را به وجود آوردند و نه سیاه‌چاله‌های آن را که در قرون وسطا رایج بودند.^(۱۸)

مدارا به مثابه فضیلتی اخلاقی

مدارای مؤمنانه با توجه به تبیینی که صورت گرفت هم فضیلتی اخلاقی و به بیان دقیق‌تر محصول و نتیجه مجموعه‌ای از فضایل اخلاقی است و هم راهکاری برای رابطه با مخالفان. برای مدارا، شخص باید از فضایی مانند فروتنی، انسان دوستی، بردباری و خویشتن داری، دوری از کینه‌توزی، ترک ستیزه‌جویی، آسان‌گیری، مقابله به بهتر یا به مثل با خوبی‌ها و مقابله به خوب با بدی‌ها، و ... بهره‌مند باشد تا بتوان جور مخالفان را



مدارا یعنی

پرداخت کمترین هزینه برای دفع دشمن و تبدیل معاند به مخالف و مخالف به موافق مدارا یعنی؛

تحمل جور و ستم مخالف و خودداری از سرکوب قهرآمیز او مادامی که امید به هدایت او هست. در مدارا سخن از پرداخت رشوه مالی و منصبی، دست کشیدن از اجرای حدود و احکام، بی توجهی به مقدسات و ارزش‌ها و ... نیست بلکه صرفاً تحمل مخالف و تأتی در دست بردن به شمشیر است .



مدارا به عنوان فضیلت اخلاقی
زمانی معنا پیدا می‌کند که
فرد به گونه مشروع در
قدرت بوده، با توسل به زور
بتواند به اهداف خود برسد
و مخالفان خود را سر جای
خود نشاند، یا به اطاعت
و ادراشان سازد؛ ولی به جهت
فضایل اخلاقی و نفسانی
پیش گفته به خود اجازه
اعمال قدرت ندهد و با تحمل
و خودنگه‌داری از اعمال
قدرت، مدارا پیشه سازد.
ولی اگر قدرت نداشته باشد،
یا قدرتش مشروع نبوده و
انگیزه‌اش ناشی از فضایل
اخلاقی نباشد، معنای مدارا
موضوعیت پیدا نمی‌کند.



نمی‌گیرد. ولی همین تحمل به دو گونه صورت می‌گیرد، تحملی همراه با خشم از ستمگر و بدگوی و نفرین او؛ یا تحملی مداراگرانه و همراه با مهر و محبت و حمل کردن رفتار دشمن بر چهل و نادانی و تقاضای هدایت برای آنان؛ که تحمل پیامبر از نوع دوم بود و به همین جهت در مواجهه با آزار مشرکان در مکه، هنگام شکسته شدن دندان در احد و دیدن جنایات عظیم مشرکان در مثله کردن عمویش حمزه و به هنگام شنیدن شتم یهودیان و مشرکان و نادانان، سخنش به درگاه خدا این بود که: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱۶) مشرکان مکه در تمام دوران سیزده ساله قبل از هجرت و تا سال هشتم هجری از هیچ گونه آزاری نسبت به او و مؤمنان به او دریغ نورزیدند و پیامبر بارها به پیشگاه خدا چهل آنان را مطرح کرد و وقتی مکه را فتح کرد، با کرامت همه آنان را بخشید. تاریخ در این مقطع جریانی را ثبت کرده که نشان از مدارای فوق العاده پیامبر با آنان دارد. بنا بر نقل تاریخ به هنگام فتح مکه و ورود پیامبر به شهر، به امر ایشان بلال بر بام کعبه اذان گفت در این هنگام بزرگان قریش که با مشاهده قدرت عظیم پیامبر تسلیم شده بودند، با کمال کینه و نفرت از شنیدن بانگ اذان، درگوشی ناخشنودی خود را به هم اظهار می‌کردند. یکی

می‌گفت کاش زمین ما را فرو می‌برد و دیگری می‌گفت پدرم را خدا دوست داشت که او را قبل از شنیدن این بانگ، کشت و...، رسول خدا برای تنبّه آنان حرف‌های درگوشیشان را بدانان گوشزد کرد. آنها که از فاش شدن سخنانشان و برخورد شدید پیامبر بیمناک بودند و از همه ترسناک‌تر ابوسفیان، برای حفظ جان خود گفت: ای رسول خدا شما می‌دانی که من چیزی نگفتم، اما رسول خدا بر خلاف انتظار آنان که خشم و قهر او را می‌پاییدند، فرمود: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱۷) پس آنکه همین مشرکان سابق که به ظاهر اسلام آورده بودند، همراه با بقیه مسلمانان در جنگ حنین و هوازن شرکت کردند و بعد از فتح حنین، پیامبر نه تنها همه گذشته آنها را فراموش کرد که تمام غنائم چشمگیر این جنگ را بین آنان تقسیم نمود و به هر کدام از بزرگان قریش شتران فراوان بخشید. در همین جریان منافقان این اقدام را بهانه خوبی برای شکاف انداختن بین پیامبر و یارانش و جدا کردن انصار از او تشخیص دادند و کمال استفاده تبلیغی را برای رسیدن به هدف شومشان از این واقعه کردند به گونه‌ای که عموم انصار مساله دار شدند و با خود گفتند پیامبر با دیدن خویشاوندان خویش یاران قدیمی‌اش و فداکاری‌های آنان را فراموش کرده است. حضرت وقتی اعتراض آنان را که در گوشه و کنار پیچ می‌کردند شنید، بزرگان انصار را فراخواند و به بهترین وجه رضایتشان را جلب کرد. ابتدا آنان را قانع کرد که نه تنها بر پیامبر متّی ندارند که باید ممنون ایشان نیز باشند، زیرا ایشان بود که از گمراهی به وادی نور هدایتشان کرد و از فقر

و ناداری نجاتشان بخشید و کینه و عداوتی که بینشان بود را به دوستی و محبت بدل ساخت؛ بعد هم فرمود ممکن است به حق بگویید زمانی که همه تو را دروغگو می‌شمردند، ما تو را راستگو شمردیم و زمانی که همه تو را خوار و خفیف می‌کردند، ما یاری ات کردیم و زمانی که همه تو را از خود راندند و آواره کردند، ما پناهت دادیم و همه دارایی خود را با تو و یاران مهاجر و نادارت تقسیم کردیم، آری این گونه بود، اما من دنیای بی‌ارزش را به آنان بخشیدم تا دل‌هایشان را به اسلام متمایل سازم و شما را با اسلامی که بدان دلپسته‌اید، واگذاردم. آیا نمی‌پسندید که آنان با گوسفند و شتر بازگردند و شما با محبت پیامبر که بر شما نثار گردیده است؟ به خدا قسم اگر همه مردم از یک طرف روند و انصار از طرف دیگر، من با انصار خواهم بود؛ خدایا انصار و ذریه انصار را بیمارز. این سخنان منطقی و مهربانانه پیامبر چنان انصار را قانع کرد و به وجد آورد که اشک شوق بر گونه‌هایشان روان گشت و با فریاد بلند رضایت مشتاقانه خود را از تقسیم رسول خدا اظهار کردند.^(۱۸) از دیگر مواردی که نمی‌توان مدارا را فضیلتی اخلاقی شمرد زمانی است هم که حاکمی نه به گونه مشروع بلکه با زور و قهر و مکر و ... به قدرت رسیده باشد و چون حاکمیت خود را در خطر نمی‌بیند، مدارای با مخالفان را چه بر حق یا ناحق باشند، کم هزینه تر می‌یابد و با مخالفان مدارا می‌کند. این نوع مدارا نیز فضیلت اخلاقی نیست بلکه تاکتیک و سیاستی است تا بتواند پایه‌های حکومت خویش را مستحکم نماید.

مدارا در خدمت هدایت

پیامبران و از جمله رسول خدا برای هدایت جامعه و انسان‌ها و خارج کردن آنها از ظلمت جهل، شرک و ظلم به سوی وادی نور، در تلاشند: «هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ آيَاتٍ يَتَّبِعُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^(۱۹) او کسی است که آیات روشنی بر بنده‌اش [محمد] نازل می‌کند تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور برد». دغدغه اصلی پیامبر هدایت مردم است و همیشه بیمناک است که مبادا وظیفه هدایتگری‌اش را به کمال انجام نداده باشد و تاسف هدایت نشدن مردم را می‌خورد به گونه‌ای که خداوند او را تسلیت گفت که: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»^(۲۰) شاید اگر به این سخن ایمان نیاوردند، خویشتن را به خاطر ایشان از اندوه هلاک بسازی». ایشان مخالفان خود را بیمارانی می‌دید که نیازمند طبیبی دلسوز برای معالجه و مداوا‌ی‌اند، و سعی بلیغ داشت بیماری‌های روحی و اخلاقی آنان را درمان و مداوا کند. رسول خدا به عنوان هدایتگر، مدارا را نه وسیله‌ای برای به بند کشیدن و به تسلیم واداشتن بلکه وسیله‌ای برای انتخاب آگاهانه در برخورد با گمراهان چموش و سرکش در پیش می‌گیرد و بر جهالت آنان چشم می‌بندد تا قلب‌هایشان را نرم ساخته برای پذیرش بذر هدایت آماده گردانند. روزی عربی بیابانی که هنوز تربیت انسانی - اسلامی نیافته بود، در مدینه به محضر پیامبر رسید و آمرانه و با بی‌ادبی از ایشان خواست که به او کمک مالی بدهد. پیامبر مقداری به او کمک کرد و پرسید: به تو احسان و نیکی کردم؟ اعرابی گفت: نه احسان کردی و نه رفتاری زیبا داشتی! مهاجران و انصاری که شاهد واقعه بودند، خشمگین شدند و

شهید آیت الله بهشتی:

با ناروایی‌ها خوب برخورد کنید تا طرف مقابل از خود سازی پشیمان نشود.



از همه برادرها و خواهرهای متعهد استدعا می‌کنم با ناروایی‌ها خوب برخورد کنند. برخی از برادرهایی که در انتظامات هستند و روی بسیاری از مسائل حساس‌اند — و به‌جا هم حساس‌اند — گاهی شده که در برخورد با یک ناروایی، بد برخورد کرده‌اند. به جای این‌که خواهر یا برادری را بسازند، او را از خودسازی پشیمان کرده‌اند. این گناهش به عهده شماست. وقتی می‌خواهیم از خودمان انتقاد کنیم، وقتی می‌خواهیم امر به معروف و نهی از منکر کنیم، خوب عمل کنیم. شما هم از خودتان حساب بکشید. شما هم هر شب بگویید حالا این

کاری که ما برای خدا و از روی غیرت دینی کردیم، آیا شیوه‌اش هم خوب بود یا شیوه‌اش خوب نبود. اگر دائماً ما در این حالت محاسبه و مراقبه به سر ببریم، آن وقت انسان‌های پیشرفته‌ای می‌شویم. قرار است ما در دنیا حاملان این دعوت باشیم. مگر قرار بر این نیست؟ یک مجرای مهم صدور انقلاب همین است.

[گزارشی از توصیه‌های اخلاقی شهید دکتر بهشتی به اعضای حزب جمهوری اسلامی]

پیامبران در عین آن که در نزدیک‌ترین مقام و منزلت، به کمال مطلق هستی و خدای متعال قرار دارند آن قدر مردمی هستند و آن قدر در برابر مردم جلوه‌عادی دارند که مردم روزبه‌روز آنها را بیشتر از خودشان و با خودشان می‌یابند، زبان‌شان زبان مردم است، اندیشه‌ها و تصوراتشان، اندیشه‌ها و تصوراتی مردمی است. بخش عمل و رفتارشان عمل و رفتاری است که با مردم است و مردم آن را به خوبی می‌یابند و می‌بینند او می‌تواند الگو و اسوه باشد. «و لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» انبیاء در بعد هدایت، هم هادی هستند و راه را نشان می‌دهند و هم امام هستند و راه برند و مردم را به دنبال خویش می‌کشاند و می‌برند. با زور و تحمیل که نمی‌شود کسی را هدایت کرد و نمی‌شود بر مردم امامت کرد، بلکه کوشش و جاذبه‌ای دارند، که آن کشش و جاذبه، این انسان‌ها به همراه آنها می‌کشاند، پیغمبر اسوه است، اما اسوة یک مغناطیس نیرومند که می‌تواند برآدها را به همراه خود بکشاند و حتی به آنها خاصیت مغناطیسی بدهد.

[هدایت و عدالت دو بعد حرکت]

در صدد تنبیه اعرابی برآمدند که پیامبر آنان را منع کرد و به منزل رفت و اعرابی را به نزد خود فراخواند و مقداری دیگر به او کمک مالی کرد و از او پرسید: حالا در حق تو احسان کردم؟ اعرابی که با اخلاق کریمانه و مدارای فوق‌العاده پیامبر مواجه شده بود، عرض کرد: آری، خدا تو را از جانب اهل و عشیرهات جزای خیر دهد. رسول خدا به اعرابی فرمود: ای برادر عرب، دوستان من از برخورد اول تو با من خشمگین شده‌اند و کاش به نزد آنان این اظهار رضایت را می‌کردی تا کینه آنان زایل می‌گردید. اعرابی برای اجابت تقاضای پیامبر با رغبت تمام اعلام آمادگی کرد و در محضر اصحاب به احسان و اخلاق جمیل پیامبر اعتراف نمود و اصحاب همگی خشنود گردیدند و پیامبر فرمود: مثل من و این مرد و مشابه‌اش، مثل مردی است که شترش رمیده و مردم برای گرفتن شتر رمیده هجوم می‌آورند و او را بیشتر فراری می‌سازند به گونه‌ای که صاحب شتر ملتسمانه از آنان می‌خواهد از گرفتن شترش دست بدارند و خودش به مهر و مدارا دسته‌ای گیاه را به سوی شتر دراز می‌گرداند و بدین گونه شتر رمیده‌اش را جذب و عقال می‌کند و بر آن سوار می‌گردد. من هم اگر شما را مانع نشده بودم، این مرد را هنگام اظهار بی‌ادبی به من می‌کشیدید و روانه جهنم می‌نمودید [در حالی که من برای هدایت مبعوث شده‌ام] (۳).

پانوشتها

۱. مجمع البحرین؛ ج ۱؛ ص ۱۳۷؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر؛ ج ۲؛ ص ۱۹۴. ۲. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۳۷؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۷۱. ۳. معجم المقاییس اللغة، ج ۴، ص ۱۲۵. ۴. لسان العرب، همان. ۵. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۲۰۸. ۶. همان. ۷. نهج البلاغه، ص ۹۸. ۸. فصلت، آیه ۴-۳۵. ۹. رعد، آیه ۱۹-۲۳. ۱۰. اسراء، آیه ۷۳-۷۵. ۱۱. الفارات، ج ۱، ص ۴۸. ۱۲. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۳۲. ۱۳. مدارا و مدیریت، ص ۳۱۰. ۱۴. مدارا با مخالفان در قرآن و سنت، ص ۸۳. ۱۵. آل عمران، آیه ۱۵۹. ۱۶. الفقه، ص ۱۲۴ و ۴۰۳؛ الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۱۶۴؛ الأسیر فی الإسلام، ص ۹۸. ۱۷. الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۱۶۴. ۱۸. النجعة فی شرح اللمعة؛ ج ۶، ص ۱۹۳. ۱۹. حدید، آیه ۲۰. ۲۰. کف، آیه ۶. ۲۱. الفقه، ص ۱۲۵.



مدارا

ویژگی جامعه اسلامی



دکتر جلال جلالی زاده

(استاد دانشگاه و نماینده اسبق مردم سنج)

واژه‌ی مدارا در فرهنگ اسلامی - ایرانی ما به عنوان واژه‌ی پر کاربرد در محاورات و متون دینی و اخلاقی به کار رفته است. نگاهی به قرآن و سنت نبوی و کلام بزرگان دین و تأکید آنان بر تسامح و تساهل در مقابل دوستان و مروت و مردانگی و گذشت در برابر دشمنان بر توجه عمیق این مکتب الهی بر تصحیح رفتار انسان‌ها در زندگی دنیوی دلالت دارد. به عنوان مثال صلح حدیبیه را می‌توان به عنوان حماسه‌ی نرمش و مدارا در مقابل مخالفان نامید که با وجود اعتراض نزدیک‌ترین یاران پیامبر(ص) اما حضرت با بردباری خاص خودشان نه تنها جنگی با دشمن نکردند بلکه بزرگ‌ترین پیروزی را نصیب مسلمانان نمودند. به کارگیری واژه‌ی حلم در

مدارا در جامعه‌ی
اسلامی تعصب‌های
نژادی و مذهبی را
که موجب تضعیف
روابط انسانی و
موازن اخلاقی
می‌گردد کم‌رنگ
نموده و زمینه را
برای هم‌زیستی
مسالمت‌آمیز مبتنی
بر تعاون و همکاری
فراهم و ضمن تأکید
بر مراعات کرامت
انسانی هرگونه
نشانه‌های برتری
های دروغین را از
چهره‌ی جوامع پاک
می‌کند و تقوا، و
مفید بودن به حال
هم‌نوعان را معیار
برتری و بزرگواری
قلمداد می‌کند.

جولوگیری کند همان مطلبی که در دعاهای قرآنی هم به آن اشاره شده است «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِمْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا» (بقره/۲۸۶). مدارا در جامعه‌ی اسلامی تعصب‌های نژادی و مذهبی را که موجب تضعیف روابط انسانی و موازن اخلاقی می‌گردد کم‌رنگ نموده و زمینه را برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مبتنی بر تعاون و همکاری فراهم می‌نماید و انسان را به سوی حقیقت و ماهیت اولیه‌ی خود که فطرت پاک انسانی و آدم و خاک است می‌برد و ضمن تأکید بر مراعات کرامت انسانی هرگونه نشانه‌های برتری‌های دروغین را از چهره‌ی جوامع پاک می‌کند و تقوا نفع‌رسانی و مفید بودن به حال هم‌نوعان را معیار برتری و بزرگواری قلمداد می‌کند. مدارا هیچ‌گونه منافاتی با رعایت عدالت و قسط ندارد زیرا در قرآن هم در آیات متعددی امر به قسط و عدالت نسبت به مخالفان و حتی غیر مسلمانان می‌نماید. (ممتحنه/۸۰۹) مدارا در سیره‌ی پیامبر و یارانش و یا اهل بیت به خوبی مجسم شده است. واژه‌ی «رحماء بینهم» دلیلی محکم بر مهر و محبت در یک جامعه‌ی دینی و پیشرفته می‌نماید زیرا مدارا زینت بخش هر چیزی است: «إن الرفق لم یوضع علی شیء إلا زانه». آسان‌گیری و دوری از خشونت از مسائل معمول به در رهنمودهای دینی بوده است و پیامبر اسلام (ص) در توصیف اسلام فرموده است: «إن هذا الدین یسر» (بخاری، ج ۱ ص ۲۳) و نیز در باره‌ی ماهیت دین و تکلیف می‌فرماید: «إنما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین» (بخاری، ج ۱ ص ۸۹) جا دارد که امروز عالمان و رهبران دینی ما با تاسی از پیامبر و ائمه‌ی اهل بیت و با توجه به وضعیت ناگوار مسلمین و انتقادات و ایرادهای مخالفان، بر مدارا و مهربانی و تسامح دینی تأکید کنند و چهره‌ی رحمانی دین را در عصر حاضر بهتر بنمایانند.

پانویست‌ها:

- ۱- مدارا با مخالفان، غلامرضا نوعی، انتشارات کتاب‌مبین، رشت، ۱۳۷۹.
- ۲- تسامح و شدت عمل در اسلام، مصطفی حسینی طباطبائی، نشریه‌ی بنیاد دائرة المعارف اسلامی، سال هفتم، ۱۳۷۱.
- ۳- الإعتدال فی التمدین، دکتر محمد الزحیلی، نشر الیمامة، دمشق، ج سوم، ۱۹۹۲ م.

قرآن و سنت و متصف نمودن خداوند متعال به حلم و بردباری دلیلی بر اهمیت این صفت است. در سوره‌های ذیل از حلم و حلیم نام برده شده: «بقره/۲۲۵/۲۳۵/۲۶۳، آل عمران/۱۵۵، نساء/۱۲، مائده/۱۰۱، توبه/۱۱۴، هود/۷۵، حج/۵۹، صافات/۱۰۱، تغابن/۱۷، هود/۷۵ و ۸۷، اسراء/۴۴.» هم ردیف کردن کلمه‌ی حلیم با غنی، رشید، آواه، غفور بر ضرورت وجود این اوصاف در کنار صفت بردبار بودن است و همین طور حلم به معنای عقل هم به کار رفته است که نشان‌دهنده‌ی این مطلب است که بردباری و تعقل لازم و ملزوم همدیگرند و بردباری مخالف احساسات و عواطف بی‌پشتوانه‌ی عقل و درایت صحیح است و حتی در احادیث نبوی کسی که به دروغ خود را بردبار نشان دهد مستوجب عذاب شمرده می‌شود «ومن تحلم کاذبا عذب و کلف أن یعقد بین شعیرتین و لیس بعاقده» (الآداب، بیهقی، ص ۲۸۰) بنابراین صفت بردباری که می‌تواند معانی تساهل و تسامح و رواداری را در زیرمجموعه‌ی خویش گرد آورد به عنوان یک ضرورت در زندگی جوامع امروزی محسوب می‌شود و این مدارا نه برای دوستان بلکه باید در مقابل مخالفان هم اعمال شود، رفتاری که پیامبر (ص) با دشمنان و مخالفان در فتح مکه داشت می‌تواند در همه‌ی زمان‌ها نه تنها برای مسلمانان بلکه برای هر انسان دیگری الگو باشد که در ردّ طرفداران انتقام می‌فرماید: «الیوم یوم المرحمه» که این نشان‌دهنده‌ی مدارای انسان مدارانه‌ی حضرت در ساختن جامعه‌ی الگو واسوه است. زیرا پیامبری که بر آئین توحیدی و سهل و آسان مبعوث شده فرموده است: «إن هذا الدین متین فأوغلوا فیه برفق ولا تکرهوا عبادة الله إلی عباده» یعنی این دین، دین استواری است، با نرمی و رفق در آن حرکت کنید و یا در فرستادن یاران خود برای تبلیغ می‌فرمود: «سیروا ولا تعسروا و بشروا ولا تنفروا» (بخاری، کتاب العلم، حدیث ۶۹). و نیز خداوند فرموده است: رحمت خداوند است که در مقابل مردم نرم‌خو هستی (آل عمران/۱۵۹) مدارا موجب فرصت به افراد برای بیان عقائد و دیدگاه‌های خود و دوری از نفاق و تعصب و ریا در جامعه می‌گردد، مدارا در مقابل سخت‌گیری و تنگ‌نظری است، اگر مدارا در جامعه‌ای برداشته شود از هم‌گسیختگی و اختلاف و رویارویی جای آن را می‌گیرد. این آیه‌ای که به آن اشاره شد مدارا و رواداری در جامعه و اجتناب از هر نوع شدت و غلظت در جامعه و برخورد با افراد است که یک نوع تحمل و تسامح است. مدارا موجب گذشت و اغماض در جامعه شده و برخورد انسانی و مهربانانه را جایگزین مجازات و رفتار خشن می‌نماید. پیامبر (ص) فرموده است: «درؤا الحدود ما استطعتم فإن کان له مخرج فخلوا سبیله فإن الإمام إن یخطی خیر من أن یخطی فی العقوبة» (التاج الجامع للاصول، ج ۳ ص ۳۴) تا می‌توانید کیفرهای شرعی را از مسلمانان دفع کنید و اگر گریزگاهی برای متهم وجود داشته باشد رهایش سازید زیرا اگر امام مسلمانان در کار عفو خطا کند بهتر از آن است که در مجازات خطا کند. بنابراین مدارا یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی اسلامی است که می‌تواند فاصله‌ی مردم و حاکمیت را با نگرشی مدارا محور کم کند و از تحمیل بارهای گران بر دوش مردم



مدارا با همسر

در گفتگوی صغیر حیات با
جعفر آرشید

(کارشناس ارشد امور تربیتی)



صفرحیات بحث ما در رابطه با مدارا میان زوجین در یک خانواده

است. به عنوان اولین سؤال بفرمایید تعریف شما از مدارا - به نحو کلی یا جزئی - در خانواده چیست؟

■ مدارا به معنای نرمی کردن، ملاحظت نمودن و به مهربانی رفتار کردن آمده است. بحث مدارا اگر تحت عنوان مسامحه کاری یا سهل‌انگاری مطرح شود صحیح نیست به این معنا که یک نفر کاری انجام بدهد و نفر دیگر چیزی نگوید و لو اینکه ظلم و ستم بکند یا خواسته‌های غیر معقول داشته باشد، روان‌شناسان این گونه رفتارها را تحت عنوان مدارا نمی‌دانند بلکه مدارا را بیشتر هموارسازی نظرات دو طرف یا همدلی و هماهنگی دو طرف با یکدیگر می‌دانند. در صورتی که دو طرف با یکدیگر خیلی اختلاف داشته باشند اما به تدریج با یکدیگر زندگی کنند و هر یک سعی نمایند از سطح توقعات و انتظارات خود مقداری کم کنند - البته هر دو طرف نه یک طرف - و همین طور انتظارات، توقعات و نیازهای طرف مقابل را هم در نظر بگیرند؛ به این مدارا گفته می‌شود. به عبارت دیگر شاید بتوانیم بگوییم مدارا در حقیقت نوعی قاطعیت در زندگی است یعنی این که دو طرف علاوه بر اینکه احترام خودشان را حفظ می‌کنند احترام طرف مقابل را هم حفظ بکنند یا به عبارت دیگر همان گونه که نمی‌گذارند حق خودشان پایمال شود حق دیگری را هم پایمال نمی‌کنند. این مدارا، همراهی کردن یا همدلی کردن در حقیقت یکی از ارکان زندگی اجتماعی است، این نیست که مدارا تنها مربوط به زندگی خانوادگی باشد، دو نفر همسایه یا اهالی یک محل که با هم زندگی می‌کنند و یا حتی اهالی یک شهر هم باید در روابطشان با یکدیگر اهل مدارا باشند. الان ما در سطح شهر می‌بینیم که مثلاً بعضی از افراد در حالت رانندگی با یکدیگر مدارا نمی‌کنند و همین باعث می‌شود که برخوردها یا تصادفاتی به وجود بیاید، قانون شکنی‌هایی ایجاد شود و... هر کجا که دو نفر با هم زندگی می‌کنند گرچه دو دوست، مطمئناً دارای یک سری انتظارات و نیازهای جداگانه‌ای هستند، توقعات متفاوتی دارند و همه اینها باید در نظر گرفته شود.

صفرحیات به نظر حضرت‌تعالی مدارای میان همسران همان سازگاری

است؟

■ مدارا کردن همسران یعنی به یکدیگر، خواسته‌ها، اهداف‌ها همدیگر توجه کردن و با هم راه آمدن که لزوماً تحت عنوان سازگاری گفته نمی‌شود. سازگاری یعنی در هر موقعیتی که باشی باید با آن بسازی و با هر آدمی که زندگی می‌کنی هر چه گفت اطاعت کنی، مثل اینکه در خیلی از خانواده‌ها به زن یا شوهر توصیه می‌کنند که بساز و سازگار باش! البته همه جا لازم نیست که هر چه زن، شوهر یا فرزند می‌گوید ما حرفش را قبول کنیم و تحت عنوان مدارا کردن معنا کنیم. مدارا کردن یعنی با هم بودن، با هم زندگی کردن، با هم راه آمدن و به نیازها و خواسته‌های یکدیگر توجه کردن.

صفرحیات با توجه به اختلاف طبیعی که در زوجین وجود دارد مدارا

چه جایگاهی در یک زندگی مشترک دارد؟

■ ما باید ببینیم که هدف زندگی مشترک چیست؟ در تعالیم دینی ما، هدف از ازدواج و خلقت زن و مرد این است که در کنار یکدیگر آرامش بگیرند، این آرامش گرفتن هدف زندگی است. هر کسی که زندگی و ازدواج می‌کند به این خاطر است که در کنار همسرش آرامش داشته باشد. مطمئناً هیچ آدم عاقلی، ازدواج و زندگی را که احتمال جنگ و دعوا و ناسازگاری و قهر و آشتی و... در آن برود انتخاب نمی‌کند. یکی از دلایلی هم که می‌گویند همسری که فرد انتخاب می‌کند باید «کفو» او و در حد خودش باشد برای این است که زن و شوهر بتوانند با همدیگر راه بیایند و مدارا کنند. مدارا کردن باعث آرامش می‌شود و گرچه سر جنگ داشتن آرامشی برای افراد بوجود نمی‌آورد، ما متأسفانه می‌بینیم در زندگی‌هایی که به هر دلیل به شکست منتهی می‌شود افراد به سراغ معیارهای دیگری رفته‌اند؛ مثلاً به سراغ





مدارا در حقیقت نوعی قاطعیت در زندگی است یعنی این که دو طرف علاوه بر اینکه احترام خودشان را حفظ می‌کنند احترام طرف مقابل را هم حفظ بکنند یا به عبارت دیگر همان‌گونه که نمی‌گذارند حق خودشان پایمال شود حق دیگری را هم پایمال نمی‌کنند. این مدارا، همراهی کردن یا همدلی کردن در حقیقت یکی از ارکان زندگی اجتماعی است.



زیبایی یا پول همسر می‌روند، به مقام و مدرک طرف مقابل دل می‌بندند، افرادی که به چنین معیارهایی توجه می‌کنند نهایتاً زندگی خوبی ندارند. اگر کسی همسری را انتخاب کند که بتواند نیازهایش را برآورده کند و او هم بتواند نیازهای او را برآورد، این را می‌گویند مدارا کردن و این نوع زندگی، زندگی خوبی خواهد بود. علت اینکه این قدر سفارش شده وقتی می‌خواهید همسر انتخاب بکنید - چه در روان‌شناسی، چه در دین و چه در عرف جامعه - حتماً باید تحقیق کنید و کسی را پیدا نمایید که بتواند با شما راه بیاید و مدارا کند این است که این امر باعث قوام و دوام زندگی می‌شود. به قول شاعر:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود

عشق نبود عاقبت ننگی بود

وقتی کسی به خاطر پول و ثروت و زیبایی و مقام و مدرک و اینها دنبال زن و یا مردی برود و با او ازدواج کند، عاقبت این گونه زندگی‌ها عاقبت خوبی نخواهد بود. بنابر این مدارا کردن اساس زندگی است.

صفیرجیات جایگاه مدارا در زندگی

زناشویی به عنوان یک هدف مطرح است

یا یک روش؟

■ ما مدارا را به عنوان یک فرایند در نظر می‌گیریم که در طول زندگی باید وجود داشته باشد، از لحظه ای که زن و مرد با یکدیگر آشنا می‌شوند باید مدارا را اساس کار خودشان قرار بدهند تا آخر؛ نه این که ما زندگی می‌کنیم که با هم مدارا کنیم، بلکه باید به عنوان یک فرایند - که مطمئناً نتایج خوبی هم خواهد داشت - به مدارا نگاه کرد. این فرایند باید در تمام مراحل زندگی باشد؛ از ابتدای آن حتی از همان خواستگاری، در مراسم عقد و ازدواج، بچه‌دار شدن و... . گاهی اوقات می‌بینیم افرادی که در سنین خیلی بالا هستند چنان زندگی عاشقانه‌ای با هم دارند که جوان‌ها وقتی اینها را می‌بینند حسرت می‌خورند و وقتی از آنها سؤال می‌کنیم که دلیل این توفیق شما در زندگی چه بوده؟ بر یک سری کلماتی تأکید می‌کنند که به ظاهر خیلی عامیانه هم هست؛ برای مثال در یکی از کشورها زن و شوهری پنجاه سال زندگی مشترک خوبی با هم داشتند. جشن پنجاه سالگی ازدواج را که گرفته بودند خبرنگارها از هر دو طرف جداگانه سؤال می‌کنند که رمز موفقیت شما در زندگی چه بوده است؟ و هر دو طرف جداگانه - نه با هم - یک جواب می‌دهند و می‌گویند ما هرگز از گفتن کلمه ببخشید به همدیگر خجالت نکشیدیم. هر اتفاقی که می‌افتاده گرچه مقصر بودیم یا مقصر نبودیم با این می‌گفتیم ببخشید؛ در صورتی که الان و به ویژه در فرهنگ ما و با نشانه‌هایی که می‌بینیم ممکن است زن و لو اینکه مقصر هم باشد از این که بگوید ببخشید ابا دارد، مرد با وجود تقصیر می‌گوید چرا من بگم ببخشید شما بگو ببخشید چرا من عذر خواهی بکنم شما عذر خواهی بکن! اینها باعث می‌شود که این زندگی و این جریان

امید تداوم نداشته باشد. خلاصه آنکه در هر مرحله‌ای باید این مدارا به عنوان یک فرایند در نظر گرفته شود. البته این را انکار نمی‌کنم که هر فردی طبایع مختلفی دارد، ما معتقد هستیم که هم وراثت در رفتار اثر دارد و هم محیط؛ زن و مردی که با هم ازدواج می‌کنند از هر دو جهت با هم اختلاف دارند، هم در دو محیط جداگانه پرورش پیدا کرده‌اند و هم از جهت وراثت متفاوت هستند و کاملاً طبیعی است که اینها باهم اختلاف داشته باشند؛ خیلی وقت‌ها کاملاً طبیعی است که زن و مردی که تازه زندگی‌شان را شروع می‌کنند اختلافاتی با هم داشته باشند. حتی روانشناسان اعتقاد دارند که دو قلوهای یکسان که از یک تخمک به وجود می‌آیند و در یک محیط خانوادگی هم پرورش پیدا می‌کنند باز هم با یکدیگر اختلاف دارند هر چند اختلافشان بسیار کم است ولی به هر حال اختلاف دارند، حال ما چطور باید قبول بکنیم که یک دختر و پسر جوان که از دو ژن و وراثت گوناگون و دو محیط متفاوت - محیط به معنای عام محیط اجتماعی، خانوادگی، فرهنگی، اقتصادی و تربیتی - برخوردار هستند هیچ گونه اختلافی با هم نداشته باشند. لذا برای کاهش این تفاوت‌ها لازم است که هر دو طرف در جهت تفاهم بیشتر و مدارای با یکدیگر تلاش کنند.

صفیرجیات یک بحثی که در روان‌شناسی خانواده

مطرح می‌شود و در ادامه بحث مدارا می‌آید واژه سازگار

و همسران سازگار است آیا اصلاً چنین چیزی وجود دارد

یا وجود ندارد؟ تعریف شما از همسران سازگار و ناسازگار چیست؟

■ این واژه دقیقاً در روان‌شناسی وجود دارد. چه مرد و چه زن را در صورتی سازگار می‌گویند که ویژگی‌هایی داشته باشند که اگر این ویژگی‌ها را در خودمان بتوانیم پرورش بدهیم - و قابل پرورش هم هست - زندگی موفق‌تری خواهیم داشت. از جمله ویژگی‌های افراد و همسران سازگار این است که به یکدیگر احترام متقابل می‌گذارند؛ به چه معنا؟ یعنی اینکه اگر من به تو احترام می‌گذارم تو هم باید به من احترام بگذاری - به جای اینکه یکدیگر را تحقیر کنیم - در خانه یا در حضور فرزندان، اقوام و دوستان باید محترمانه رفتار کنیم. دومین ویژگی این نوع همسران آن است که اهداف مشترک دارند. هر یک به طرف مقابل کمک می‌کند که هر دو به اهداف مشترکشان برسند. برای مثال خانمی با مدرک دیپلم با آقای با مدرک لیسانس ازدواج می‌کند. از همان اول خانم و آقا توافق می‌کنند که خانم هم ادامه تحصیل بدهد. در این زمینه هر دو نفر کمک می‌کنند؛ یعنی آقا هم کمک می‌کند، مثلاً بچه‌داری می‌کند، حتی غذا درست می‌کند برای اینکه هر دو به هدفی که در نظر داشتند برسند؛ یا اینکه فرض کنیم مثلاً آقا می‌خواهد خانه‌ای بخرد و به پول احتیاج دارد خانم نمی‌گوید وظیفه شماست بلکه سعی می‌کند تا جایی که بتواند صرفه‌جویی کند تا همسرش به هدفش برسد. در این گونه موارد هر دو طرف کوشش می‌کنند تا به اهداف مشترک دست یابند. سومین ویژگی همسران سازگار این است که نیازهای مشترکی دارند و سعی در برآوردن نیازهای طرف مقابل می‌کنند. این نیازها چیست؟ نیازها را به

ای بسا هندو و ترک هم زبان
ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان محرمی خود دیگر است
همدلی از هم زبانی بهتر است

ما اگر به افراد تنها دو تا از این ده مهارت را که یکی مهارت ارتباطی و دیگری مهارت همدلی است آموزش بدهیم بسیاری از مشکلات بعدی زندگی‌ها حل می‌شود. در این مورد دولت باید دخالت کند و کلاس‌هایی



را در این باره برای دختران و پسرانی که می‌خواهند با هم ازدواج کنند برقرار کند چرا که این کلاس‌ها حالت پیش‌گیرانه دارد. الان متأسفانه آمار طلاق دور از انتظار است و بین زن و شوهرهای درس خوانده هم زیاد است. برای چه؟ زیرا هرکس می‌تواند درس بخواند و پزشک یا دکتر روانشناس یا ریاضیدان معروفی و... باشد ولی یاد نگرفته که چگونه با همسر خود رفتار کند.

صفیریات در زندگی‌های سنتی گذشته مانند زندگی‌های ایلی و زندگی‌های مرد سالار، آمار طلاق و دعواها و نزاع‌های خانوادگی نمی‌گوییم صفر ولی خیلی کم بوده یا اگر هم موردی بوده خیلی بروز نمی‌دادند و در بین خودشان حل می‌کردند؛ با اینکه این رشد فضای مجازی و گستردگی مطالب علمی و روانشناسی خانواده نبوده؛ پس اشکال کار کجاست؟ با همه این پیشرفت‌ها که الان وجود دارد و مشاوره‌های گوناگونی که ارائه می‌شود چرا آمار طلاق مدام رو به رشد است؟

■ چند علت ممکن است وجود داشته باشد؛ یکی آنکه در گذشته خانواده و جامعه بسته بود، به دختر می‌گفتند که تو باید با لباس سفید به خانه شوهر بروی و با لباس سفید هم بیرون بیایی و این یک فرهنگ بوده، یعنی طلاق به عنوان یک امر مکروه و غیر مقبولی تلقی می‌شده است. اصلاً دختری که طلاق می‌گرفت باعث شرمساری خانواده می‌شد. بنابراین به هر صورتی که بوده زن و شوهر باید با هم می‌ساختند اما الان جامعه باز شده، تلویزیون و دیگر وسایل ارتباط جمعی وجود دارد.

روش‌های مختلفی طبقه بندی کرده‌اند؛ از جمله نیازها، نیازهای زیستی است که متأسفانه بعضی از زن و شوهرها فکر می‌کنند هدف از ازدواج فقط برآورده کردن همین نیازهای زیستی است. یعنی ارضای نیازهای جنسی تهیه غذا، لباس، وسایل منزل و... در صورتی که این نیازها را - در عین اینکه مهم است - به عنوان زیر بنای نیازهای دیگر می‌دانند. اما زن و مرد باید تلاش کنند تا نیازهای دیگر طرفین را نیز ارضا کنند از جمله نیاز به امنیت و آرامش؛ چرا که هر دو به امنیت و آرامش نیاز دارند. هر دو باید کمک کنند که هم مرد در خانه آرامش داشته باشد و چیزی امنیت روانی زن را تهدید نکند. اینکه خیلی افراد از خانه فراری هستند به دلیل عدم تأمین این نیازها است. و یا نیاز به محبت؛ نیاز به محبت نیازی است که شاید خیلی‌ها روش ارضای آن را ندانند. نیاز به محبت یعنی اینکه زن طوری در خانه رفتار کند که به مرد ثابت کند که تو عزیز و دوست داشتنی هستی یا برعکس. این را محبت می‌گویند، در صورتی که خیلی از افراد شاید در دل همسر خود را دوست داشته باشند ولی رفتارشان به این صورت نیست و این احساس را حتی به زبان نمی‌آورند تاچه رسد به عمل. نه مرد بر زبان می‌آورد و نه زن که من تو را دوست دارم. واقعیت این است که در فرهنگ بعضی‌ها گفتن عبارت «دوستت دارم» بسیار نادر است در صورتی که ما در فرمایشات معصومین (ع) هم داریم وقتی که مرد به زن بگوید دوستت دارم این کلام و محبت هرگز از دل زن بیرون نمی‌رود یا برعکس. این را نیاز به محبت می‌گویند و این نیاز باید عملی و زبانی نشان داده شود. یا نیاز دیگری که همسران سازگار به هم دارند و باید سعی کنند به آن برسند نیاز به احترام و ارزش است، اینکه زن و مرد احساس کنند که در نزد همدیگر احترام و ارزش دارند. نیازهای دیگری هم وجود دارد ولی روان‌شناسان بر چهار مورد خیلی تأکید می‌کنند و همسر سازگار به همسری گفته می‌شود که سعی کند این چهار نیاز؛ فیزیولوژیک، نیاز به امنیت، نیاز به محبت و نیاز به احترام را در طرف مقابل تأمین کند.

صفیریات به نظرمی رسد پیش فرض رفع این نیازهای چهار گانه‌ای که شما فرمودید درک متقابل است. با توجه به اینکه فرمودید زن و مرد از دو جنس، دو فرهنگ، دو وراثت یا از دو ژن مختلف هستند و با همدیگر ازدواج کرده‌اند؛ چه باید کرد که این درک متقابل در زندگی ایجاد شود؟ و چه چیزی مثلاً از مصداق احترام است و چرا باید احترام گذاشت و ما چه گونه باید این سازگاری را ایجاد کنیم؟

■ سازمان بهداشت جهانی برای اینکه افراد بتوانند با یکدیگر زندگی کنند آموزش ده مهارت را تحت عنوان مهارت‌های زندگی لازم دانسته است. اگر یک نفر بخواهد بدون آموزش لازم و داشتن گواهینامه رانندگی کند به او اجازه این کار را نمی‌دهیم آن وقت چگونه وقتی دو تا جوان بخواهند با همدیگر زندگی کنند به اینها هیچ آموزشی نمی‌دهیم! مثلاً آموزش چگونه برقراری ارتباط؛ ارتباط، صرف گفتگوی با یکدیگر نیست بلکه به معنای همدلی و درک متقابل است. همان شعر معروف که می‌گوید:

در دوران دانشجویی استادی داشتیم که تلویزیون را آفت روابط اجتماعی و تلفن را آفت روابط انسانی می‌دانست. شاید این امر از جهاتی درست باشد؛ الان مثلاً تلویزیون یاد می‌دهد که دختر چه توقعاتی از شوهرش داشته باشد و با توجه به اینکه می‌گویند تقریباً همه افراد جامعه زیر پوشش شبکه‌های تلویزیونی هستند دختران این چیزها را یاد می‌گیرند. خانواده‌هایی را نشان می‌دهد که انواع و اقسام وسایل شیک در خانه دارند زن اینها را می‌بیند و می‌گوید من هم این چنین وسایلی را می‌خواهم اما در بیشتر خانواده‌ها امکان تهیه این وسایل نیست و از اینجا ست که اختلاف‌ها شروع می‌شود. حالا از فیلم‌های شبکه‌هایی ماهواره‌ای بگذریم که چه چیزهایی را القا می‌کنند. نکته دیگری که باز هم می‌توانیم بگوییم این است که ما باید مسأله طلاق را به نسبت جمعیت هر زمان بسنجیم. در آن زمان که شما گفتید جمعیت ایران ۲۵ میلیون نفر بوده و امروزه به ۸۰ میلیون نفر رسیده اگر نسبت سنجی کنیم شاید به نسبت رشد جمعیت آن چنان رشدی در تعداد طلاق‌ها نداشته‌ایم. یک مسأله دیگر هم که می‌توانیم بگوییم - البته اگر ما را متهم به جانبداری جنسیتی نکنند - مسأله اشتغال خانم‌ها است. در گذشته اشتغال خانم‌ها نسبت به زمان حال بسیار کمتر بوده است. وقتی زنی از نظر اقتصادی مستقل بشود این تفکر در ذهن او شکل می‌گیرد که من از نظر اقتصادی مشکلی ندارم. این واقعیتی است که معمولاً استقلال اقتصادی زن، واهمه او را نسبت به جدایی و طلاق کاهش می‌دهد، البته این قاعده کلی نیست و موارد استثنایی هم دارد اما به هر حال اثرگذار است. مورد دیگر آزادی روابطی است که امروزه در جامعه وجود دارد، اینها را باید تیغ دو دم حساب کرد. نمی‌توانیم بگوییم این آزادی‌ها از اساس مضر هستند اما بد استفاده می‌شوند. اینها ذهنیت‌هایی را به وجود آورده که برای مثال زن فکر می‌کند که با طلاق گرفتن به رهایی و آزادی دست می‌یابد. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد دوست داشتن مرد و زن توسط یکدیگر است، این دوست‌داشتن باعث می‌شود که مرد یا زن از بسیاری عیب‌های احتمالی که در یکدیگر می‌بینند چشم‌پوشی کنند. مثلاً زن می‌گوید من باید با این شوهر ولخرجم بسازم، من با این شوهری که همیشه وقتی

روانشناسان اعتقاد دارند که دو قلوهای یکسان که از یک تخمک به وجود می‌آیند و در یک محیط خانوادگی هم پرورش پیدا می‌کنند باز هم با یکدیگر اختلاف دارند هر چند اختلافشان بسیار کم است ولی به هر حال اختلاف دارند. حال ما چطور باید قبول بکنیم که یک دختر و پسر جوان که از دو ژن و وراثت گوناگون و دو محیط متفاوت - محیط به معنای عام محیط اجتماعی، خانوادگی، فرهنگی، اقتصادی و تربیتی - برخوردار هستند هیچ گونه اختلافی با هم نداشته باشند. لذا برای کاهش این تفاوت‌ها لازم است که هر دو طرف در جهت تفاهم بیشتر و مدارای با یکدیگر تلاش کنند. از جمله ویژگی‌های افراد و همسران سازگار این است که به یکدیگر احترام متقابل می‌گذارند؛ دومین ویژگی این نوع همسران آن است که اهداف مشترک دارند. هر یک به طرف مقابل کمک می‌کند که هر دو به اهداف مشترکشان برسند. سومین ویژگی همسران سازگار این است که نیازهای مشترکی دارند و سعی در برآوردن نیازهای طرف مقابل می‌کنند.

به خانه می‌آید پای تلویزیون به تماشای فوتبال می‌نشیند بسازم، من اگر شوهرم را دوست دارم باید با سیگاری بودن او بسازم و... اما اگر دوست داشتن در کار نباشد کار خیلی سخت می‌شود. اینکه زن مدام سعی کند رفتار شوهرش را تغییر دهد باعث جنگ و اختلاف خواهد شد و سرانجام نیز به جدایی می‌انجامد. من معمولاً از همسرانی که از رفتار یکدیگر ناراضی هستند سوال می‌کنم آیا هیچ تلاش کردی رفتار همسرت را تغییر دهی؟ اگر موفق شدی که هیچ اما اگر موفق نشدی دوحالت دارد: یا او را دوست داری که باید با همین اخلاق و رفتار او - هرچند به نظر تو بد - مدارا کنی و اگر او را دوست نداری هر چه سریع تر تصمیمت را بگیر و گرنه هر چه بیشتر جلوتر بروید اوضاع بدتر می‌شود. معمولاً انسان‌ها هر چقدر بیشتر با هم زندگی کنند آن احساس اولیه‌ای که به نسبت به هم دارند تشدید می‌شود، یعنی اگر زن و شوهری از اول از همدیگر خوششان نیاید زن بنا بر یک سری دلایلی با این مرد ازدواج کرده اما دوستش ندارد اینها هر چه بیشتر با هم زندگی کنند - برخلاف آن که می‌گویند هر چه بیشتر با هم زندگی کنند از همدیگر خوششان می‌آید - ممکن است بیشتر دل‌سرد شوند و متأسفانه گاهی کار به جایی می‌رسد که دیگر نمی‌توانند همدیگر را تحمل کنند و نهایتاً کار به جدایی می‌رسد.

صفرجات جناب استاد! مدارا به عنوان یک ارزش

و ارزشی که در زندگی یک فرایند است، آیا خط قرمزی هم دارد؟ آیا جایی هم هست که اگر ما مدارا کنیم شما نمره منفی به آن بدهید؟

■ بله! وقتی که یکی از دو طرف از نظر عقلی و منطقی راه خطا برود؛ مثلاً فرض کنید این ایده را دارد که من باید آزاد باشم با هر کس که بخوایم رابطه داشته باشم در اینجا دیگر جای مدارای مرد با زن نیست و بر عکس؛ یا مثلاً مرد به زن بگوید تو نباید حجاب داشته باشی، و تقاضایی خلاف ارزش‌ها از زن داشته باشی؛ فقط هم ارزش‌های دینی مورد نظر نیست بلکه هر ارزشی که در جامعه مورد قبول باشد. واقعیت این است که بعضی وقت‌ها آقا فکر می‌کند هر چه او بگوید درست است و خانم باید با او راه بیاید یا خانم هر چه می‌گوید درست است؛ اگر این روند ادامه پیدا کند این زندگی از هم می‌پاشد، باید قبول کنیم که گاهی اوقات اشتباه می‌کنیم. یکی از ضعف‌های ما این است که اشتباهات خودمان را قبول نمی‌کنیم. در روان‌شناسی برای رشد خودآگاهی افراد یکی از مواردی که می‌گویند تمرین کنید این است که اشتباهات خودمان را قبول کنیم. کسی که در پیش خودش می‌گوید من هرگز اشتباه نمی‌کنم، و همیشه درست می‌گویم نمی‌تواند زندگی منطقی و آرامی داشته باشد؛ نه در جامعه، نه در خانواده و نه در جاهای دیگر. واقعیت این است که وقتی استقلال درونی افراد به خطر بیفتد، ارزش‌ها به خطر بیفتد، اعتقاداتی که ما داریم به خطر افتد دیگر مدارا کردن جایز نیست. مدارا کردن تا جایی است که من احساس نکنم که هویت و استقلال شخصیتی من به خطر می‌افتد، اینجا را من به عنوان خط قرمز مدارا می‌دانم.

صفرجات پس شما مدارا را در اصول و به قول

معروف تغییر در قانون اساسی خانواده را به صلاح نمی‌دانید؟

قرار داده‌اند. معتقدم که صرفاً این اختلافات جناحی نمی‌تواند باعث بروز اختلاف شود اینها ظاهر قضیه است، باید بنیان و ریشه‌اش را بررسی کرد چیست که به این صورت بروز می‌کند. نکته ای که لازم است گفته شود این است که یک حالتی داریم تحت عنوان

تعارض؛ اگر پدر و مادر مخالف یکدیگر باشند و سعی کنند بر روی بچه اثر بگذارند بچه را دچار تعارض می‌کنند. مثلاً پدر می‌گوید نماز بخوان مادر می‌گوید نماز بخوان! در این جا باید هر یک از والدین راه را به فرزند نشان دهند تا خود انتخاب کند. در قرآن هم داریم: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» ما راه را نشان دادیم دیگر خودت می‌دانی که چه باید بکنی! در تربیت بچه هم باید این کار را بکنیم. درست است که اصول اساسی وجود دارد ولی وقتی فرزند بزرگ شود، اینکه ما به او بگوییم که تو باید به راه و روش من باشی این اصلاً درست نیست. یکی از دلایلی که خیلی وقت‌ها اعتقادات افراد سست می‌شود این است که ما اجازه ندادیم که این اعتقادات را تجزیه و تحلیل، بررسی و سوال کند تا خودش به یقین برسد. ما باید اجازه دهیم که بپرسد چرا باید فلان معیار را قبول کنم؟ این روش درست نیست که بگوییم چون من می‌خواهم تو باید اینطور باشی. این متابعت است و متابعت هم ارزش تربیتی ندارد. بلکه باید به فرزندان خود کمک کنیم تا ارزش‌ها را درونی کنند. باید به افراد اجازه انتخاب بدهیم حتی به بچه‌های کوچک هم باید اجازه بدهیم خود تصمیم بگیرند و ما راهنمای آنها باشیم نه تصمیم گیرنده و فکر کننده به جای آنها. در جامعه باید افراد را پرورش عقلی دهیم و به گونه ای تربیت کنیم که خود کنترل باشند. عقیده ای که با اکراه و اجبار تحمیل شده باشد و خود فرد نقشی در بررسی و انتخاب آن نداشته باشد به راحتی فرو می‌ریزد.

معمولاً انسان‌ها هر چقدر بیشتر با هم زندگی کنند آن احساس اولیه‌ای که به نسبت به هم دارند تشدید می‌شود، یعنی اگر زن و شوهری از اول از همدیگر خوششان نیاید زن بنا بر یک سری دلایلی با این مرد ازدواج کرده اما دوستش ندارد اینها هر چه بیشتر با هم زندگی کنند - برخلاف آن که می‌گویند هر چه بیشتر با هم زندگی کنند از همدیگر خوششان می‌آید - ممکن است بیشتر دل‌سرد شوند و متاسفانه گاهی کار به جایی می‌رسد که دیگر نمی‌توانند همدیگر را تحمل کنند و نهایتاً کار به جدایی می‌رسد.

■ نه! تغییر در اصول ورزش‌های پذیرفته شده بنیادین و اجتماعی را مصلحت نمی‌دانم.

صفریات بنابراین مدارا را در جزئیات اختلاف سلیق و طبایع که باعث تنازل از قانون اساسی و ارکان محکم زندگی نشود مجاز می‌دانید!

■ در روان‌شناسی اجتماعی، حتی در بحث تبلیغات هم داریم که می‌گویند وقتی یک مبلغ در جایی تبلیغ می‌کند اگر چند خصوصیت را داشته باشد اثرش بیشتر می‌شود یکی از آنها دوست‌داشتن است، اگر فردی مبلغی را دوست داشته باشد سعی می‌کند که هر چه را او بگوید قبول کند منتهی در موارد جزئی و کم اهمیت و نه در موارد کلی. من اگر واقعاً زنم را دوست داشته باشم مثلاً اگر به من بگوید که پیراهنت را عوض کن قبول می‌کنم، ولی اگر به من بگوید دینت را عوض کن روان‌شناسی اجتماعی می‌گوید که هیچ‌کس این کار را نمی‌کند. به هر حال انسان در مورد چیزهای کم‌اهمیتی مانند خریدن خانه یا تعویض خودرو و... به نظر کسی که دوستش دارد توجه می‌کند ولی موارد مهم که از نظر کلی مربوط به اعتقادات شخص است انسان تحت تاثیر قرار نمی‌گیرد. در زندگی خانوادگی هم همین طور است. بزرگترین اشتباه است که زنی به خاطر شوهرش دست از دین و اعتقادات دینی خود بردارد، مگر اینکه یک نفر آن قدر ضعیف باشد و عزت نفس پایینی داشته باشد که کل عقاید خود را بر باد بدهد به خاطر اینکه همسرش یا کسی را دوست دارد.

صفریات شما بحث اعتقادات مطرح کردید یکی از معضلاتی که بسیار در خانواده‌ها وجود دارد این است که زن و شوهر اختلاف نظر سیاسی یا به قولی جناحی دارند و این باعث شده که زندگی‌شان جهنم شود. یکی از روانشناس‌ها نقل می‌کرد که دختر و پسری شش سال است با هم ازدواج کرده‌اند اما به دلیل تفاوت فکری و سلیقه سیاسی مختلف حاضر نیستند بچه‌دار شوند به دلیل اینکه خانم می‌گوید که بچه متمایل به تفکر تو می‌شود و مرد می‌گوید متمایل به عقیده تو! مواردی هم هست که همسران به دلیل اختلافات این چنینی از هم جدا شده‌اند.

■ علت چنین برخوردهایی در زندگی مشترک، به همان اثر اولیه تربیتی برمی‌گردد که به ما یاد نداده‌اند طرف مخالفمان را تحمل کنیم و تحمل یا مدارا را به ما یاد نداده‌اند. ما باید یاد بگیریم مخالف خویش را تحمل کنیم، ما باید یاد بگیریم عقیده هر کسی برای خودش محترم است هرچند که مخالف من باشد و این اختلاف‌ها نباید در زندگی موجب جنگ و دعوا شود. اینها را باید به نظر من بازسازی فکری کرد، یک کاری کرد که اینها بدانند می‌توانند از دو جناح باشند و در عین حال با هم زیر یک سقف زندگی کنند. آن زن و شوهری که با هم از نظر جناحی اختلاف دارند انرژی خودشان را به جای اینکه صرف بازسازی زندگی، پیشرفت و تربیت فرزند کنند این انرژی را صرف جنگ و جدال با یکدیگر می‌کنند. من فکر می‌کنم اگر همسرانی از نظر جناحی با هم مشکل دارند ریشه اصلی مشکلاتشان در جای دیگری است و شاید این را بهانه



نقش مدارا در تربیت دینی خانواده

محمد طهماسبی
(کارشناس ارشد امور تربیتی)





مقدمه

قبل از قرن بیست و یکم این اولیاء و مربیان بودند که یکجانبه به پرورش کودک (چون پرورش اندام و پرورش گل) و ادب کردن نوجوان و جوان می پرداختند، در آن دوران کافی بود تا فرزند خود را به سحرخیزی و کار بدنی عادت دهی و افکار و عقاید دینی خود را به او تلقین نمایی و سنت‌های جامعه را اگر نپذیرفت بر او تحمیل نمایی. اما اینک «عادت دادن»، «تلقین» و «تحمیل» شبه تربیت به حساب می‌آیند و تا پیش دبستان و دبستان بیشتر کارآیی ندارند. در دوران نوجوانی و جوانی تا مسایل دینی «تبیین» و «معیار» شناخت حق و باطل عرضه نشود و خود فرد در فهم دین «مشارکت» نداشته باشد، نمی‌توان از «تربیت دینی» سخن گفت. از آن پس تربیت دینی رابطه‌ای دو سویه یافته است. زیرا دیگر پدر کارگر و کاسب و کشاورز در مقابل فرزند مهندس و محقق و استاد دانشگاه چیز زیادی از دین جز تجارب شخصی برای گفتن ندارد و دین و ابعاد مختلف آن را باید متقابلاً از فرزند خود بیاموزد. حتی اگر پدر و مادری عالم حوزه و دانشگاه هم باشند چاره‌ای جز تعامل با فرزند خود ندارند. زیرا این نسل اهل چون و چراست و آنچه که پدران او از اجداد خود به ارث برده و بدون تحقیق و از روی تعبد پذیرفته باشند را به چالش می‌کشد. او دیگر به بزرگترها اجازه نمی‌دهد تنها از او تکلیف بخواهند بلکه بیش از آن خواستار حقوق قانونی خویش است. او بدون آن که از کسی اجازه بگیرد به تحقیق در عقاید می‌پردازد. در این بازار مکاره عرضه عقاید درجهان او تنها با پشتوانه تجربه و مطالعه ناقص خود دست به انتخاب می‌زند و بارها به انتخابی جز انتخاب پدر و مادر رسیده و همین موجب عصبانیت و تیره شدن روابط می‌شود. متقابلاً رفتار ریاکارانه والدین نیز می‌تواند موجب رنجش فرزند مومن آنها شده و او را به خشم آورد و در هر دو صورت قهر، لجبازی، رفتن به سمت اعتیاد و سایر آسیب‌های اجتماعی تصمیمی جاهلانه و مدارای با عزیزان عاقلانه‌ترین تصمیم می‌باشد. زیرا مدارا می‌تواند به کاهش بسیاری از آسیب‌های اجتماعی بینجامد. انسان در مراحل مختلف زندگی نیاز دارد تا محترم شمرده شود. بدین معنا که چنانچه نیازهای وی برآورده نشود، خواسته‌ها و اهدافش تحقق نیابد و در فرایند تعاملات به رسمیت شناخته نشود، به شیوه‌های بهنجار و گاهی نابهنجار اقدام کرده تا نیاز سرکوب شده و خواسته مسدود شده را برآورده نماید. در این راستا چنانچه وسایل بهنجار فراهم باشد، دنبال می‌کند، اما در صورت عدم به رسمیت شناخته شدن، بیکار ننشسته و چنانکه بتواند، از گروه دوری می‌جوید و اقدام به ترک خانواده می‌نماید. اما چون ترک خانواده کار آسانی نیست، اقدامات سازگاران خود را در جهتی دیگر فعال می‌نماید. اقدام به انحراف (پرخاشگری، دعوا، اعتیاد) یکی از این راه‌هاست. راه دیگر نیز دگرگونه جلوه دادن خویش و دست زدن به نمایش در رابطه با کسانی است که وی را به رسمیت نمی‌شناسند. شاید یکی از مهمترین تبیین‌هایی که در مورد دروغ‌گویی می‌توان انجام داد همین عدم مدارا باشد. زمانی که فرد از سوی منابع قدرت اجازه نباید خود را آنچنان که هست به نمایش بگذارد، بقای خویش را در دروغ و دورویی می‌یابد. از دروغ بعنوان عامل سازگاری و بقای خویش در آن گروه و پاسخ به نیازهایش استفاده می‌کند. (افراسیابی و جهانگیری، ۱۳۹۰)

با توجه به آنچه گذشت و از آنجا که اختلاف در خانواده اجتناب ناپذیر بوده و تربیت دینی فعالیتی دوسویه می‌باشد، همه اعضای خانواده در روابط خود ناگزیر




**اگر پدر و مادری
عالم حوزه و دانشگاه هم باشند
چاره ای جز تعامل
با فرزند خود ندارند.**
**زیرا این نسل اهل چون و چراست
و آنچه که
پدران او از اجداد خود
به ارث برده و
بدون تحقیق و از روی تعبد
پذیرفته باشند را به چالش
می‌کشد. او دیگر به
بزرگترها اجازه نمی‌دهد
تنها از او تکلیف بخواهند
بلکه بیش از آن خواستار حقوق
قانونی خویش است.**


از مدارا هستند. اما بررسی رابطه
اعضاء با یکدیگر به تنهایی
کافی نیست، بلکه رابطه خانواده
با سایر خانواده‌ها نیز در مورد
مدارا تعیین کننده است؛ زیرا
تحقیق نشان داده که در میان
عوامل مختلف، «روابط اجتماعی
خانواده با سایر خانواده‌ها» و
«میزان برخورداری از امکانات
زندگی»، بیشترین نقش را در
تبیین مدارا دارا هستند. تماس
اعضای خانواده با دیگران نوعی
تمرین مدارا در جریان تعاملات
می باشد. (همان) البته این مقاله
مختصر متعرض روابط خارج از
خانواده نشده و تنها در دوحش
به بررسی مدارای فرزندان با
والدین و برعکس مدارای والدین
با فرزندان می‌پردازد.

مدارای فرزندان با والدین

گاهی چنین است که فرزند
مومنی در مساله‌ای دینی با پدر
و مادر خود اختلاف دارد و نمی
خواهد کار به پرخاش و بی ادبی
کشیده و یا رفتاری کودکانه
داشته باشد. او با تحقیق به
حقیقتی دست یافته و می‌خواهد
پدر و مادر خود را آگاه کند، اما
از طرف دیگر آنها را محافظه‌کار
و مقاوم در مقابل تغییر می‌یابد
و فاصله سنی و تفاوت جنسی
هم مزید بر علت می‌باشد. او
به فراست دریافته که ملاحظت
و نرمی و پرهیز از کینه و عداوت
بهتر می‌تواند آرامش را بر خانه
حاکم ساخته و اعضاء را در جهت
رسیدن به منافع مادی و معنوی
کمک نماید. به عبارت دیگر او
نمی‌خواهد با قهر کردن، فرار
از موقعیت و لجبازی بر زخم
اختلافات ناخن زده و آنها را
عمیق‌تر سازد. اینجاست که

فرزند علی رغم داشتن قدرت و مقبولیت کمتر به دنبال
روش‌های موثری است تا بر والدین قدرتمندتر از خود فایز
آید و سخن حق خود را به کرسی بنشانند. به عنوان مثال
پدر و مادری که ریاکار بوده و در تنهایی حال عبادت نداشته
اما در انظار مردم شور و شوق عبادت پیدا می‌کنند، فرزند
حق‌جوی خود را می‌آزارد. این رفتار به اندازه ای تنفرآور
است که صف مومنین را از منافقین جدا می‌کند. اما قانون
خانواده همواره از قانون جامعه تبعیت نمی‌کند، پدر و مادر
اگر ناصبی و نعوذ بالله دشمن مولی علی علیه السلام هم
باشند نمی‌توان به دشمنی و مقاتله با آنها پرداخت. موقعیت
دشواری است که جز «مدارا» با والدین نمی‌تواند از تلاش
خانواده جلوگیری نماید.

مدارا را به رسمیت شناختن دیگری که متفاوت است،
معنی کرده اند. (همان)؛ در اینجا فرزند ابتدا از این اصل بهره
می‌برد که: «موضوع را از اشخاص جدا کنید» یعنی پدر و مادر
خود را به رسمیت می‌شناسد و آنها را همین گونه که هستند
می‌پذیرد. (پذیرش غیرشرطی)؛ بنابراین از احترام و قدرشناسی
نسبت به آنها دریغ نمی‌کند، اما موضوع مورد اختلاف یعنی
ریاکاری را نیز فراموش نمی‌کند. آنگاه با صبر و حوصله و
مدارا به مقابله با این ارزش اخلاقی منفی همت می‌گمارد.
اما می‌بیند آنها بزرگتر بوده و با امر و نهی و نصیحت کردن
نمی‌توان آنها را متقاعد نمود. بنابراین خود را به تعافل زده
و مساله را در قالب سوال مطرح می‌کند. یعنی در موقعیتی
مناسب که افراد دیگر حضور نداشته باشند از پدر یا مادر
خود سوال می‌کند: من وقتی به مسجد می‌روم حال خوبی
دارم که طبیعی است اما در خانه عشقی در وجودم نیست تا
نماز صبحم را بخوانم هرچند بیدار هم باشم. چکار کنم تا از
این رفتار دوگانه در پیشگاه خداوند دست بردارم؟

مدارای والدین با فرزندان

در این زمانه پدر و مادرهای مومن نگران دینداری
فرزندان خود هستند. آنها تجربه قبل از دبستان بچه‌های
خود را دارند که کودکشان با آنها همانندسازی می‌کرد و
پدر را رازق می‌انگاشت و والدین خود را بهترین و قدرتمندترین
می‌پنداشت. در دوران دبستان هم اگرچه برای معلم شان
بالاتری قابل بود اما از آنها اطاعت می‌نمود. اما پس از
دوران سیادت و اطاعت، دوران گذار از کودکی به نوجوانی فرا
می‌رسد و غریزه و احساس با ناآگاهی دست به دست هم
داده و هر از چندگاهی عقل را از کار می‌اندازند که کار تعامل و
رابطه با چنین فرزندی دشوار می‌شود. پدر و مادرها حداکثر
بتوانند در دوران وزارت (مشورت) با نوجوان و جوان خود مشورت
کنند. آن هم در امور مربوط به خود آنها. اما اگر اختلاف پیش
بیاید چطور؟ اگر نوجوان بخواهد در اعتقادات خود تحقیق کند

حضور خداوند هرگونه دلش می‌خواهد رفتار کند. یا به او بقبولانند که زرتشتی‌گری دین پندار و گفتار و رفتار نیک است، به همین سادگی و نعوذبالله آن را برتر از اسلام بدانند، زیرا اسلام پیچیده بوده و فراگیری و اشراف به آن در قالب دو سه کلمه امکان پذیر نیست.

در این‌گونه مواقع پدر و مادر چکار کنند؟ می‌توانند فرزند خود را دشمن خوانده و از خود طرد نمایند. می‌توانند او را گاه و بیگاه توبیخ و مسخره کرده و جو خانه را با شعله ور کردن آتش لجاجت او، متشنج نمایند. می‌توانند به او باج بدهند و امکاناتی در اختیارش بگذارند که قدر آنها را نمی‌داند و باعث شوند مسئولیت‌پذیر نشده و همین امکانات را در مسیر مبارزه با اسلام خرج کند. اما بهتر است در ابتدا راز این گرایش فرزند خود را دریابند؟ آیا کمبود محبت و بی‌توجهی باعث شده از دین آنها کناره بکشد؟ آیا جو جامعه و دوستان بر او تاثیر گذاشته‌اند؟ آیا نسبت به رسانه‌های داخلی بی‌اعتماد شده و افکار خود را وامدار رسانه‌های خارجی است؟ و... و پس از کشف دلیل این بی‌اعتنایی، نوبت به راه حل کارآمدی چون «مدارا» و فنون ملازم آن می‌رسد. (اقتباس از حسین زاده، ۱۳۸۶) والدین قبل از همه شایسته است مساله را بزرگ نکنند و برچسب بی‌دینی و گریز از دین به فرزند خود نزنند. دیگر این که بر نقاط قوت فرزند خود دست بگذارند و با ذکر نعمت‌ها رابطه‌اش را با خداوند و با خود قطع نکنند. سوم آن که از در شوخی درآیند و مساله را در محیطی آرام حل و فصل نمایند و بالاخره اگر خود توانایی دارند به رفع تعارض بپردازند و گرنه او را با متکلمان و مفسران اسلامی مواجه کرده و احیاناً دفاع منطقی آنها از دین را در اختیار قرار داده و دیدگاه‌های خرافی و غیرمنطقی را رها سازند.

پانویست‌ها:

۱- افراسیابی، حسین؛ جهانگیری، جهانگیر. مطالعه خانواده‌های شهر شیراز در زمینه عوامل و پیامدهای مدارا، جامعه‌شناسی کاربردی (مجله پژوهشی علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۳، دوره ۲۲، پاییز ۱۳۹۰، پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی) <http://fa.journals.sid.i>

۲- حسین‌زاده، علی (۱۳۸۶). نقش رفیق و مدارا در خانواده، مرکز تحقیقات زن و خانواده (<http://www.wrc.ir>)

چطور؟ درست است که در رساله‌های عملیه آمده که عقیده را با تحقیق باید به دست آورد. اما کار به این سادگی‌ها هم نیست. تحقیق یعنی فرد صلاحیت بررسی را دارد. یعنی ملاک تشخیص را در اختیار دارد. یعنی عقل او توان انتخاب بین عقاید و از همه سخت‌تر بین بد و بدتر را دارد. یعنی به عنوان مثال و در بدترین حالت او در تحقیق ناقص خود به این نتیجه برسد که بهاییت آیین آزادی و اخلاق است که اجازه می‌دهد هم با شراب و کباب و رباب خوش باشی و هم فطرت خداجوی خود را راضی نگه داری. یا به این نتیجه برسد که مسیحیت دین صلح و صفاست و یکشنبه‌ها دیدار ساده ای با خدا دارد و بقیه هفته می‌تواند بی‌دغدغه





درس گفتاری از
دکتر هادی خانیکی
(استاد دانشگاه)

جامعه به کدام سو می رود؟!

عوامل تأثیر گذار و جامعه تأثیر پذیر در فرایند تغییر



گفتار زیر توسط آقای دکتر هادی خانیکی در جمع روحانیون، پژوهشگران و برخی فعالان اجتماعی در محل دفتر مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم ایراد شده که به خوانندگان صغیر حیات تقدیم می گردد:

بسم الله الرحمن الرحيم

امروزه پژوهشگران علوم انسانی باید تحولات ایران را بر اساس حوزه تخصصی خود مورد بررسی قرار دهند و حوزه کار و تخصص من ارتباطات است. طبیعتاً هر کسی در ایران زندگی می کند مجبور می شود یا سر از سیاست درآورد یا به مبانی آن بپردازد و به باور

وقتی مشارکت اجتماعی زنان بالا رفت، پیامدهای زیادی در جامعه ایجاد می‌کند؛ یعنی بسیاری از زنان وارد حوزه‌هایی می‌شوند که قبلاً در اختیار مردان بوده است.

مورد دوم تحقیقی است که چند سال پیش در شهر قم توسط آقای

دکتر نیک‌پی و آقای دکتر خسرو خاور در گفتگو با جوانان تحت عنوان « بیست ساله‌ها در شهر آیت الله‌ها» انجام گرفت. حاصل آن تحقیق این بود: بر خلاف تصور ما که می‌گوییم جوان‌ها دین‌گریز شده‌اند یا از طرف دیگر خیلی دین‌دار هستند، گفته بودند نوع و سبک دینداری جوان‌ها متفاوت شده است. یعنی بسیاری از مسائلی که در دین-داری نسل ما مشخص بود مثلاً اگر کسی تقلید و مرجعیت را قبول داشت، چه کارهایی می‌کرد و چه کارهایی را نمی‌کرد و متقابلاً اگر قبول نداشت خود را مقید به افعال و تکالیف نمی‌دانست؛ نتیجه تحقیق آنها این بود که در عین قبول داشتن تقلید ولی عناصر متعارض با آن تقلید در رفتار و سبک زندگی جوانان هم وجود دارد. به عنوان مثال از یک مرجع خیلی سرشناس در پایبندی سنتی به مبانی دینی تقلید می‌کنند ولی از طرف دیگر موسیقی پاپ هم گوش می‌دهند. اگرچه این دو با هم در تعارض هستند ولی آنها این تعارض را در درون خود حل کرده‌اند. این تغییرات اصیلی است که در سطح دوم باید به آن پرداخت. مثال دیگری بزنم، نسل من یا دوستان هم سن و سال من یادشان می‌آید که در دوران ما چیزی به نام جشن تولد گرفتن خیلی جایی نداشت؛ جشن تولد بیشتر برای بچه‌ها یا خانواده‌های مرفه بود. ولی امروزه در اکثر خانواده‌ها می‌بینید حتی برای پیرزن‌ها و پیرمردها جشن تولد گرفته می‌شود. این دامنه تغییر

من نمی‌توان نسبت به مسائل سیاسی در ایران بی‌تفاوت و منفعل بود و باید به صورت عمیق‌تری به آن پرداخت. در حوزه ارتباطات و علوم اجتماعی، سیاست را متفرع و نتیجه دو سطح بزرگتر می‌دانند؛ یعنی سیاست در رأس هرمی قرار گرفته است که بدنه اصلی آن کمتر دیده می‌شود و آن بدنه اصلی امور فرهنگی و اجتماعی است؛ زیرا در هر تحول سیاسی باید عوامل فرهنگی و عوامل اجتماعی آن را در لایه‌های زیرین مورد ملاحظه قرار داد. ما وقتی به پیشینه تاریخی ایران توجه کنیم همین وضعیت را مشاهده می‌کنیم. هر کدام از ما وقتی صحبت می‌کنیم که آیا توسعه پیدا کرده‌ایم یا نه؟ آیا در یک کار سیاسی مشارکت کرده‌ایم یا نه؟ آیا کنش ما اخلاقی است یا نیست؟ بلافاصله به ویژگی‌های ایرانیان پیش و بعد از اسلام در طول تاریخ منتقل می‌شویم. مثلاً ما ایرانی‌ها فردگرا یا جمع‌گرا هستیم، زودباور هستیم، احساسی هستیم، عمیق هستیم و ... که توجه به هر کدام از این موارد، یعنی مطالعه کردن جامعه ایران در سطح فرهنگی یا در سطح اجتماعی. نکته قابل توجه اینکه شاید بتوان گفت ما خیلی هم عالمانه نسبت به گذشته و آینده خودمان نظر نمی‌دهیم. وقتی می‌خواهیم وضعیت جامعه ایران، وضعیت جوانان و دینداری آنان، وضعیت حوزه دینداری و دین باوری، امید به آینده، اعتماد به نفس و اعتماد به جامعه و حکومت و ... را بررسی کنیم، نظریات ما معمولاً مبتنی بر تحقیقات علمی نیست بلکه مبتنی بر برداشتهای خیلی ساده و عامیانه است. وقتی کسی از ایران به سفری مثلاً ترکیه یا عربستان می‌رود، خیلی راحت قضاوت می‌کند که عرب‌ها و ترک‌ها این طور هستند و ایرانیان آن گونه. خوب این زودباوری و زوددآوری ما کمتر مبتنی بر تحقیقات و نظریه‌های علمی است. بحث این است که اگر می‌خواهیم جامعه ایرانی را مثلاً از نظر توسعه سیاسی به صورت علمی بشناسیم باید ببینیم که اینها محصول چه تغییراتی است و در این راستا به برشمردن مؤلفه‌ها یا متغیرهای عمده فرهنگی در سطح اجتماع بپردازیم. در ابتدا از وضعیت امروز خود شروع می‌کنیم. معمولاً در عالم ارتباطی و رسانه‌ای به تحلیل مسیر می‌پردازند؛ اینکه جامعه به کدام سو می‌رود و مسائلی که با آن مواجه هستیم بیشتر چه چیزهایی است؛ بعد بر اساس آن تصویر اولیه و ساده از مسائلی که پیش روی ماست می‌گویند چه عوامل تغییر دهنده‌ای بیشتر قابل مشاهده است که ما به آن توجه نمی‌کنیم. برای توجه به این سطح دوم تحلیل به دو نکته از جامعه ایران اشاره می‌کنم. مورد اول روایت خبرنگاران برجسته خارجی در سال‌های اخیر از ایران است و مورد دوم تحقیقی است که در همین شهر قم انجام شد. مورد اول؛ چند سال پیش آقای اریک رولوک روزنامه نگار برجسته فرانسوی به ایران آمد و تغییرات جامعه ایران نظرش را بسیار جلب کرده بود. وی دامنه این تغییرات را در حوزه زنان ایران می‌دید که زنان وارد سطح جدیدی از مشارکت شده‌اند؛ میزان ورودی دختران به دانشگاه‌های خیلی بیشتر شده و ...؛ تیزی در روزنامه لوموند زود بود که «زن ایرانی دیگر به آشپزخانه بر نمی‌گردد». یعنی در حقیقت پدیده‌ای به اسم زن خانه‌دار و نقش‌های وی دارد تغییر می‌کند. خود ما هم به تدریج دیدیم که اثرات اجتماعی این پدیده، تغییر در تقسیم سنتی کار است که زن کارهای خانه را و مرد کارهای بیرون را انجام می‌داد. امروزه ممکن است زن در بیرون و مرد در خانه کار کند.

اگر جامعه به آینده امیدوار باشد، می‌گوییم سرمایه اجتماعی دارد. ولی اگر امید ندارد می‌گوییم سرمایه اجتماعی اش پایین است. مشکلی که امروزه در دانشگاه‌ها و بین جوان‌ها داریم همین پایین بودن سطح اعتماد و امید اجتماعی است. در گذشته سه گروه دانشجویی شناختیم ولی امروزه گروه چهارمی آمده که اینها را نمی‌شناسم. آن سه گروهی که وجود داشتند: بعضی خیلی سؤال می‌کنند و معلوم می‌شود که اهل فکر بودند. گروه دوم درس خوان بودند؛ وقتی استاد درس می‌داد گوش می‌کردند و می‌نوشتند. گروهی هم بودند که فقط گوش می‌کردند ولی واقعاً در کلاس بودند. اما یک گروهی آمده‌اند که نه گوش می‌کنند، نه سؤال می‌کنند و نه می‌نویسند؛ دو ساعت می‌نشینند و تلاش می‌کند هیچ چیزی وارد ذهنش نشود. - این خیلی هنر است!- دلیل این چیست؟ دلیلش این است که نمی‌داند اصلاً برای چه آمده است. یا اینکه آمده است فقط مدرک بگیرد نه اینکه چیزی یاد بگیرد. به همین دلیل است که شما با انبوه تحصیل کردگان بیکار در ایران مواجه هستید. یک زمان گفتند دیپلمه بیکار، بعد گفتند لیسانسیه بیکار، در آینده نه چندان دور خواهند گفت دکترای بیکار. این وضعیت پایین بودن سرمایه اجتماعی را نشان می‌دهد. بنابراین مهم‌ترین مسائل تأثیرگذار و تأثیرپذیر که باید برای آن راه حل پیدا کنیم یک؛ انتخابات مجلس، دو؛ منازعات سیاسی گروه‌ها و سه؛ سرمایه اجتماعی پایین است.

در این سی - چهل سال چگونه رخ داده است؟ آیا فقط عامل تغییر سیاسی است؟ یا عوامل فرهنگی و اجتماعی هم در آن نقش داشته است؟ ساده ترین کار این است که این پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی را سیاسی تحقیق کنیم ولی سخت‌ترین و عمیق‌ترین کار این است که ریشه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پدیده‌های سیاسی را مورد بررسی قرار دهیم. وقتی نوع زندگی ما عوض شد امکان ندارد بر نوع تفکر ما هم اثر نگذارد. مگر می‌شود روستایی به شهر بیاید و تفکرش تغییر نکند. در این سطح یک تحقیقی توسط مؤسسه آیندگان انجام گرفته به نام «آینده پژوهی ایران ۱۳۹۴» که از صاحب نظران پرسش‌هایی مطرح کرده‌اند. در این تحقیق متغیرهای مهم در جامعه ایران ۱۳۹۴ مورد پرسش قرار گرفته شده است؟ چه چیزهایی بیشتر اثر گذار خواهد بود؟ در نهایت ۱۶۹ متغیر تأثیر گذار را ردیف کرده و به آنها نمره داده‌اند. جالب اینکه مهم‌ترین عوامل تأثیر گذار در تغییرات ایران را عوامل اجتماعی معرفی کرده‌اند. در این تحقیق همه این ۱۶۹ متغیر را در ده گروه به تناسب مسائلی که داریم طبقه‌بندی کرده‌اند. مسائلی از قبیل زیاد شدن سرطان، مسأله خشکسالی، مذاکرات هسته‌ای، پایین آمدن قیمت نفت، سرخوردگی جوانان و ... در میان این متغیرها وجود دارد که مسائل اجتماعی با نوزده درصد، مسائل اقتصادی با هفده درصد، مسائل بین‌المللی با دوازده درصد، مسائل سیاسی با یازده درصد و مسائل زیست محیطی با ده درصد در این رتبه‌بندی قرار گرفته‌اند. بنابراین بر اساس این تحقیق دیگر مسائل آب را نمی‌توان گفت که کارشناسان وزارت نیرو و جهاد کشاورزی حل کنند بلکه مسأله آب مسأله‌ای است که منازعات قومی در آن شکل می‌گیرد. هر کدام از این مسائل پیامدهای دیگری همراه خواهد داشت. نکته دیگر اینکه هر کدام مسائل در کنار دیگری قرار می‌گیرد و تأثیر گذاری مضاعف پیدا می‌کند. مثلاً در فضای سیاسی و اجتماعی ایران همه نگاه‌ها به پرونده هسته‌ای دوخته شده است و مردم گمان می‌کنند اگر توافق حاصل شود همه مشکلات حل می‌شود. یعنی یک مسأله دارد اثرات دیگری هم پیدا می‌کند. به همین دلیل تا مذاکرات نوسان پیدا می‌کند، نرخ دلار هم بالا و پایین می‌رود.

از میان ده مسأله مهم تأثیر گذار پیش روی جامعه ما در سال ۱۳۹۴ بر اساس نظر کارشناسان به ترتیب است:

یک: سر نوشت پرونده هسته‌ای ایران با ۹۰٫۶ درصد؛

دوم: نرخ رشد سرطان در ایران؛ از جمله متغیرهای حوزه سلامت با ۸۱٫۸ درصد؛

سوم: آلودگی هوای کلانشهرها با ۸۱٫۸ درصد؛

چهارم: قیمت نفت و بازار جهانی از جمله مسائل بین‌المللی با ۸۱٫۷ درصد؛

پنجم: از بین رفتن منابع زیرزمینی آب با ۷۹٫۳ درصد؛

ششم: انتخابات مجلس با ۷۸٫۷۵ درصد؛

هفتم: بیماری‌های ناشی از آلودگی‌های هوا با ۷۸٫۱ درصد؛

و هشتم: یأس و سرخوردگی جوانان و ناامیدی نسبت به آینده با ۷۸٫۱ درصد.

اگر دقت کنید توجه جامعه به مسأله سلامت در ایران دارد مسأله

جدیدی می‌شود چه عدم سلامت و چه سلامت و اینکه چه کاری باید انجام دهد تا سلامتی او تأمین شود و چگونه جلوی عدم سلامتی را بگیرد. در مرحله بعد همه این مسائل را در چهار سطح طبقه بندی کردند:

سطح اول؛ مسائلی که اثر گذاری و تأثیر پذیری بالایی دارند که بیشتر در حوزه مسائل سیاسی است ولی مسائل اجتماعی و فرهنگی تأثیرات بنیادین دارند و زود مشاهده نمی‌شود مانند تأثیر مشارکت زنان، جوان شدن جمعیت، شهری شدن جامعه و... ولی چیزی که تأثیر گذاری آن خیلی زود مشاهده می‌شود مسائل سیاسی است. در مسائل سیاسی سه بحث مهم است: یک؛ انتخابات مجلس، دوم؛ منازعات سیاسی که درون حکومت وجود دارد (گرایش‌های اصلاح طلبانه و اصول گرایانه)، سوم؛ سرمایه اجتماعی. سرمایه اجتماعی بحث جدیدی است که در علوم اجتماعی و اقتصاد مطرح می‌شود. در گذشته ما فقط یک سرمایه داشتیم؛ سرمایه مادی یا سرمایه طبیعی مانند معدن و منابع طبیعی و نفت. سطح دومی از سرمایه را نیز تحت عنوان سرمایه انسانی تعریف کرده‌اند. سرمایه انسانی یعنی اینکه چقدر تخصص و دانش و مدیریت داریم. شما جزیره‌ای را در نظر بگیرید که خیلی آباد است و زمین مستعدی دارد ولی آنجا هیچ کس نیست. آنجا سرمایه مادی است ولی سرمایه انسانی نیست. اگر کارگر و مهندس و... آنجا رفت، می‌گوییم دارای سرمایه انسانی شد. اما امروزه از یک سرمایه جدید سخن گفته می‌شود تحت عنوان سرمایه اجتماعی. می‌گویند خیلی خوب! این مهندس‌ها و کارگرها آنجا رفتند ولی انگیزه کار دارند؟ آیا با عشق کار می‌کنند؟ اگر با عشق کار می‌کنند و اعتماد دارند در اینجا می‌گوییم سرمایه اجتماعی دارند. اگر جامعه به آینده امیدوار باشد، می‌گوییم سرمایه اجتماعی دارد. ولی اگر امید ندارد می‌گوییم سرمایه اجتماعی اش پایین است. مشکلی که امروزه در دانشگاه‌ها و بین جوان‌ها داریم همین پایین بودن سطح اعتماد و امید اجتماعی است. در گذشته سه گروه دانشجو می‌شناختیم ولی امروزه گروه چهارمی آمده که اینها را نمی‌شناسم. آن سه گروهی که وجود داشتند: بعضی خیلی سؤال می‌کنند و معلوم می‌شود که اهل فکر بودند. گروه دوم درس خوان بودند؛ وقتی استاد درس می‌داد گوش می‌کردند و می‌نوشتند. گروهی هم بودند که فقط گوش می‌کردند ولی واقعاً در کلاس بودند. اما یک گروهی آمده‌اند که نه گوش می‌کنند، نه سؤال می‌کنند و نه می‌نویسند؛ دو ساعت می‌نشینند و تلاش می‌کند هیچ چیزی وارد ذهنش نشود. - این خیلی هنر است!- دلیل این چیست؟ دلیلش این است که نمی‌داند اصلاً برای چه آمده است. یا اینکه آمده است فقط مدرک بگیرد نه اینکه چیزی یاد بگیرد. به همین دلیل است که شما با انبوه تحصیل کردگان بیکار در ایران مواجه هستید. یک زمان گفتند دیپلمه بیکار، بعد گفتند لیسانس بیکار، در آینده نه چندان دور خواهند گفت دکترای بیکار. این وضعیت پایین بودن سرمایه اجتماعی را نشان می‌دهد. بنابراین مهم‌ترین مسائل تأثیر گذار و تأثیر پذیر که باید برای آن راه حل پیدا کنیم یک؛ انتخابات مجلس، دو؛ منازعات سیاسی گروه‌ها و سه؛ سرمایه اجتماعی پایین است.

سطح دوم؛ مسائلی است که اثر گذاری آن بالاست ولی اثر پذیری اش از داخل پایین است. در این سطح، اولین مسأله؛ پرونده هسته‌ای، دوم؛ قیمت جهانی نفت و سوم؛ داعش است. گزارشی که اخیراً سیا منتشر کرد

است. یکی در سال ۱۳۵۴ و دیگری در ۱۳۸۳. در این دو تحقیق با معیارهایی به اندازه‌گیری نگرش‌های ایرانیان در شهرهای بزرگ پرداخته‌اند که نشان داد بزرگترین عامل تغییر در سطح خانواده اتفاق افتاده است، به این صورت که در خانواده در سال ۱۳۵۴ بیشترین تصمیم‌ها در حدود ۷۲ درصد تصمیم‌ها با نظر مرد یعنی پدر خانواده گرفته می‌شده است ولی به ۴۲ درصد

در سال ۱۳۸۳ رسیده است یعنی سی سال بعد از آن حدود سی و دو درصد از نقش مرد کم شده است و بر نقش زنان و بچه‌ها در خانه اضافه شده است. این چه معنایی می‌دهد؟ یعنی خانواده تا حدود زیادی دموکراتیزه شده است و با هم تصمیم می‌گیرند. مثلاً اگر بچه ای کنکور دارد، چقدر خانواده ملاحظه کنکور او را می‌کند؛ سفرش را لغو می‌کند؛ رفت و آمدهایش را کم می‌کند؛ ولی وقتی ما درس می‌خواندیم چه کسی به خاطر کنکوری بودن ما رعایت می‌کرد؟! این تغییری که در نهاد خانواده رخ داده است تأثیر خودش را بر نهادهای دیگر مانند مدرسه، اداره، کار و حکومت و ... می‌گذارد. این تغییری است که در بنیادهای جامعه رخ داده است.

نکته مهم اینکه اگرچه نهاد خانواده در درون خودش دموکراتیزه شده ولی بر اساس مطالعات خودم باید بگویم مهم‌ترین مسأله فرهنگی کشور همین مسأله غیرگفتگویی بودن یا ناتوان بودن در گفتگو است. فرق ندارد پدر و مادر و فرزند، معلم و شاگرد، رئیس و مرئوس، حکومت و شهروندها و ... نمی‌توانند با هم حرف بزنند. به همین دلیل هم در مبانی گفتگو و هم در مهارت‌های گفتگو بحث داریم. بر اساس بسیاری از تحقیقاتی که در سطح خرد انجام گرفته است، اغلب طلاق‌هایی که در ایران انجام

این بود که نود کشور جهان تحت تأثیر جریان داعش قرار گرفته‌اند. سطح ساده پدیده داعش همین است که می‌کشند، آتش می‌زنند، سر می‌برند و ... ولی سطح عمیق‌تر این است که چه مسأله فرهنگی و فکری وجود دارد که جوان‌هایی را از اروپا جذب می‌کند. اغلب اینها تحصیل کرده و دانشگاهی هستند ولی بر اساس تحجر و مادون تحجر عمل می‌کنند.

سطح سوم؛ از مسائل پیشرو، مسائلی است که اثرگذاری شان پایین است، زود اثر نمی‌گذارند ولی اثرپذیری‌شان بالاست؛ یعنی تحت تأثیر عوامل دیگری تشدید می‌شوند که به شش مسأله می‌توان اشاره کرد: یک؛ یأس و سرخوردگی جوانان، دوم؛ باور افکار عمومی به توانایی دولت در حل مسائل (مثلاً اینکه آیا دولت می‌تواند مسأله بیکاری را حل بکند یا نه؟)، سوم؛ پیاده‌سازی اقتصاد مقاومتی، چهارم؛ نارضایتی از وضع زندگی، (این ویژگی جامعه ماست به این دلیل که سطح توقعات بالا ولی امکانات پایین است)، پنجم؛ باور مردم به سخنان مسئولان، ششم؛ چالش‌های قومی و محلی (منازعات هویتی، شیعه، سنی، کرد، ترک و فارس و ...).

سطح چهارم؛ مسائلی است که هم اثرگذاری‌شان پایین است و هم اثرپذیری‌شان. یعنی هم آرام تأثیر می‌پذیرند و هم آرام تأثیر می‌گذارند که دو مورد اینجا مهم است: یک؛ دو قطبی شدن جامعه. یعنی جامعه به صورت دوگانه‌ای در می‌آید؛ یا این یا آن. به جای اینکه متکثر شود، نوعی تقابل شکل می‌گیرد، دوم؛ تنش بین فرهنگ رسمی و غیر رسمی که در حوزه سبک زندگی بروز پیدا می‌کند. یعنی فرهنگ والا و فاخر و فرهنگ پست و زیر. در حوزه مطالعات فرهنگی و ارتباطات می‌گویند آنچه تأثیرگذار است فرهنگ غیررسمی است. شما ببینید هر کسی که جلوی دوربین و میکروفن قرار می‌گیرد مرتب و سنجیده حرف می‌زند ولی می‌گویند باید در بیرون ببینی چگونه حرف می‌زند. «جان فیکس» یکی از صاحب‌نظران مطالعات فرهنگی می‌گوید: «فرهنگ هر جامعه‌ای را می‌توان از میان آشغال‌هایش درآورد که جامعه به اصطلاح چگونه زندگی می‌کند.» ماشین‌های آخرین مدل شکلش خیلی زیبا است ولی درون آن چگونه است؟ چگونه رانندگی می‌کنند؟ می‌گویند: «شناخت یک جامعه از روی فرهنگ غیررسمی آن صورت می‌گیرد نه فرهنگ رسمی و آن چیزی که در رسانه‌ها می‌گویند و می‌نویسند.» در جامعه ما هم این دوگانگی و تقابل بین فرهنگ رسمی و غیررسمی در حال شکل‌گیری است.

این مباحث آینده‌نگری است. آینده‌نگری یعنی برآورد کردن و تحلیل مسیر کردن است که به کجا می‌رویم. آینده‌نگری را سعدی در داستان معروف لقمان حکیم مطرح می‌کند. شخصی از لقمان می‌پرسد تا شهر چقدر مانده است ولی لقمان جواب نمی‌دهد؛ تا راه می‌رود می‌گوید این قدر مانده است چون می‌خواهد ببینید که او چگونه راه می‌رود. بحث آینده‌نگری هم دقیقاً به همین مسأله برمی‌گردد. بر اساس آن چیزی که الان در جامعه ما می‌گذرد می‌توان پیش‌بینی کرد که جامعه به کدام سو می‌رود. اگر کمی عمیق‌تر بررسی کنیم باز تغییراتی که در خود ایران انجام گرفته است، متأثر از تغییرات جهانی هم است. ببینیم در این چند دهه اخیر چه عواملی باعث تغییر در ایران بوده است. برای بررسی عوامل تغییر اگر بخواهیم اندازه‌گیری دقیقی داشته باشیم دو طرح تحقیقاتی یکسان در سطح ملی انجام گرفته



بزرگترین عامل تغییر در سطح

خانواده اتفاق افتاده است، به این

صورت که در خانواده در سال ۱۳۵۴

بیشترین تصمیم‌ها در حدود ۷۲ درصد

تصمیم‌ها با نظر مرد یعنی پدر خانواده

گرفته می‌شده است ولی به ۴۲ درصد

در سال ۱۳۸۳ رسیده است یعنی سی

سال بعد از آن حدود سی و دو درصد از

نقش مرد کم شده است و بر نقش زنان

و بچه‌ها در خانه اضافه شده است. این

چه معنایی می‌دهد؟ یعنی خانواده تا

حدود زیادی دموکراتیزه شده است و با

هم تصمیم می‌گیرند.

نکته مهم اینکه اگرچه نهاد خانواده در درون خودش دموکراتیزه شده ولی بر اساس مطالعات خودم باید بگویم مهم‌ترین مسأله فرهنگی کشور همین مسأله غیرگفتگویی بودن یا ناتوان بودن در گفتگو است. فرق ندارد پدر و مادر و فرزندان، معلم و شاگرد، رئیس و مرئوس، حکومت و شهروندها و... نمی‌توانند با هم حرف بزنند.

می‌گیرد به دلیل همین اختلال‌های گفتگویی بین زن و مرد است؛ نه اینکه حرف نمی‌زنند، خیلی هم حرف می‌زنند ولی حرف همدیگر را نمی‌فهمند. بسیاری از ما در سمینارها شرکت کرده‌ایم؛ هر کسی با سرعت حرفش را می‌زند و دوباره می‌نشینند؛ جمع بندی کنار همدیگر می‌کنند ولی امکان گفتگویی وجود ندارد. مکانهای گفتگو هم وجود ندارد. در ساختار گذشته ما، خیلی مکان‌های گفتگو وجود داشت اما این مکان‌ها کم رنگ شده‌اند. در هیئت‌ها، قهوه‌خانه‌ها، گذرها و... با همدیگر گفتگو می‌کردند ولی امروزه در آپارتمان‌ها و برج‌ها کسی از همسایه خود خبر ندارد. مهارت‌های گفتگو هم کم رنگ شده است. اگرچه چنین وضعی در جامعه ما وجود دارد ولی من خوشبین هستم زیرا گفتگویی شدن خانواده و به اصطلاح ایجاد خانواده مدنی و گفتگویی به ایجاد جامعه گفتگویی کمک خواهد کرد. البته این تغییرات، تغییرات دراز مدتی است که بعد از سال‌ها می‌توان نتایج آن را دید.

بحث دیگر در همین حوزه ارتباطات، وضعیت جامعه در حال عبور از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن است که به آن جامعه در حال گذار می‌گویند. جامعه سنتی، جامعه‌ای است که سنت‌ها و عرف و مناسباتی سنتی در درون جامعه وجود دارد که البته آنها راهگشا هم هستند. از ویژگی‌های جامعه مدرن هم به عقلانیت و قانون اشاره کرد. جامعه در حال گذار جامعه‌ای است که از وضعیت سنتی خودش خارج می‌شود ولی هنوز به وضعیت مدرن نرسیده است. در این جامعه وضعیتی ناپهنجاری می‌بینید مثلاً وقتی یک سخنرانی انجام می‌گیرد یک عده کف می‌زنند، یک عده صلوات می‌فرستند، یک عده نه صلوات می‌فرستند و نه کف می‌زنند و یک عده هم صلوات می‌فرستند و هم کف می‌زنند. این جامعه، جامعه‌ای است که دچار نوعی ناپهنجاری شده است که نمی‌دانند در کجا قرار دارد. کسی به اسم «لرنر» قبل از انقلاب شش کشور در خاورمیانه را مورد مطالعه قرار داده است. ترکیه، ایران، اردن، مصر، سوریه و لبنان. این جوامع چگونه مدرن می‌شوند؟ چه نوسازی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی رخ می‌دهد؟ و ... و در نهایت طبقه بندی کرده و گفته است چهار عامل باعث می‌شود تغییر در یک جامعه رخ بدهد. عامل اول رشد شهرنشینی است و جامعه‌ای که بیش از ۲۵ درصدش در شهرهای بالای پنجاه هزار نفر ساکن بشوند این جامعه، به سرعت به سمت مدرن شدن پیش می‌رود. جامعه ایران قبل از انقلاب جامعه‌ای با اکثریت روستایی است ولی امروز نزدیک به هفتاد درصد جامعه شهری است یعنی ظرف سی و پنج سال از یک جامعه روستایی به یک جامعه شهری تبدیل شده‌ایم. پس عامل اول تحرک، نوسازی و تغییرات و تحولات اجتماعی و فرهنگی در جامعه ما رخ داده است. عامل دوم را می‌گویند وقتی شهرنشینی بالا رفت میزان سواد بالا می‌رود. امروزه در کشور پنج میلیون دانشجو داریم و تقریباً در هر خانواده یک دانشجو وجود دارد. وقتی که سطح سواد جامعه بالا رفت عامل سوم مهم می‌شود؛ عامل

سوم استفاده از رسانه‌ها اعم از رادیو، تلویزیون و در حال حاضر شبکه‌های مجازی، تلفن هوشمند و ... است. بر طبق یک آمار، استفاده از تلفن هوشمند از سال ۹۱ تا حال ۹ برابر شده است. تلفن هوشمند یعنی هر چیزی در دنیا محو می‌شود. عامل چهارم تغییر را بالا رفتن سطح مشارکت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌داند. یعنی اینکه افراد نسبت به سرنوشتشان حساس باشند. پیدا کردن کار، شرکت در انتخابات و... این مسأله مهمی است که انواع مشارکت چگونه است و بازخوردش هم بحث مستقلاً را می‌طلبد. «لرنر» می‌گوید اینها عامل تغییر است. این عامل تغییر چه کار می‌کند؟ عامل تغییر در جامعه نیازهای جدیدی وجود می‌آورد. حال اگر امکان برآوردن این نیازهای جدید وجود داشته باشد یا اینکه جامعه بدانند چطور به این نیازها برسد، نوسازی در آن جامعه با حرکتی آرام و متوازن پیش می‌رود ولی اگر سطح نیازها و توقعات که بالا می‌رود امکان برآورده شدنش وجود نداشته باشد، میزان توقعات فزاینده به انقلاب سرخوردگی‌های فزاینده منجر می‌شود و جامعه گرفتار آسیب‌های شدید می‌شود و اختلالات در جامعه به وجود می‌آورد. خوب راه حل در اینجا چه چیزی است؟ راهبردی که در اینجا وجود دارد این است که نخبگان، سیاستمداران و کارگزاران جامعه را هر چه بیشتر توانمند کنند و نهادهای مدنی در آن قوی تر شود یا گفتگو در آن امکان پذیرتر شود، دیوارهای نفرت و فاصله کوتاه تر بشود و به جامعه یاد دهند چگونه به نیازهای خود دست پیدا کنند. امروزه تحقیقات نشان می‌دهد جامعه ایران با سه راهبرد روبرو است. یک نظر؛ طرفدار نوگرایی رادیکالیستی و افراطی و در پی تغییر تند اوضاع سیاسی و اجتماعی است. این یک نظر حداقلی است و اکثریت جامعه ایران چنین چیزی را نمی‌خواهند. نظر دیگر؛ این است که جامعه باید خودش را متناسب با امکانات و وضعیت‌هایی که وجود دارد هماهنگ کند. به عبارت دیگر با توجه به امکانات موجود، برای شغل، کار، سیاست، فرهنگ، علم و ... را سیاست‌گذاری کند. این یعنی یک حرکت محافظه کارانه و به اصطلاح خواستار تحول نبودن. این نظر هم در حداقل است. نظر سوم؛ که بدنه کلی جامعه ایران در همین انتخابات اخیر سال ۱۳۹۲ آن‌را تایید کرد، خواستار نوعی اصلاح وضع موجود نه به دنبال به هم ریختن وضع موجود است. به عبارت دیگر جامعه از این نظر به سمت نوعی عقلانیت و تأمل و بازاندیشی کشیده شده است. این جامعه، جامعه قدیم نیست. در این جامعه جوانان، زنان، تحصیل کرده‌ها و... خواسته‌های متفاوتی دارند. باید این خواسته‌ها را دید و به رسمیت شناخت و متناسب با آن نوعی بازسازی و اصلاح انجام داد. این همان چیزی است که در وجه دینی و فقهی، از آن تحت عنوان شرایط زمان و مکان در اندیشه امام و تحت عنوان مقتضیات زمان و مکان در اندیشه شهید مطهری نام برده می‌شود. بنابراین باید ببینیم صورت مسأله چیست؟ جامعه ما در چه وضعیتی است؟ چه فرصت‌هایی دارد؟ چه تهدیدهایی دارد؟ چطور می‌شود تهدیدها را به فرصت تبدیل کرد؟ و متناسب با واقعیت‌های جدید چگونه انعطاف نشان داد که تغییر درستی باشد.

پرسش: با وجود سرایت آسیب‌های امروز در جامعه ایران از شهرهای بزرگ به دیگر جاها، آیا ما با فروپاشی اجتماعی مواجه هستیم؟

بسیاری از تحقیقاتی که در سطح خرد انجام گرفته است، اغلب طلاق‌هایی که در ایران انجام می‌گیرد به دلیل همین اختلال‌های گفتگویی بین زن و مرد است؛ نه اینکه حرف نمی‌زنند، خیلی هم حرف می‌زنند ولی حرف همدیگر را نمی‌فهمند.

بیرون می‌آید؛ نهادهای فرهنگی ایجاد می‌شود و بعد از آن به سیاست وارد می‌شود. مثلاً اخوان المسلمین اول کارهای خیریه انجام می‌داد، بعد که تفکرش شکل گرفت، وارد سیاست شد. ولی ما وقتی به کار اجتماعی می‌پردازیم که در سیاست شکست خوردیم.

پرسش: مهم ترین دغدغه پس از افت تحصیلی و پژوهش در میان دانشجویان را چه چیزی ارزیابی می‌کنید؟

آن چیزی که ما در دانشگاه الآن می‌بینیم عدم وجود دغدغه در جوانهاست. یعنی اصلاً دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی ندارند که می‌توان به عنوان یک بحران از آن نام برد. یکی از دغدغه‌های آکادمیک خودم مساله جامعه نظاره‌گر است. (من کلمه بحران را خیلی ساده به کار نمی‌برم چون آسیب‌ها تحت شرایطی ممکن است به بحران تبدیل شوند و ممکن هم هست بعد حل بشوند) آسیبی که وجود دارد این است که ما با جامعه نظاره‌گر مواجه هستیم.

با دانشجوی نظاره‌گر هم مواجه هستیم نه با جامعه و دانشگاه کنشگر. یعنی اکثریت، اکثریتی تماشاچی است. مثلاً در پیاده رو دارد می‌رود، یک تصادفی می‌شود؛ ببینید چند نفر به فکر این هستند که این فرد را به بیمارستان برسانند و چقدر به دنبال این هستند که با موبایل عکس بگیرند و مثلاً در اینستاگرام بگذارند. جامعه تماشاچی یا جامعه نظاره‌گر حاصل مجموعه‌ای از عوامل است. عوامل سیاسی، تحولات فناوری، عوامل اجتماعی و ... در آن مؤثر است. هزینه تماشا کردن خیلی کم است ولی هزینه مشارکت کردن بالاست. همان مثالی که زدم، طرف تصادف کرده شما ببریدش بیمارستان. اولین اتفاقی که می‌افتد این است که بازداشت می‌شوید. حکم صادر می‌شود. خانواده اش با شما برخورد می‌کند. دهها مشکل حقوقی و اجتماعی و سیاسی پیش می‌آید. در امور سیاسی هم همین طور است. راه حلش این است که جامعه از طریق نهادهای مدنی توانمند بشود.

یک وقتی من به الجزایر رفته بودم، یکی از متفکرین آنجا که از دوستان مرحوم دکتر شریعتی بود حرف درستی می‌زد. سخنگوی انقلاب الجزایر هم بود. گفت انقلاب ما را خیلی مطالعه بکنید چون مشابهت‌های زیادی بین انقلاب اسلامی و انقلاب الجزایر وجود دارد. می‌گفت ضعیفی که ما داشتیم این است که نتوانستیم انقلاب را به نسل بعد از خودمان منتقل کنیم. دلیلش جالب بود. این بود که زبان نسل انقلاب با زبان نسل بعد از انقلاب متفاوت است. زبان نسل بعد زبان عقلانی است. به عبارتی استدلال و نقد می‌کند. می‌گوید چرا این کار را کردید. چرا جنگ را این طور ادامه دادید. نسل بعد با زبان حماسی نمی‌پذیرد. این است که یک عدم گفتگو و ضعف گفتگو به وجود می‌آید.

نکته اول اینکه بر اساس مشاهدات و جمع‌بندی خودم، آسیب‌های اجتماعی جامعه ایران بسیار زیاد است که از جمله همین آسیب‌ها بالا رفتن نرخ طلاق است و حتی نرخ طلاق در بعضی از شهرهای مذهبی از جمله مشهد با تهران تفاوتی نمی‌کند. نکته دوم معمولاً آسیب‌ها همدیگر باز تولید می‌کنند. شما طلاق را فقط محصول یک اختلال عاطفی نگیرید بلکه در آن عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هم دخیل است. ولی از طرف دیگر من نسبت به بنیان‌های اصلی جامعه ایرانی نگران نیستم به دلیل اینکه در یک ارزیابی کلی نسبت به مسائل ایران، خیلی از چیزها رشد کرده که یکی از این موارد، رشد خانواده مدنی در ایران است که می‌تواند عاملی برای کاهش طلاق باشد. البته بسیاری از این مسائل تحت تأثیر عوامل خاصی تشدید می‌شود ولی بعد از مدتی پایین می‌آید. اینکه آسیب‌های تهران قابل سرایت به شهرهای بزرگ دیگر است، به نظر می‌رسد که حتماً هست. گاهی شهری بعد از دوپست سیصد سال شهر بزرگی می‌شود ولی گاهی خیلی زود بزرگ می‌شود. امروزه سومین شهر بزرگ ایران کرج است که به لحاظ جمعیتی از اصفهان، شیراز و تبریز جلو افتاده است. ببینید وقتی کرج در مدت کوتاهی به شهر سوم ایران تبدیل و به تهران وصل می‌شود، طبیعتاً بسیاری از مشکلات تهران به کرج سرایت می‌کند. ولی خیلی موافق نیستم که به رغم تعدد و تراکم آسیب‌های اجتماعی، فکر کنیم جامعه ایران در معرض نابودی است. بیش از هزار سال پیش هم فردوسی نگران بود:

دریغ است که ایران ویران شود

کنام پلنگان و شیران شود

ولی بعد مغول هم آمد و ایران نابود نشد. در نتیجه معلوم می‌شود چیزهایی برای مقاومت در جامعه ما وجود دارد که از نابودی آن جلوگیری می‌کند. البته این مساله تعدد و تراکم آسیب‌های اجتماعی را باید جدی گرفت. تراکم و تعدد آسیب‌های اجتماعی یعنی اینکه ما با آسیب‌های نوپدید مواجه هستیم. چه زمانی ما با خودکشی استاد دانشگاه مواجه بودیم؟ آن هم استاد مذهبی که سابقه جبهه و جنگ هم دارد. همین پدیده پورشه سواری و ترکیب پورشه سوارها در نظر بگیرید. گزارشی را نیویورک تایمز داده که قیمت پورشه در ایران چهار برابر امریکاست. این پدیده را جز در یک فضای آسیبی نمی‌توان مورد تحلیل قرار داد.

پرسش: فکر نمی‌کنید شبکه‌های اجتماعی و مجازی جایگزین شبکه‌های غیر مجازی و حقیقی شده است؟

بحث من این بود که تحت تأثیر عوامل ارتباطی چه تغییری در ایران رخ داده است. مثلاً وقتی تلفن هوشمند زیاد می‌شود ورود شما به شبکه‌های اجتماعی تسهیل شده و زنان ما هم وارد این شبکه‌ها می‌شوند. اینها همه عامل تغییر است. مسأله‌ای هم که شما اشاره کردید مساله درستی است. من به دوستان دانشجوی گفتم که یک ضعف مهمی در جامعه ما وجود دارد و آن ضعف تجربه یا تحمل تاریخی است. اینکه در واقع انباشت تاریخی اینجا وجود ندارد. به تعبیر آقای دکتر «کاتوزیان» ما گرفتار جامعه کوتاه مدت هستیم. اشکال این جامعه کوتاه مدت این است که تجربه‌ها منتقل نمی‌شود. مسائل مثل یک آونگ از نقطه‌ای که شروع می‌شود به همان نقطه قبلی بر می‌گردد. نکته بسیار مهم داشتن نگاه اجتماعی است. در بسیاری از جوامع توسعه یافته اول جامعه در کار اجتماعی توانا می‌شود، شبکه‌های اجتماعی فعال می‌شوند و بعد از دل این کارهای اجتماعی تفکر

اشاره

دکتر محسن رنانی استاد اقتصاد سیاسی دانشگاه اصفهان در میان جمعی از صاحبان اندیشه از روحانیون و فضایی حوزه قم در محل دفتر مجمع محققین و مدرسین، در گفتاری، به رابطه میان فقه و توسعه پرداخت که در این شماره صفیر حیات منتشر می شود.

عنوان بحث من، «سازگاری فقه و توسعه» است. منظور از فقه، فقه رایج در نظام جمهوری اسلامی و مجموعه فقهایی است که از این ساختار سیاسی حمایت فکری و معنوی می کنند و جمهوری اسلامی به پشتوانه این مجموعه فکری یک نظام قانونی و حقوقی را ایجاد کرده است؛ پس منظور ما فقه به معنای مطلق آن نیست بلکه فقه حاکم جاری، مورد توجه است. ابتدا چند مقدمه را مختصر بیان می کنم: نکته اول اینکه ما سیستم حقوقی را نقد می کنیم نه شخص یا اشخاص خاص را. چه بسا افراد خوبی در یک سیستم بد کنار هم قرار بگیرند و نتایج بدی از همکاری آنها حاصل شود؛ مثلاً یک ساعت طلا که اجزای آن از طلا ساخته شده ممکن است کار نکند. (آنچه که من می گویم



فقه و توسعه



دکتر محسن رنانی
(استاد اقتصاد سیاسی)



ما برای اینکه
سطح خرد را
به سطح کلان ببریم
نیازمند
یک فقه سطح کلان هستیم
که باید اسمش را
فقه اجتماعی بگذاریم.
مسئله خرد را
نمی توان عیناً
به سطح کلان
منتقل کنیم،
بلکه باید در
یک دستگاه تحلیلی دیگری
این کار را انجام دهیم.
فقه باید برای استخراج
احکام کلان، دستگاه
تحلیلی اش را عوض کند،
یک سری قواعد
جدید ایجاد نماید
تا بتواند اصولی
برای سطح کلان
طراحی کند.
باز هم تکرار می‌کنم، برخی
فقیهانی که
در مصدر سیاست ایران
قرار گرفته
دچار خطای
ترکیب هستند.
معمولاً به همان
شیوه‌ای که در
مواعظ شخصی و
جمع‌های محدود
برخورد می‌کنند
در سطح کلانی مانند
نماز جمعه هم
به آن شیوه
بحث می‌کنند.



اقتصاد مطرح شد و باعث تجزیه علم اقتصاد به دو شعبه خرد و کلان شد. آنان گفتند: نمی‌توان با همان لوازم، مقدمات و مفروضات تحلیل خرد به قصد تبیین رفتار افراد، رفتار خانواده‌ها، یک سرمایه‌گذار، یک خریدار، یک فروشنده و ... رفتار کلان را تحلیل کرد. در حالی که این امور متفاوت، و تحلیل آن هم متفاوت است.

اصطلاحی فنی را به نام «معمای خفت» استفاده می‌کنند که نشان می‌دهد مفهوم خطای ترکیب چیست. به عنوان مثال اگر من به عنوان یک انسان تصمیم بگیرم پولم را خرج نکرده و پس‌اندازم را دو برابر کنم؛ آخر سال ثروتم دو برابر می‌شود و در سطح خرد موفق بوده‌ام اما اگر همه مردم یک جامعه در یک سال تصمیم بگیرند پس‌اندازشان را بالا ببرند و مصرفشان را کم کنند آخر سال همه آنها فقیر می‌شوند. اگر پس‌انداز برای یک فرد خوب است؛ الزاماً برای کل جامعه خوب نیست. اگر می‌خواهیم ثروت جامعه بالا برود من باید بیشتر خرید کنم و خرید در جامعه رواج بیشتری پیدا کند تا اینکه دوباره از من بیشتر بخرند و تولید و سودم بالاتر برود. بنابراین برای اینکه سود جامعه بالا برود ما باید بیشتر بخریم و کمتر پس‌انداز کنیم ولی برای اینکه فرد ثروتمند شود باید بیشتر پس‌انداز کند. پس قاعده پس‌انداز برای فرد مثبت، ولی برای جامعه منفی است. حالا یک روحانی که در موضع خرد قرار دارد، موعظه می‌کند و باید برای مردم از پیامبر(ص) و ائمه(ع) در امور معنوی سخن بگوید، از عدم اسراف و تبذیر بگوید ولی وقتی رئیس جمهور می‌شود، باید در امور کلان جامعه وارد شود و مثلاً بگوید بخرید، مصرف کنید، یخچالتان اگر پنج سال کار کرد آن را عوض کنید و ... زیرا اقتصاد با افزایش خرید رونق پیدا می‌کند که در نتیجه در دو سطح متفاوت قرار می‌گیرد. این خطای ترکیب است یعنی نمی‌توان احکام مربوط به سطح خرد را به سطح کلان تعمیم داد.

در حدّ یک نظریه است که هنوز ورزیده نشده است.) بحث دیگر اینکه: فقه یک سیستم پویا و زنده است؛ گفتیم سیستم‌ها نه طبقه دارند و سیستم‌های اجتماعی در طبقه هشتم قرار دارند. نظام فکری هم یک سیستم زنده محسوب می‌شود. هر چیزی که دو عضو داشته باشد زنده است؛ نظام فقهی هم یک نظام زنده است. نمی‌توان تنها به کتاب‌های فقهی اشاره کرد و گفت این فقه و نظام فقهی ماست؛ نمی‌توان به علما اشاره کرد و گفت اینها فقه ما هستند، فقه مجموعه‌ای از آن کتاب‌ها به اضافه آدم‌ها و به اضافه مناسبات بین آنها و هنجارها و عادات رفتاری و نظامات فکری که حتی پشت ذهنشان است، می‌باشد. ما با یک سری پیش فرض‌هایی وارد کتاب‌ها می‌شویم، که همه اینها با هم مجموعه نظام فقهی را تشکیل می‌دهند. بنابراین ما سیستمی را ارزیابی می‌کنیم که انتظار داریم پویا باشد. تمام سیستم‌های زنده پویا هستند؛ پویا یعنی اینکه خودشان را نسبت به تحولات بیرون اصلاح می‌کنند؛ هر سیستم زنده‌ای که بخواهد دوام بیاورد باید خودش را دائماً نسبت به تحولات بیرون اصلاح کند مثلاً بدن انسان وقتی هوا گرم می‌شود عرق می‌کند و در زمان سردی هوا به صورت دیگری واکنش نشان می‌دهد؛ بدن انسان دائماً با بیرون تعامل می‌کند تا بتواند پایدار بماند. نظام فقهی هم به عنوان یک نظام زنده اگر بخواهد تاریخ‌دار بماند باید پویایی خودش را حفظ کند. یک فرض این است، فقهایی که در این نظام فقهی حضور دارند حقیقتاً و مخلصانه دغدغه حراست از این نظام را دارند. فرض دیگر اینکه نظام سیاسی ما خواهان توسعه است. می‌خواهد به توسعه مرسوم که همه دنیا به سمت آن رفته‌اند یعنی تقویت نهادهای مدنی، گسترش آزادی‌های اجتماعی، توسعه اقتصادی، رفاه و ... دست پیدا کند و اگر این پیش فرض‌ها نباشد دیگر جای بحثی وجود نخواهد داشت. در اینجا سوال این است اگر جمهوری اسلامی قصد حرکت به سمت توسعه مرسوم را دارد؛ آیا این چهارچوب حقوقی می‌تواند از آن حمایت کند؟

بعد از این مقدمات و مفروضات، محور اول بحث را شروع می‌کنیم و آن تبیین فضای ترکیب است. به این بیان که روحانیان عموماً وقتی مدیریت کلان اجتماعی را در دست می‌گیرند دچار خطای ترکیب می‌شوند؛ تا زمانی که در حوزه فردی از فقه برای هدایت افراد و کمک به آنان در مسیر تعالی اخلاقی، روحی و اجتماعی استفاده می‌شود، مشکلی وجود ندارد؛ ولی به محض اینکه در منصب مدیریت اجتماعی قرار می‌گیرند دچار خطای ترکیب می‌شوند. خطای ترکیب وقتی روی می‌دهد که تمثیل از ذهن روی زمین می‌آید و می‌خواهیم در عالم واقع آن را اجرا کنیم. شاید اقتصاددان‌ها جزء اولین اندیشمندان علوم اجتماعی بودند که بحث خطای ترکیب را پیش کشیدند. این بحث صد سال پیش در

اگر ما بخواهیم به سمت توسعه برویم، یا جمهوری اسلامی باید فقه اجتماعی خودش را طراحی کند - اگر مسیری که حضرت امام خمینی طراحی کردند در راه درستی می افتاد و از آن سوءاستفاده نمی شد شاید می توانستیم فقه اجتماعی را ترسیم کنیم، یا اینکه حوزه علمیه وارد این بحث شود؛ در غیر این صورت خلط این دو سطح باعث پرهزینه شدن سیاستگزاری ها و تکرار تجربه های گذشته می شود.

مثال دیگری بزنم؛ در سطح خرد اگر معتادی خواستگاری خواهر ما بیاید جواب ما منفی است. این حکم در سطح خرد اخلاقی است و می توان به بقیه هم توصیه کرد. اما وقتی من در سطح یک مقام سیاسی رسمی قانونی تصویب کنم که هیچ کس حق ندارد با معتادان ازدواج کند یک مشکل به مشکلات معتادان اضافه کرده ام. پس یک ارزش، اگر در سطح خرد حسنه است الزاماً در سطح کلان هم نمی تواند حسنه باشد بلکه به سیئه تبدیل می شود. مثال دیگر؛ روش های تشویق به نماز خواندن یک حسنه در سطح خرد است؛ اما وقتی در سطح کلان می آید اگر حاکم و دولتی بخواهد با همان شیوه های سطح خرد، نماز را ترویج دهد به کاهش آن منجر می شود بنابراین مدیریت سطح کلان، ابزارهای متفاوتی می خواهد.

مشکل این است؛ برخی فقهای که در سطح کلان قرار گرفتند نگاهشان به جامعه نگاه خرد محور است. در حالی که در سطح کلان شما باید کلان محور، تحقیق کنید که دچار خطای ترکیب نشوید. چرا این طور است؟ برای این که فقه علم خرد و در سطح خرد است. مثل حقوق که می گوید اگر فردی دزدی کرد فلان مجازات در انتظارش است. فقه هم می گوید اگر شما مثلاً در نماز شک کردید باید این کار را بکنید؛ اما هیچ موقع نمی گوید اگر همه با هم شک کردند چه کار کنیم؟ یا اگر همه با هم گناهی را انجام دادند فلان حکم را برای همه اجرا کنی شما بخواهید حکمی را که برای سطح خرد است برای همه اجرا کنید نتیجه معکوس می گیرید.

ما برای اینکه سطح خرد را به سطح کلان ببریم نیازمند یک فقه سطح کلان هستیم که باید اسمش را فقه اجتماعی بگذاریم. مسئله خرد را نمی توان عیناً به سطح کلان منتقل کنیم، بلکه باید در یک دستگاه تحلیلی دیگری این کار را انجام دهیم. فقه باید برای استخراج احکام کلان، دستگاه تحلیلی اش را عوض کند، یک سری قواعد جدید ایجاد نماید تا بتواند اصولی برای سطح کلان طراحی کند. باز هم تکرار می کنم، برخی فقیهانی که در مصدر سیاست ایران قرار گرفته دچار خطای ترکیب هستند. معمولاً به همان شیوه ای که در مواعظ شخصی و جمع های محدود برخورد می کنند در سطح کلانی مانند نماز جمعه هم به آن شیوه بحث می کنند. متد وعظ در نماز جمعه - که برد ملی دارد - باید با وعظ در مسجد محلی یا وعظ در خانواده متفاوت باشد. یکی از مواردی که فقیهان حاکم تلاش کردند راهکاری کلان برایش

پیدا کنند، موضوع بهره و ربا بود؛ در این موضوع تلاش شد تا مبانی تحلیلی دیگری برایش پیدا کرده و در سطح کلان آن را حل نمایند، در حالی که بهره و ربا در سطح فردی و خرد حرام است. اما وقتی شما سیاستگذار می شوید اگر بخواهید بهره را از اقتصاد حذف کنید گردش کار را در اقتصاد می بندید. بر این اساس، باید ساز و کاری طراحی شود تا آن کسی که می خواهد و می تواند حکم تغییر را در زندگی شخصی اش اجرا کند و آلوده نشود و آن کسی هم که می خواهد سرمایه گذاری کند و اقتصاد را جلو ببرد؛ بتواند، و فقه پویا باید این تعارض را حل کند. باید در سطح کلان طوری طراحی کنیم که راه هم برای فرد متشرع باز باشد و هم آن که می خواهد سرمایه گذاری کند، راه را پیدا کند اعم از اینکه متشرع باشد یا نه.

یکی از اهل سنت می گفت علت این که مناطق سنی نشین توسعه اقتصادی پیدا نمی کنند عدم تمایل به سرمایه گذاری از سوی خود اهل سنت است. از بخش های مرکزی کشور هم کسی آنجا سرمایه گذاری نمی کند؛ دولت هم خیلی طی این سی سال در آن مناطق توجه به توسعه نداشته است، اگر چه سرمایه گذاری هم کرده است ولی خیلی کار نشده است. گفته شد که خود اهل تسنن هم سرمایه گذاری نکرده اند چون سرمایه گذاری مؤثر، نیاز به سرمایه های کلان دارد و سرمایه های کلان در اختیار بانک است و باید وام بگیرند ولی به خاطر همین مسائل شرعی سنی ها از بانک وام نمی گیرند. یکی از روحانیون اهل سنت می گفت من به عربستان و بحرین رفته ام و مجوز گرفته ام که اگر وام به قصد تولید، اشتغال و رفع بیکاری جوانان مسلمان باشد، اشکالی ندارد و دنبال این بود که وام بگیرد و گاوداری ده هزار رأسی راه بیندازد تا بقیه جرأت پیدا کنند. البته این راه حل های فردی خیلی دیر جواب می دهد باید یک سیستم فکری طراحی شود تا به صورت سیستماتیک به تفکیک مسائل سطح خرد و کلان پردازد. گفته شد که نظام جمهوری اسلامی این سیستم فکری را طراحی نکرده است و ساختار فعلی حوزه هم به نظر می رسد که پویایی لازم را برای حل این مسأله در حال حاضر ندارد. اگر ما بخواهیم به سمت توسعه برویم، یا جمهوری اسلامی باید فقه اجتماعی خودش را طراحی کند - اگر مسیری که حضرت امام خمینی طراحی کردند در راه درستی می افتاد و از آن سوءاستفاده نمی شد شاید می توانستیم فقه اجتماعی را ترسیم کنیم، یا اینکه حوزه علمیه وارد این بحث شود؛ در غیر این صورت خلط این دو سطح باعث پرهزینه شدن سیاستگزاری ها و تکرار تجربه های گذشته می شود.



گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با آیت الله العظمی صانعی در دهه ۸۰

[ازدواج مجدد]

یکی از نظرات شما در مورد ازدواج مجدد بود، در این خصوص توضیح دهید؟
بر طبق قانون مدنی چنانچه مرد توانایی و تمکن مالی داشته باشد می‌تواند همسر دوم نیز اختیار کند. بنده حدود چهار سال قبل در مورد این موضوع بحث و بررسی انجام دادم و نظر خود را بیان نمودم که اگر مرد در صورت تمکن مالی بخواهد همسر دوم انتخاب کند، بایستی رضایت همسر اول را جلب کند و چنانچه ازدواج مجدد او باعث آزار و اذیت زن اول گردد، این ازدواج او جرم و گناه محسوب می‌شود و حرام است و باطل و نادرست نیز هست، از نظر حقوقی نیز باید رضایت همسر اول را کسب کند و بدون جلب رضایت او، ازدواج دوم نادرست است.



در صورتی که دادگاه تشخیص بدهد، آیا کفایت می‌کند؟

خیر، دادگاه نمی‌تواند تشخیص بدهد، مرد باید رضایت همسر اول خود را جلب کند و اگر زن حاضر به این کار نیست و رضایت نمی‌دهد، چنانچه مرد در زندگی زناشویی خود مشکلاتی دارد باید تمام مهریه زن را به طور یکجا به زن بدهد و او را طلاق بدهد و سپس زن دیگری انتخاب کند، یا اینکه با یکدیگر توافق کنند و به گونه‌ای رضایت او را جلب نمایند و بعد همسر دوم انتخاب کند. دلایل و استدلال بنده نسبت به این حکمی که بیان کردم استناد به آیات قرآن است.

۱- خداوند در قرآن خطاب به زنان و مردان دستور می‌دهد: «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء/۱۹)، با همسرانتان به خوبی رفتار کنید، این حکم هم به زن و هم به مرد خطاب می‌کند، هر دو باید با همدیگر روابط خوبی داشته باشند. بنابراین اگر اقدام مرد به ازدواج مجدد منجر به آزار و اذیت زن اول شود و موقعیت خانوادگی و اجتماعی وی را خدشه دار کند به گونه‌ای که ممکن است اقدام به خودکشی کند، آیا این برخورد، معاشرت با خوبی است یا معاشرت با منکر و زشتی است و حسب منطق قرآن جرم و گناه محسوب می‌شود و حرام خواهد بود؟! نکته جالب توجه در این خصوص اینکه معاشرت به معروف درباره حقوق زنان دوازده مرتبه در قرآن تکرار شده است. جامعه بشری هنوز نتوانسته بر طبق منطق قرآن در جهت احقاق حقوق اجتماعی زنان حرکت کند و نیاز به گذشت زمان هست.

۲- خداوند در قرآن می‌فرماید: «مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

أزواجاً لِيَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» (روم/۲۱)، از آیات الهی این است که برای شما از خودتان همسران را آفریدیم تا بدان آرامش یابید و بین شما مودت و دوستی برقرار کرد. قرآن اساس ازدواج را مودت و دوستی می‌داند، از نظر نظام آفرینش بین زن و مرد باید دوستی و مودت برقرار باشد تا وسیله آرامش یکدیگر باشند. وقتی خداوند فلسفه ازدواج و اساس زندگی مشترک بین زن و مرد را دوستی و آرامش می‌داند، آیا اجازه می‌دهد که مرد با انتخاب همسر دوم زمینه این مودت و دوستی و آرامش را از بین ببرد. بنابراین به نظر بنده این نوع قانونگذاری با هدف و فلسفه آفرینش و تشکیل خانواده با یکدیگر همخوانی و مطابقت ندارند.

در بین عالمان دینی آیا این نظر وجود دارد که رضایت زن اول مهم نیست و در هر شرایطی مرد مجاز به ازدواج مجدد باشد؟

در فتاوی‌ای تعدادی از آقایان علما این نظر وجود دارد و برداشت آنان این گونه است، ولی به اشکالاتی که مطرح می‌شود توجه نشده است، مبانی فقهی بنده این است که مرد در صورت داشتن همسر برای ازدواج مجدد؛ اعم از دایم و موقت، باید از همسر اول خود کسب رضایت کند و به دو آیه از قرآن استناد داشته‌م و روایاتی نیز در این زمینه وجود دارد، چه دیگران به آن اشاره کنند یا نکنند. نکته جالب توجه این است که در قانون حمایت از خانواده ایران که قبل از انقلاب تدوین شده بود مسئله جلب رضایت زن برای ازدواج دوم مطرح شده است. به طور کلی در مباحث علمی نمی‌توان تابع نظر دیگران بود و برداشت فقها از ادله و براهین

است شخصی در یک شرایط خاصی قرار گیرد و برای اطفای غریزه جنسی دو راه دارد یا باید با انجام عمل منافی عفت و ارتکاب جرم و گناه این کار را انجام دهد یا اینکه بر طبق قانون اسلامی و عنوان حقوقی اقدام کند، آنچه مسلم است اگر انسان با عمل منافی عفت به اطفای غریزه جنسی اقدام کند، روح و روان او به گناه آلوده می‌شود و در جامعه به عنوان انسانی مجرم و گناهکار به حساب می‌آید و فضایل انسانی و اخلاقی او لکه‌دار می‌شود، اما قوانین اسلام برای همین انسانی که در شرایط خاص قرار گرفته است یک راه حل و راهکار حقوقی و قانونی قرار داده است و این نوع عقد ازدواج موقت اشکالی ندارد، منتها نباید به نحوی در مورد آن تبلیغ کنند که جانشین ازدواج دائم گردد و یا به عنوان وسیله عیاشی و خوشگذرانی برای افراد هوسران درآید.

اگر ممکن است استناد قرآنی در مورد ازدواج موقت را بیان فرماید؟

مفاد آیه شریفه که می‌فرماید: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (نساء/۲۴)، در باره اجرت در مورد عقد متعه است، وگرنه در عقد دائم از نحلّه و بخشش سخن به میان آمده است. از نظر مبنایی، ما به این آیه استناد می‌کنیم. نکته مهم این است که اصل تشریح و جواز، چه در قرآن باشد و چه نباشد، اشکال حقوقی ندارد. فرض کنیم در قرآن نباشد و از لابه‌لای قوانین این قانون را استدلال کنیم، چه اشکال حقوقی به این نوع عقد ازدواج وارد هست تا بنده به آن اشکال پاسخ بدهم؟!

ولی ممکن است شخص دیگری به یک نوع دیگری از آن برداشت کند و تعبیر متفاوتی ارائه دهد؟

درست است و ممکن است، همان طور که عالمان اهل سنت نوع دیگری تعبیر کرده‌اند، چون معنای آیه را به نحو دیگری بیان می‌کنند، ولی به این برداشت آنان موارد اشکال زیادی وارد هست، آنها معتقدند مرد می‌تواند همسر دوم، سوم و چهارم را نیز به طور دائم اختیار کند، اما عقد موقت به این شکل را قبول ندارند.

آیا تاکنون کسی فتوا داده است که

که مآخذ احکام هستند، آزاد است و این به خاطر باز بودن باب اجتهاد در مذهب شیعه است، و اگر کسی امروز به نظریات بنده اشکال کند، حاضرم به اشکال جواب بدهم.

[ازدواج موقت]

نظر شما درباره ازدواج موقت چیست؟

به نظر بنده پایه، اساس و شالوده زندگی زناشویی بر ازدواج دائم استوار است، چون ازدواج موقت بر حسب شرایط خاص و ضروری وضع شده است و یک ازدواج رسمی نیست، یعنی مرد به منطقه‌ای سفر کرده و مجبور است مدتی از همسرش دور باشد و ممکن است به خاطر این وضعیت، خدای ناخواسته به گناه بیفتد، در این صورت می‌تواند به عنوان یک شرایط خاص و ضروری که در آن قرار گرفته برای یک مدت کوتاه ازدواج کند، یا در زمان‌های گذشته به هنگام جنگ‌ها، سربازانی که به میدان جنگ می‌رفتند و از همسر خود دور بودند برای اطفای غریزه جنسی می‌توانستند برای مدت کوتاهی ازدواج موقت داشته باشند، وگرنه اصل و اساس زندگی بر ازدواج دائم است که دارای حقوق زیادی است. بنابراین کسانی که همسر آنان در اختیارشان است و با یکدیگر مشکلی ندارند نمی‌توانند به دنبال ازدواج موقت باشند، خصوصاً اگر همسر آنان متوجه شود و موجب آزار و اذیت او گردد این کار نادرست و باطل است، در حقیقت اگر کسی بخواهد ازدواج موقت کند باز هم باید رضایت همسر اول خود را جلب کند و اگر موفق به جلب رضایت نشود و این کار موجب آزار و اذیت او گردد، باید بر طبق همان شرطی که گفته شد مهریه همسرش را به طور یکجا پرداخت کند و بعد اگر خواست به ازدواج موقت بپردازد.

به نظر جناب‌عالی آیا زنی هست که از این کار همسرش خوشحال بشود؟ طبیعی است که هر زنی از این موضوع ناراحت می‌شود.

همان طور که توضیح دادم -چه در ازدواج دائم و چه موقت- چنانچه مرد بخواهد علی‌رغم داشتن همسر، ازدواج مجدد کند و همسر اول او ناراحت می‌شود و راضی نیست، مرد حق ندارد ازدواج کند. حالا اگر موردی پیدا شود که زن احساس ناراضی و ناراحتی نمی‌کند، فرضاً زن بخاطر بیماری یا مشکلی که دارد، صاحب فرزند نمی‌شود و می‌داند همسر او علاقه‌مند به داشتن فرزند است، لذا موافقت می‌کند همسر او با ازدواج مجدد صاحب فرزند شود، اینها مواردی است که زن و شوهر با یکدیگر توافق می‌کنند و زن اذیت نمی‌شود، ولی اگر در شرایط زندگی عادی مرد بخواهد به هر دلیل دوباره ازدواج کند باید رضایت همسر اول خود را جلب کند، صرفاً داشتن تمکن مالی شرط نیست، در مورد ازدواج موقت نیز این حکم جاری خواهد بود، مگر آنکه در مورد ازدواج موقت همسر اول متوجه نشود ولی اگر در این مورد هم ناراضی داشته باشد، کار باطل و نادرستی است، خصوصاً اینکه ازدواج موقت برای یک شرایط خاص و ضروری وضع شده است.

آیا ازدواج موقت بر اساس قوانین اسلامی است و استناد قرآنی دارد؟ ازدواج موقت، برطبق قوانین اسلام و قانونی است، ولی برای یک شرایط خاص زمانی و ضروری وضع گردیده است. به هر حال ممکن



چه در ازدواج دائم و چه موقت - چنانچه مرد بخواهد علی‌رغم داشتن همسر، ازدواج مجدد کند و همسر اول او ناراحت می‌شود و راضی نیست، مرد حق ندارد ازدواج کند. حالا اگر موردی پیدا شود که زن احساس ناراضی و ناراحتی نمی‌کند، فرضاً زن بخاطر بیماری یا مشکلی که دارد صاحب فرزند نمی‌شود و می‌داند همسر او علاقه‌مند به داشتن فرزند است، لذا موافقت می‌کند همسر او با ازدواج مجدد صاحب فرزند شود، اینها مواردی است که زن و شوهر با یکدیگر توافق می‌کنند و زن اذیت نمی‌شود، ولی اگر در شرایط زندگی عادی مرد بخواهد به هر دلیل دوباره ازدواج کند باید رضایت همسر اول خود را جلب کند، صرفاً داشتن تمکن مالی شرط نیست.



اگر کسی بخواهد ازدواج موقت کند باز هم باید رضایت همسر اول خود را جلب کند و اگر موفق به جلب رضایت نشود و این کار موجب آزار و اذیت او گردد، باید بر طبق همان شرطی که گفته شد مهریه همسرش را به طور یکجا پرداخت کند و بعد اگر خواست به ازدواج موقت بپردازد.

می‌توان زن موقت گرفت و بگویند به این قیوداتی که شما اشاره کردید نیاز نیست؟

اصل عقد موقت، از بدیهیات فقه شیعه است.

جوانان امیال جنسی بالایی دارند و به هر حال شاید شرایط ازدواج را نداشته باشند، آیا به عنوان یک راه حل اجتماعی می‌توانند از این طریق گزینه جنسی‌شان را ارضا کنند، ضمن اینکه با عقاید و باورهای مذهبی‌شان تضاد نداشته باشند؟

بنای اسلام و قانون خانواده حمایت از ازدواج دائم و تشکیل بنیان خانواده و زندگی مشترک زناشویی است که ضمن آنکه بین زن و شوهر مودت و دوستی و علاقه حاکم می‌شود و به وسیله یکدیگر آرامش پیدا می‌کنند و از طریق کانون زندگی اجتماعی تولید مثل و استمرار نسل و حیات بشر نیز ادامه می‌یابد و تمام حقوق مربوط به زوجین در این ارتباط وضع شده است، تمام مسئولین و دست‌اندرکاران امور اجرایی و نمایندگان محترم مردم در مجلس شورای اسلامی باید سعی و تلاش خود را معطوف به این موضوع داشته باشند که جوانان عزیز بر طبق سنت نبوی ازدواج دائم داشته باشند تا فلسفه خلقت

و آفرینش تحقق پیدا کند و در سایه زندگی مشترک زناشویی تمام حقوق زوجین تأمین گردد، وگرنه در سوالات قبل در مورد ازدواج موقت عرض کردم برای شرایط خاص و ضروری وضع شده است و نباید طرز تلقی مسئولین و کارشناسان و متخصصان به این نحو باشد که ازدواج موقت می‌تواند جانشین ازدواج دائم شود، این راه حل نه تنها مشکلات جوانان را حل نمی‌کند بلکه در دراز مدت کانون زندگی اجتماعی و بنیان خانواده را نیز سست و متزلزل خواهد کرد. به نظر بنده افرادی که چنین پیشنهاد و راه حلی را برای برطرف شدن مفاسد اجتماعی در جامعه ارائه می‌دهند به ابعاد و جوانب مختلف این موضوع فکر نمی‌کنند. چون یکی از تبعات منفی این راه حل آن است که بعد از مدتی دیگر جوانان به فکر ازدواج دائم و تشکیل خانواده و زندگی مشترک نمی‌افتند و اعتماد خانواده‌ها نسبت به یکدیگر کم می‌شود و سلب اعتماد و اطمینان افراد به همسرانشان و یا فرزندان‌شان در آینده به یکی از معضلات جامعه تبدیل می‌شود، به گونه‌ای که برای تبعات منفی این پدیده مجدداً باید به دنبال راهکار و راه حل قانونی باشیم. لذا اگر قدرتمندان سیاسی و دولتمردان برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده و منطقی در امر تجارت، بازرگانی و توسعه اقتصادی داشته باشند با توجه به منابع عظیم ثروت و ذخایر طبیعی که کشور ما از آن برخوردار است و تهیه مسکن مناسب و ایجاد فرصت شغلی برای جوانان تلاش کنند این جمعیت فعال در جامعه به ازدواج دائم ترغیب شوند و ضمن برخورداری از آرامش و مودت و دوستی در کانون خانواده بتوانند سلامت و تندرستی و شادابی خود را حفظ کنند تا نیروی خلاق جوان بتوانند در سازندگی کشور در

ابعاد مختلف سهیم باشند. وقتی ما به گذشته نگاه می‌کنیم در طول دوران نسبتاً طولانی بدون پرداختن به موضوع ازدواج موقت، جوانان در این کشور ازدواج نموده‌اند و تشکیل خانواده دادند و استمرار نسل نیز تحقق یافت. بنابراین برای یافتن یک راه حل مناسب دولتمردان و دست‌اندرکاران امور اجرایی باید به سهم خود زمینه‌های فعالیتهای اقتصادی و بازرگانی و تولیدی، امکان فرصت شغلی و کسب درآمد را برای جوانان فراهم کنند و مشکلات تأمین مسکن مناسب را در کشور با برنامه‌ریزی دقیق حل نمایند و خانواده‌ها نیز کمک کنند تا جوانان‌شان در امر ازدواج و تشکیل خانواده موفق شوند.

در مورد دوشیزگانی که به سن ازدواج می‌رسند ولی فرصت ازدواج پیدا نمی‌کنند، چه راه حلی وجود دارد؟

در پاسخ سؤال قبل توضیح دادم قدرتمندان سیاسی و دولتمردان و نمایندگان مجلس باید با هم‌فکری و هم‌اندیشی راه‌هایی را جستجو کنند تا وضعیت اقتصادی و تولید و فعالیت‌های تجاری رونق یابد. وقتی شخصی امکان یافتن شغل مناسب و کسب درآمد داشت می‌تواند با کمک خانواده برای تشکیل خانواده اقدام کند، گام بعدی که با حمایت دولت می‌تواند عملی بشود تلاش منطقی و حساب شده برای تأمین مسکن در جامعه است تا مشکل بزرگ جوانان در راه ازدواج و تشکیل کانون خانواده برطرف گردد. راه حل اجتماعی و قانونی در کشور تنها پرداختن به موضوع ازدواج موقت نیست که آن را در جامعه ترویج کنیم، چون فلسفه عقد موقت برای یک شرایط خاص و ضروری می‌باشد. برای غیر از آن مشروعیت ندارد، و این خطر و تهدید وجود دارد که شخصی که به ازدواج موقت علاقه‌مند شد دیگر برای ازدواج دائم و تشکیل خانواده اقدام نمی‌کند چون در این مورد باید مسئولیت پذیر باشد، پیامد منفی دیگر آن که اعتماد و اطمینان در خانواده کاهش می‌یابد و تبعات منفی این راه حل بیش از فواید احتمالی آن است. [مصاحبه دیزی آنالیزابت خبرنگار روزنامه الخمین داخ بلات هلند در تاریخ ۱۰/۶/۸۶]

اگر شخصی برای چند ساعت با فردی ازدواج موقت کند چه تفاوتی با رابطه نامشروع دارد؟

رابطه نامشروع به عنوان یک گناه و جرم محسوب می‌شود. اما در ازدواج موقت گرچه بنا به ضرورت وضع شده است، روح و روان شخص به گناه آلوده نمی‌شود و قانون الهی هتک نمی‌شود و اسلام برای آنکه اشخاصی که در شرایط سخت و ضروری قرار می‌گیرند، این ازدواج محدود را قرار داده است، ولی نفقه و ارث ندارد و آثار ازدواج دائم شامل این نوع ازدواج نمی‌شود، ولی تأثیری که این نوع ازدواج در جامعه دارد سبب می‌شود که روح انسان‌ها به قانون شکنی و ارتکاب گناه آلوده نشود. [متن مصاحبه خبرنگار رادیو سوئیس در تاریخ ۲۰/۳/۸۵]



محمدتقی خلجی
(پژوهشگر و محقق دینی)

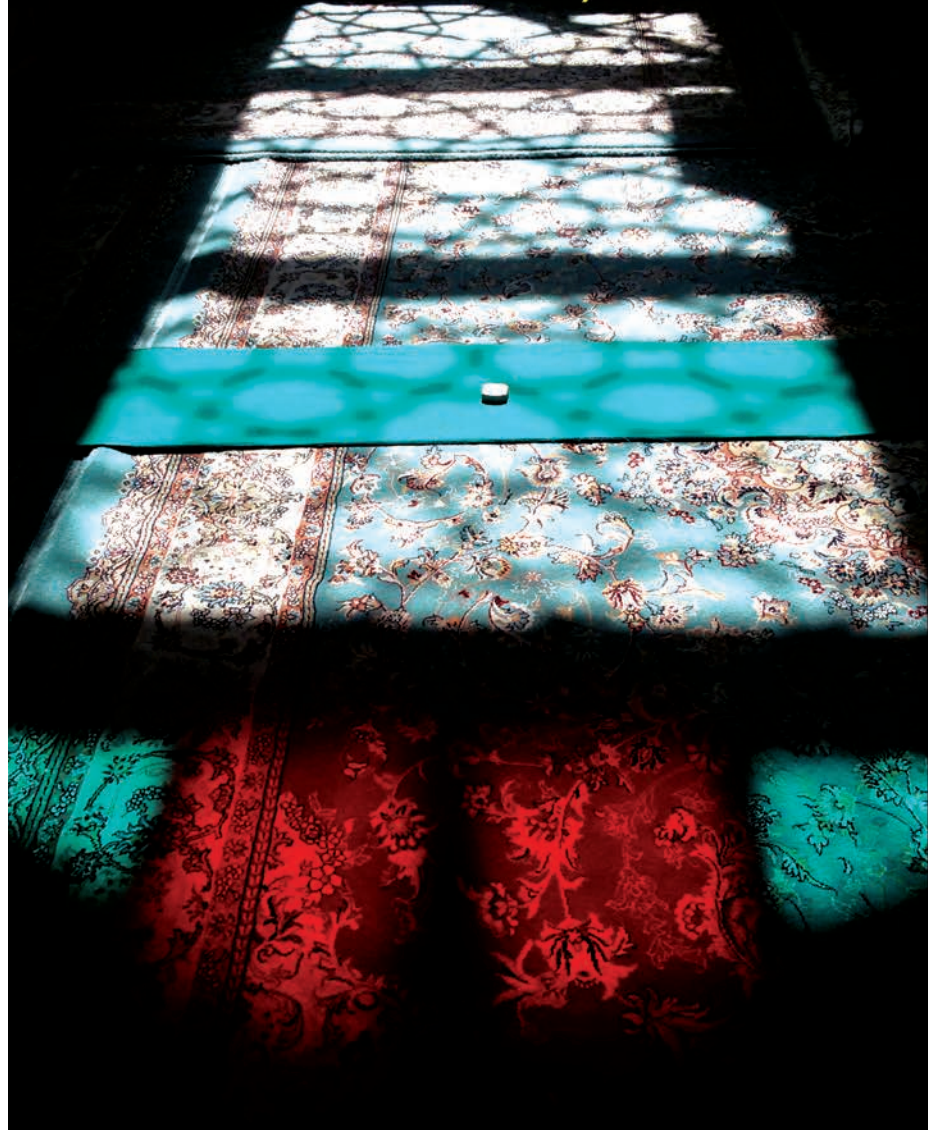
... وَ اجْعَلْ یَقِینِیْ اَفْضَلَ
الْیَقِینِ؛ [بارخدا یا؛ و یقینم را
برترین یقین‌ها قرار ده].
واژه‌هایی در قرآن کریم و
آموزه‌های پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)
آمده است که همگی بیانگر انواع
ادراک‌ها (دریافت‌های) آدمی است، و
در اینجا از باب مقدمه به برخی از آنها
اشاره می‌شود:

۱- ظَنٌّ: به معنای تصدیق
راجح (ادراک و قبول حکم به گونه
بیش از «۵۰٪» و کم‌تر از «۱۰۰٪»
که مقابل آن «وهم» و گمان است).
۲- جزم و قطع: که به گونه
«۱۰۰٪» (صد درصد) است.

۳- حُسبان: که به معنای
ظَنٌّ (تصدیق راجح) است، اما با این
ویژگی که کاربرد آن در مورد ظَنٌّ
به گونه استعاره است. مانند: «عُدَّ»
(شمردن) که معنای آن برای همگان
روشن است. این دو واژه، البته به
معنای احتمال راجح نیز، به کار می
رود. مانند آنکه گفته می‌شود: من،
حسن را از شجاعان نامبردار می‌دانستم
یا اینکه او را از دلیرمردان به حساب
می‌آوردم؛ بدین معنا که به هنگام
برشمردن شجاعان و دلیرمردان او را از
آنها می‌دانستم.

۴- شَعور: که به معنای ادراک
دقیق است از ریشه «شَعَرَ» به معنای
«مو» است. از همین روست که
ادراک و دریافت دقیق را که چون مو
باریک است، شعور نامیده‌اند و عرصه
کاربرد این واژه، محسوسات است نه
معقولات؛ یعنی آنچه که با حواس
ظاهری آدمی درک می‌شود. برای

اخلاق کریمانه در حکمت دینی (مکارم اخلاق)



شرحی بر دعای مکارم الاخلاق امام سجاد (ع)

تبیین ایمان از منظر آموزه‌های دینی

(بخش ۱۱)

ای که یکدم ذکر تو عمر دراز
نقش کژمژ دیدم اندر آب و گل
چون ملایک اعتراضی کرد دل
که چه مقصودست نقشی ساختن
واندرو تخم فساد انداختن
آتش ظلم و فساد افروختن
مسجد و سجده‌کنان را سوختن
مایه خونابه و زردآبه را
جوش دادن از برای لابه را
من یقین دانم که عین حکمت است
لیک مقصودم عیان و رؤیت است
آن یقین می‌گویم خاموش کن
حرص رؤیت گویدم نه جوش کن
مر ملایک را نمودی سر خویش
کین چنین نوشی همی ارزد به نیش
عرضه کردی نور آدم را عیان
بر ملایک گشت مشکل‌ها بیان
حشر تو گوید که سر مرگ چیست
میوه‌ها گویند سر برگ چیست^(۱۲)

نه تنها ابراهیم و موسی (ع) که همه اولیای الهی نیز شفیفته و بی‌قرار یقین بودند. امام سجاد (ع) این زیور خادریستان را بنگرید که در اثر همین شیفتگی و بی‌قراری پس از درود به پیامبر و خاندان او و پس از درخواست کامل‌ترین مرتبه ایمان و وصول بدان خواستار یقین برتر است یقینی که در نهایت در عرصه معرفت بالاترین مرتبه تعالی نفس انسانی است: «بارخدا! یقینم را برترین یقین‌ها قرار ده».

یقین محصول ایمان و بندگی

یقین هرگز حاصل بحث‌های فقهی و عقلی و فلسفی نیست چرا که بسیاری از صاحبان یقین نه فقیه بوده‌اند و نه فیلسوف و اساساً یقین هیچ‌گونه سنخیتی با این مباحث ندارد. یقین محصول ایمان و بندگی است و تنها در سلوک معنوی و از سیر تعالیم رهبران الهی می‌توان بدان دست یافت. شاید راز این مسئله که بزرگان ما در گذشته با دانش‌های عقلی و مکاتب فلسفی مخالفت می‌کردند در این بود که باور داشتند آنچه را که از تعالیم پیامبران و آموزه‌های آنان می‌توان آموخت و در پرتو آن‌ها به یقین، این گوهر کمیاب دست یافت از مکاتب فیلسوفان نمی‌توان آموخت و این نکته‌ای که خدای تعالی بدان اشاره فرموده و یقین را در جایی محصول ایمان مؤمنان دانسته است و در جای دیگر میوه عبادت. به این دو آیه بنگرید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»^(۱۳)، کسانی که غیب را باور

ابراهیم (ع) مشهود شد و اما او از درگاه ربوبی خواست تا چگونگی احیاء و راز آن نیز به وی ارائه شود مانند کاوشگری که با دیدن کارخانه‌ای از بیرون و درون، تشویق می‌شود تا چگونگی حرکت و نیروهای محرک آن را نیز دریابد.

مراتب و درجات یقین

در بحث ایمان گفته شد که ایمان از مقوله‌های تشکیکی یعنی دارای مراتب و درجات است، هم درجات و مراتب عرضی که چون خون در همه زوایا و مجاری وجود آدمی جاری است و هم درجات و مراتب طولی که بالاترین مرتبه آن یقین است. و این که فرمود: «بَلِّغْ بِيَاْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيْمَانِ» مراد همان برترین مرتبه ایمان است که در حقیقت نازل‌ترین درجه یقین است. «الْإِيْمَانُ فَوْقَ الْأِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيْمَانِ بِدَرَجَةٍ، وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ»^(۱۴)؛ ایمان یک درجه بالاتر از اسلام و تقوی یک درجه بالاتر از ایمان و یقین یک درجه بالاتر از تقوی است. ماحصل اینکه؛ ایمان برتر از اسلام است چرا که اسلام تنها اقرار به زبان و کردارهای ظاهری است و اما ایمان حقیقی است که در دل استقرار می‌یابد و به آدمی اطمینان و آرامش قلب می‌بخشد و او را از قلق و تشویش و اندیشناکی می‌رهاند و این البته نازل‌ترین مرتبه یقین است که گاهی ممکن است آسیب زوال او را تباہ کند. از امام صادق (ع) نقل شده است که به ابوبصیر فرمود: «فَمَا أُوتِيَ النَّاسُ أَقْلَ مِنَ الْيَقِينِ، وَ إِنَّمَا تَمَسَّكْتُمْ بِأَدْنَى الْإِسْلَامِ فَإِيَاكُمْ أَنْ يَنْقَلِتَ مِنْ أَيْدِيكُمْ»^(۱۵). به مردم چیزی کمتر از یقین داده نشده است و شما به پایین‌ترین مرتبه اسلام تمسک جسته‌اید مبدا که از دستتان بیرون برود.»

یقین دارای سه مرتبه است: ۱- علم الیقین ۲- عین

الیقین ۳- حق الیقین. این نام‌گذاری برای مراتب یقین برگرفته از قرآن کریم است. علم الیقین از آیه «كَأَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ»^(۱۶) و عین الیقین از آیه «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ»^(۱۷) و حق الیقین از آیه «إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ»^(۱۸) برگرفته شده است. در تبیین مراتب سه گانه یقین به شناخت آتش مثال زده‌اند. گاهی آتش را نمی‌بینیم اما از دودی که از آن برخاسته است به وجود آتش پی می‌بریم چرا که دود، لازم وجود آتش است و این همان علم الیقین است. و گاهی نه تنها آتش را می‌بینیم بلکه در کنار نشسته و حرارت آن را نیز احساس می‌کنیم و این همان عین الیقین است که از مرتبه پیشین برتر است چرا که این علم از مرتبه برهان عقلی و یقین ذهنی گذشته و به مرتبه مشهود عینی رسیده و از انگیزه‌های وهمی و وسوسه‌های نفسانی و تضاد و ابهام محسوسات و از آسیب شک و تردید در امان است. و اما گاهی نیز در عمق و ژرفای آتش درافتاده و همه وجودمان در آن می‌سوزد و این همان مرتبه حق الیقین است که حضرت ابراهیم (ع) سخت شفیفته و بی‌قرار آن بود:

گفت موسی ای کریم کارساز

یقین هرگز حاصل
عقلی و فلسفی نیست
چرا که بسیاری از
صاحبان یقین نه فقیه
بوده‌اند و نه فیلسوف
و اساساً یقین
هیچ‌گونه سنخیتی
با این مباحث ندارد.
یقین محصول ایمان
و بندگی است و تنها
در سلوک معنوی و از
سیر تعالیم رهبران
الهی می‌توان بدان
دست یافت.

و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم
می‌بخشند. و کسانی که به آنچه بر تو و به آنچه پیش
از تو فرو فرستاده‌اند ایمان و به جهان واپسین یقین
دارند.»؛ «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَصِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ.
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى
يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^(۱۴)، و ما به درستی می‌دانیم که تو از آنچه
می‌گویند دلتنگ می‌گرددی. پس پروردگارت را با سپاس
به پاکی بستای و از سجده گزاران باش. و پروردگارت را
پرستش کن تا تو را یقین فرا رسد.^(۱۵)»

نقش یقین

مهم‌ترین نقش یقین کنار رفتن حجاب‌ها و در
نهایت شجاعت و دلیری و سخت رویی در برابر حوادث
است؛ به این معنا که هرگاه انسان مؤمن ایمانش به
مرتب‌ه یقین برسد و مراحل آن را طی کند حقایق پنهان
عالم را بی‌پرده می‌بیند و آهنگ کلی آنها را بی هیچ
واسطه‌ای می‌شنود و درباره جهان چنان می‌اندیشد که
یک روح آگاه درباره کالبدی که وسیله رشد و تکامل
اوست. آدمی در پرتو یقینی که حاصل از ایمان و عبادت
آدمی اوست شهبه‌ها و تاریکی‌ها را از چهره باورهای

خویش می‌زداید و حقیقت را عریان و هم چنان که هست به
تماشا می‌نشیند. آری، آن کس که روح یقین را با همه وجودش
لمس کرد به چنان شجاعتی دست می‌یابد که از هیچ کس
نمی‌هراسد و هیچ گونه تردید و دودلی به ساحت اندیشه‌اش راه
نمی‌یابد. برای همین، آنچه را که دنیاپرستان هوس‌باز مشکل
می‌شمارند، او آسان و هموار می‌بیند و در موقف‌های خطیر و
خطر خیز، رفتار شجاعت‌آمیز و بی‌خلل خواهد بود. امام علی ابن
ابی طالب (ع) از نادر مردانی است که در پرتو ایمانش به همه
مراتب یقین دست یافت تا آنجا که فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ
عَنِّي مَا ارْتَدَدْتُ يَقِيناً»^(۱۶)؛ اگر همه پرده‌ها کنار روند بر یقینم
نخواهم افزود». آن حضرت در پیکار با دشمنانش هرگز نهراسید
و در راهی که برگزیده بود هیچ گونه تردیدی نورزید چرا که
آن بزرگوار پشتش به خورشید حقیقت گرم بود و بر یقین ربّانی
تکیه کرده بود؛ «وَأِنِّي لَلَّذِي يَقِينُ مِنْ رَبِّي وَغَيْرِ شَيْءٍ مِنْ
دِينِي»^(۱۷) برای همین به آن کس که برایش هدیه آورده بود
فرمود: «زنان فرزندان مرده به سوگت بنشینند، آیا با توجیه
دینی برای فریب من آمده‌ای؟ آیا تو دیوانه‌ای یا دیوگرفته یا
هذیان می‌گویی؟ به خدا سوگند که اگر اقلیم‌های هفتگانه را
با هر چه در زیر آسمان‌های آنها است مرا دهند که خدای را
- حتی در حدّ گرفتن پوست جویی از دهان موری - نافرمانی
کنم، نخواهم کرد چرا که این دنیای شما در نزد من از برگ
نیم جویده‌ای در دهان ملخی ناچیزتر است»^(۱۸) علی (ع) را با
نعمت‌های فناپذیر و لذت‌های گذرا و ناپایدار چه کار؟ از خواب

آلودگی خرد و زشتی لغزش‌ها به خدا پناه می‌بریم و از او باری
می‌جوییم.

من نلافم ور بلافم همچو آب
نیست در آتش کشی ام اضطراب
هر که از خورشید باشد پشت گرم
سخت رو باشد نه بیم او نه شرم
همچو روی آفتاب بی حذر
گشت رویش خصم سوز و پرده در
هر پیمبر سخت رو بُد در جهان
یکسواره کوفت بر جیش شهان
رو نگردانید از ترس و غمی
یک تنه تنها بزد بر عالمی
من چو اسماعیلیانم بی حذر
بل چو اسماعیل آزادم ز سر
فارغم از طمطراق و از ریا
قُلْ تَعَالَوْا كَفْتُ جَانِمِ رَا بِيَا^(۱۹)

پانویس‌ها:

۱. سوره قدر آیه ۲.
۲. کافی ج ۲ ص ۵۲
۳. همان، ص ۵۳.
۴. بحارالانوار ج ۶۹ ص ۳۹۸.
۵. کافی ج ۲ ص ۵۱.
۶. سوره بقره آیه ۲۶۰.
۷. کافی ج ۲ ص ۵۲.
۸. همان.
۹. سوره تکوین آیه ۵.
۱۰. همان، آیه ۷.
۱۱. سوره واقعه آیه ۹۵.
۱۲. مثنوی دفتر دوم بیت ۱۸۱۶-۱۸۲۵.
۱۳. سوره بقره آیه ۴-۳.
۱۴. سوره حجر آیه ۹۷-۹۹.
۱۵. آنجا که کسی در وقوع مرگ تردیدی ندارد در این آیه یقین به معنای مرگ آمده است.
۱۶. شرح صد کلمه، کلمه نخست.
۱۷. نهج البلاغه خطبه ۲۲.
۱۸. همان، خطبه ۲۲۴.
۱۹. مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۰۱-۴۱۰۲، ۴۱۳۹-۴۱۴۲، ۴۱۳۷.

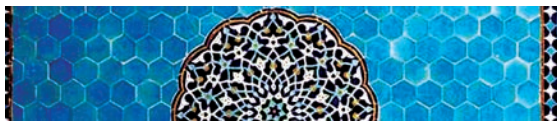


آیت الله العظمی وحید خراسانی: سلام مرا به آقای روحانی برسانید؛ ایشان نیت خوبی برای خدمتگذاری دارند.



آیت الله العظمی وحید خراسانی از مراجع تقلید گفت: دولت یازدهم واقعا خدمتگذار است و عملکرد مثبتی در راستای خدمت به مردم داشته است. به گزارش «انتخاب»، ایشان در دیدار وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در قم افزود: سلام مرا به آقای روحانی برسانید، ایشان نیت خوبی برای خدمتگذاری دارند و درانتخاب وزرا هم دقت خوبی به عمل آورده اند. ایشان خطاب به وزیر بهداشت گفت: شما در حوزه سلامت مسیر درستی را در پیش گرفته اید و هر وزیری که بیاید باید خدمات شما را ادامه دهد.

آیت الله وحید خراسانی اظهار داشت: بدون تعارف می‌گویم خدمات دولت‌های قبل را هم در این زمینه دیده‌ام در غیاب شما هم گفته‌ام وزیر بهداشتی مانند شما در دولت‌های گذشته نبوده است، این توفیقی است که نصیب شما شده است. ایشان در ادامه با اشاره به اینکه باید سطح خدمات بهداشتی روز به روز در جامعه ارتقا یابد، گفت: کار بیماران به ویژه آنان که تمکن مالی ندارند را حتما رسیدگی کنید. تا فرصت دارید به مردم خدمت کنید، چه دولتهایی بودند که نتوانستند خدمت کنند و حسرت آن را می‌خورند. هر کسی از آثارش قضاوت می‌شود و خدمات شما باعث قضاوت دیگران می‌شود، واقعا خدمات شما را در بین دیگران ندیده‌ام.



آیت الله العظمی موسوی اردبیلی: دولت خدمات ارزشمند و اقدامات جدی در حوزه بهداشت انجام داده که قابل تقدیر است.



آیت الله العظمی موسوی اردبیلی گفت: اقدامات دولت در حوزه بهداشت و درمان مردم را بسیار امیدوار کرده است که باید برای ادامه این روند اقدامات جدی انجام شود. ایشان افزود: دولت خدمات ارزشمند و اقدامات جدی در حوزه بهداشت انجام داده که قابل تقدیر است و در این راستا تا نقطه مطلوب هنوز فاصله داریم و مسوولین امر باید برای بهبود وضعیت اهتمام جدی داشته باشند. وی با بیان اینکه در این حوزه باید کارهای خودتان را با نیت الهی و از باب اعتقادات دینی انجام دهید خاطر نشان کرد: مردم به خوبی خدمات جامعه پزشکی در جامعه را می‌بینند و قدردان این تلاش‌ها

چشم اندازی به اخبار حوزه‌های علمیه



هستند. وی در بخش دیگری از سخنان خود با تقدیر از خدمات دولت در راستای افزایش فرزند آوری گفت: تلاشها و اقدامات برای افزایش فرزندان با توجه به وضعیت معیشتی و اقتصادی مردم و خانواده‌ها در تناقض است لذا باید اقدامات اساسی در این زمینه صورت گیرد. علاوه بر این وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در سفر به قم با آیات عظام مکارم، صافی گلپایگانی، و سبحانی دیدار و گفت و گو کرد.



حمایت مراجع از مذاکرات هسته‌ای



به گزارش شفقنا به نقل از سایت وزارت خارجه - دفتر قم، محمد نهبوندیان رییس دفتر رییس جمهوری طی روزهای ۲۴ و ۲۵ تیرماه گذشته با مراجع عظام تقلید در قم و مشهد دیدار کرد و در این دیدارها ضمن ابلاغ

سلام دکتر حسن روحانی، گزارشی از عملکرد تیم مذاکره کننده ایران با کشورهای گروه ۵+۱ و دستاوردهای آن در جمع بندی هسته‌ای ارایه کرد که بیانات و مواضع مراجع تقلید به نقل از دفاتر ایشان در خصوص تیم مذاکره کننده و جمع بندی هسته‌ای به شرح زیر گردآوری شده است:

حضرت آیت الله حسین وحید خراسانی: تلاش تیم مذاکره کننده هسته‌ای متعهدانه و هنرمندانه بود.

«نیت دولت خدمت به مردم است و در فرصت جدیدی که بعد از توافق هسته‌ای ایجاد شده، مسیر خدمت باید با درایت ادامه یابد. تلاش تیم مذاکره کننده هسته‌ای متعهدانه و هنرمندانه بود. هیچ‌گاه دعا برای موفقیت رییس جمهور و دولت را فراموش نمی‌کنم.»

حضرت آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی: ملت قدردان زحمات مذاکره کنندگان هستند.

«اینجانب این توافق را به ملت رشید و شریف ایران تبریک می‌گویم و از زحمات تیم مذاکره کننده و هیات دولت تقدیر و تشکر می‌کنم. امیدوارم که این موفقیت‌ها در خدمت به نظام اسلامی و ملت عزیزمان بیش از پیش ادامه یابد. الحمدلله از عنایات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و دعاهاى متضرعانه مردم در ماه مبارک رمضان، نتایج خوبی برای کشور حاصل شد که امیدوارم آثار و فواید آن روز به روز آشکارتر شده و توفیقات خدمتگزاران به مردم بیشتر شود. من از نتایجی که حاصل شد خوشحال هستم و مطمئنم ملت شریف ما هم خوشحالتند و قدردان زحمات

مذاکره کنندگان محترم می‌باشند. انشاء الله با توکل به خداوند و تدبیر عاقلانه، مشکلات اقتصادی و دیگر مشکلات و مسائل حل می‌شود.»
حضرت آیت الله سید موسی شبیری زنجانی: امیدواریم با این مذاکرات این خطر و تهدیدها برطرف شود.

«تلاش‌هایی که دولت و تیم مذاکره هسته‌ای برای برطرف کردن مشکلات پیش روی کشور با نیت خالص متحمل شدند، قطعاً نزد خداوند دارای اجر است. مشکلاتی که در گذشته برای ایران ایجاد شد زمینه ساز خطراتی بود که نه تنها ایران بلکه مناطق دیگر را هم تهدید می‌کرد. امیدواریم با این مذاکرات این خطرها و تهدیدها برطرف شود. زحمات دولت و تیم مذاکره کننده برای سربلندی کشوری انجام می‌شود که همه آن را کشور امیرالمومنین و اهل بیت (ع) می‌دانند. زحمتی که برای خداوند و اهل بیت (ع) باشد هرگز هدر نمی‌رود. انسان پادشاه هر عمل را که برای خدا و خدایی‌ها انجام دهد، هم در این عالم و هم در عوالم دیگر به دست می‌آورد. ایران مورد عنایت اولیاء الهی است. اولیاء خدا پشتیبان کسانی هستند که برای سربلندی این کشور تلاش می‌کنند. ما دعا کردن برای موفقیت کسانی را که در راه خیر قدم بر می‌دارند وظیفه خود می‌دانیم.»
حضرت آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی: ایستادگی تیم مذاکره کننده ستودنی است.

در بحث مذاکرات که کار سخت و طاقت فرسایی بود و همه ما نگران این بحث بودیم، هم شخص رییس جمهور محترم و هم تیم مذاکره کننده، خصوصاً وزیر محترم امور خارجه با تدبیر لازم کار را دنبال کردند و الحمدلله نتایج خوبی برای ملت و دولت به همراه خواهد داشت و من به سهم خود از فعالیت‌های صورت گرفته تشکر و قدردانی می‌کنم. ایستادگی تیم مذاکره کننده خصوصاً دکتر ظریف در این مدت طولانی، ستودنی است و این ایستادگی باعث شد که دنیا به منطق روشن و گفتگوی ایران تن دهد.

تندروی‌ها و بی‌تدبیری‌های دولت گذشته زحمات زیادی برای کشور و دولت جدید به جا گذاشت که نمونه آن، عملکرد دولت گذشته در زمینه سیاست خارجی و پیامدهای منفی آن بود که هم مردم و هم ما نگران بودیم و قضا با به شکلی شد که تأثیرات مخرب آن همگان را نگران کرده بود و در حال حاضر نیز آثار منفی آن در جامعه، خصوصاً اقتصاد کشور و معیشت مردم پیداست. امیدواریم تلاش طاقت فرسای دولت و خصوصاً وزارت امور خارجه و تیم مذاکره کننده، ثمرات خوبی برای ملت و کشور داشته باشد و مشکلات مرتفع گردد و در این رابطه همه باید شکرگزار باشیم و بدون ایرادگیری غیرمنطقی از کسانی که در این راه زحمت کشیده‌اند تشکر و قدردانی کنیم.»

حضرت آیت الله ناصر مکارم شیرازی: توافق یک پیروزی بزرگ بود. «این یک پیروزی بزرگ بود که در جریان آن شاهد بی‌اثر بودن مخالفت‌های رژیم صهیونیستی و ناامیدی و سرخوردگی آنها بودیم. دنیا از این توافق استقبال کرده و این مساله ضمن اینکه بهای مخالفت با آن یا عهد شکنی را برای بدخواهان ملت سنگین کرده، به اجرای موفق این توافق نیز کمک می‌کند. این موضوع بسیار پیچیده و سخت بود و پیوسته در قنوت نماز برای توفیق مذاکره کنندگان و به نتیجه مناسب رسیدن مذاکرات، دعا می‌کردم. وی همچنین به دولت سفارش کرد تا همانطور که

در نجف اشرف، به دیدار آیت‌الله علی سیستانی از مراجع بزرگ شیعه در عراق رفت. این دیدار در منزل شخصی آیت‌الله سیستانی برگزار شد. به گزارش خبرگزاری «الفرات نیوز»، ظریف پس از دیدار با مرجع عالیقدر شیعیان عراق با حضور در نشست مطبوعاتی گفت: آیت‌الله سیستانی مرجع شیعیان بر لزوم تقویت تلاش‌های بین‌المللی برای روبرویی با تروریسم تأکید کردند. وی با بیان اینکه «آیت‌الله سیستانی بر لزوم مبارزه با تروریسم و روبرویی با آن تأکید کردند»، یادآور شد: ما امید زیادی به نقش فعال مراجع تقلید در مبارزه با تروریسم و روبرویی با این پدیده داریم. وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران با بیان اینکه «گزارش مفصلی درباره جمع‌بندی مذاکرات هسته‌ای و چالش‌های فرا روی منطقه به آیت‌الله سیستانی ارائه دادیم»، تأکید کرد: ایران همواره حامی ملت و دولت عراق در مبارزه با تروریسم بوده است. ظریف با بیان اینکه تدریجی و مذهبی‌گری همه کشورها و ملت‌های منطقه را با تهدید مواجه می‌سازد، ضرورت بالای هماهنگی و همکاری بین کشورها برای مبارزه با تروریسم را یادآور شد. وی افزود: بعد از جمع‌بندی مذاکرات هسته‌ای، این اولین سفرم به کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس است که با تقویت روابط بین کشورها در راستای تأمین منافع منطقه و تقویت صلح و امنیت بین‌المللی است.



حجت الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی: یک مجموعه خبری که صداقت نداشته باشد خود را نابود کرده است.



سیدحسن خمینی در دیدار مسئولان ایسنا گفت: در حوزه روابط شخصیت‌های حقیقی با هم یک اخلاق تعریف شده وجود دارد، اما اخلاق در حوزه روابط شخصیت‌های حقوقی مقداری تابع حوزه فردی شده، درحالی که اگر به عنوان مثال کلاه گذاشتن سر دیگران قبیح است این چه در حوزه فردی و چه در حوزه اجتماعی

باید مورد توجه قرار گیرد. وی ادامه داد: فطرت آدمی می‌گوید فرد باید همان قدر پایبند به اخلاق باشد که یک نهاد حقوقی؛ یعنی در واقع نهاد حقوقی باید به همان موازین اخلاقی پایبند باشد، در حالی که گاهی این طور نیست و طرف فکر می‌کند اگر برای نهاد، موسسه و ارگانی کار می‌کند آنجا می‌تواند همه موازین را زیر پا بگذارد در حالی که ممکن است در زندگی شخصی خود این مساله را رعایت کند. به نوشته ایسنا، یادگار امام با بیان اینکه تأثیر خبر در فضای اجتماعی و سیاسی جامعه بر کسی پنهان نیست، خاطر نشان کرد: خدای ناکرده گاهی ممکن است خبرنگار یا مدیر خبری یا کسی که صفحه اجتماعی پرمخاطبی دارد احساس کند به خاطر منفعتی باید یا روی یکی از موازین اخلاقی بگذارد. ممکن است لزوماً این کار اشاعه یک

با تدبیر موضوع هسته‌ای را به سرانجام فعلی رسانده است، درباره جزئیات دستاوردها و موارد توافق به مردم اطلاع رسانی شفاف کند. از سوی دیگر مدیریت توقعات مضاعفی که احیاناً در نتیجه این توافق برای حل و فصل سریع مشکلات بر جای مانده ایجاد می‌شود، لازم است.»



نامه قدردانی دکتر ظریف به مراجع عظام



به گزارش شفقنا، دکتر محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه نیز طی نامه‌های جداگانه‌ای از رهنمودها، حمایت‌ها و دعا‌های خیر آیات عظام نسبت به اعضای تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای خالصانه تشکر نمود. دکتر ظریف در بخشی از این نامه اظهارات محبت آمیز مراجع عالیقدر تقلید را موجب دلگرمی مضاعف و امید بیشتر در مسیر احقاق

حقوق ملت مسلمان و انقلابی کشورمان ارزیابی کرده است.

محمدجواد ظریف وزیر امور خارجه طی نامه‌های جداگانه از رهنمودها، حمایت‌ها و دعا‌های خیر آیات عظام نسبت به اعضای تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای قدردانی کرد. به گزارش ایرنا از اداره کل دیپلماسی رسانه‌ای وزارت امور خارجه؛ به دنبال اظهارات محبت‌های مراجع عظام تقلید نسبت به تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای در طول سال‌های اخیر، به ویژه در دیدار اخیر رئیس دفتر رییس جمهوری با حضرات آیات وحید خراسانی، مکارم شیرازی، صافی گلپایگانی، شبیری زنجانی و موسوی اردبیلی؛ وزیر امور خارجه طی نامه‌های جداگانه‌ای از رهنمودها، حمایت‌ها و دعا‌های خیر آیات عظام نسبت به اعضای تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای، قدردانی کرد. دکتر ظریف در بخشی از این نامه اظهارات محبت آمیز مراجع عالیقدر تقلید را موجب دلگرمی مضاعف و امید بیشتر در مسیر احقاق حقوق ملت مسلمان و انقلابی ایران ارزیابی کرد.

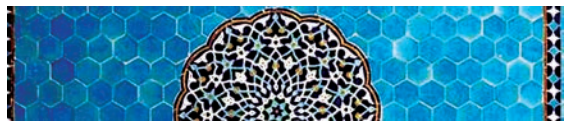


در دیدار دکتر ظریف: تأکید حضرت آیت‌الله سیستانی بر مبارزه با تندروی و حمایت از اقدامات دولت ایران در مبارزه با تروریسم.

به گزارش گروه بین‌الملل خبرگزاری فارس، «محمد جواد ظریف» وزیر امور خارجه ایران، پس از زیارت حرم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

دروغ نباشد بلکه افشای سر مردم و یا هتک احترام آن‌ها باشد. سیدحسین خمینی در ادامه با تاکید بر لزوم پایبندی فعالان عرصه خبر به اخلاق، اظهار کرد: یک مجموعه خبری که صداقت نداشته باشد خود را نابود کرده و بعد از مدتی کسی به او اعتمادی نمی‌کند. اگر چنین مجموعه‌ای متهم شود که صداقت ندارد خبرش به درد نمی‌خورد؛ بنابراین صداقت و بی‌طرفی در تاثیرگذاری مجموعه‌های خبری بسیار اهمیت دارد و جدای از صداقت و اعتماد سایر مسائل اخلاقی نیز باید در خبر رعایت شود.

شاگرد از روح، قلب و جان معلم و نه از صحبت او الگوپذیری می‌کند. همچنین حجت الاسلام والمسلمین سیدحسین خمینی در جمع مربیان سازمان دانش‌آموزی جمهوری اسلامی ایران در حسینیه جماران، با اشاره به تعبیر امام خمینی مبنی بر اینکه «رفتار استاد درس است و نه گفتار استاد» اظهار داشت: در مقوله تعلیم و تربیت، تعلیم تابعی از سخن است که استاد مطالبی را می‌گوید شاگرد هم می‌شنود؛ اما تربیت بیش از آنکه وابسته به حرف زدن باشد وابسته به عمل کردن است و معلم خوب آن مربی است که ذاتا آدم خوبی است نه آنکه خوب حرف می‌زند. وی افزود: انسان گاهی اوقات نزد کسانی می‌رود که خیلی هم با سواد هستند اما وقتی از نزد آنها بیرون می‌آید می‌بیند که نه تنها دل باز نشده و نشاط به جان رسوب نکرده بلکه گرفته و تاریک شده است، اما از سوی دیگر نزد انسان‌هایی می‌رود که حرف مهمی نمی‌زنند، ولی وقتی از نزد او بیرون می‌آید احساس آرامش جان و روح می‌کند. سیدحسین خمینی تاکید کرد: اگر کسی که وجودش آمیخته از کینه، حقد، حسد، غیبت، تهمت و مشکلات باشد، بگوید «خوب باش!» سخن او نه تنها در جامعه اثر نمی‌کند، بلکه افراد را به مسیر غیر خوب و ناسالم می‌اندازد، اما اگر خود فرد خوب بود با یک صحبت ساده مخاطب در حوزه مغناطیس او خوب می‌شود. لذا در متون مختلف مذهبی ما به مجالست با خوبان تکیه شده است زیرا ناخودآگاه در ما اثر می‌گذارد؛ «گلی خوش بوی در حمام روزی/ رسید از دست محبوبی به دستم / بدو گفتم که مشکمی یا عیبیری / که از بوی دل‌آویز تو مستم / بگفتا من گلی ناچیز بودم / ولیکن مدتی با گل نشستم / کمال هم‌نشین در من اثر کرد / و گرنه من همان خاکم که هستم. وی در پایان گفت: اگر فضای خودمان را به اخلاق حمیده الهی آراسته کنیم آنگاه حتماً آن اثر معنوی به جان و روح جامعه و فرزندان و شاگردان منتقل می‌شود.



غرویان: با فشارهای فیزیکی و مالی نمی‌توانیم در زمینه حجاب به نتیجه‌ای برسیم.

عصر ایران: به گزارش ایلنا، حجت‌الاسلام محسن غرویان، در مورد کسر حقوق از کارمندان بدحجاب تحت عنوان طرح صیانت از حریم حجاب و عفاف که در مجلس درحال بررسی است، گفت: به نظر می‌آید این کار استفاده از فشار مالی و اقتصادی برای تحقق یک امر فرهنگی



است که مانند سایر تجربه‌های گذشته نتیجه‌ای نخواهد داشت. وی ادامه داد: من موافق با این راهکار نیستم؛ زیرا نظیر این کار در گذشته نیز نتیجه نداده است. مسئله حجاب و عفاف در ذات و در جوهر خود امری فرهنگی، روحی و ذهنی است و ما با فشارهای فیزیکی و مالی نمی‌توانیم در این زمینه به نتیجه‌ای برسیم.

این استاد دانشگاه با اشاره به اینکه راه‌حل مسائل فرهنگی باید از سنخ فرهنگ باشد، اظهار کرد: باید آنقدر کار فکری، عقلانی، فلسفی و فرهنگی انجام دهیم تا اشخاص از درون خود به حدی از شخصیت فرهنگی برسند تا رفتارهایی نظیر حجاب، گفتار، کلام، نگاه، حرکت و... را در حد متناسب با یک شخصیت والای فرهنگی رعایت کنند.

این کارشناس مسائل دینی در پاسخ به این سؤال که این اقدام از نظر شرعی درست است یا خیر، گفت: من نمی‌توانم به‌طور قاطع در این باره نظر بدهم و ابعاد فقهی و حقوقی این مسئله باید بیشتر مورد دقت قرار بگیرد، اما یکی از نکاتی که از نظر فقهی و حقوقی مطرح است و باید رعایت هم شود، این است که در قرارداد اولیه که براساس آن، اداره مربوطه به کارمند خود حقوق پرداخت می‌کند، آیا حقوق فرد بابت حجاب او بوده یا بابت کارش قرار است به او تعلق بگیرد؟

غرویان ادامه داد: اگر طبق قرارداد، آن حقوق بابت کارش به فرد تعلق می‌گیرد و نه رفتار اخلاقی‌اش، نمی‌توان از حقوق او کسر کرد؛ این مسئله اشکال دارد، زیرا قرارداد بابت کار بوده است، بنابراین فقها و حقوق‌دان‌ها باید آن را لحاظ کنند.



حضرت آیت الله جوادی آملی: جامعه عاقل می‌تواند منتظر واقعی امام زمان (عج) باشد.



به گزارش خبرنگار اسراء نیوز: حضرت آیت الله جوادی آملی با بیان اینکه علما به عنوان شاگردان حضرت ولی عصر (عج) وظیفه دارند مردم را به آن حضرت نزدیک کنند تصریح کردند: بهترین راه نزدیک شدن جامعه به آن وجود مقدس عقل محوری و عقل‌مداری است چرا که انسان عاقل هم باعث نجات خود می‌شود و هم از دیگران دستگیری می‌کند. وی با بیان اینکه جامعه

عاقل می‌تواند منتظر واقعی امام زمان (عج) باشد فرمودند: جامعه عاقل محور را نمی‌شود فریب داد و از نظام اسلامی جدا کرد، چنین جامعه‌ای منتظر واقعی امام زمان و حکومت عدل‌محور آن حضرت است. حضرت آیت الله جوادی آملی با بیان این مطلب که اهل بیت (ع) معدن علم الهی هستند افزودند: علما و طلاب که شاگردان مکتب اهل بیت (ع) هستند نیز باید خود را مجیز به این علوم الهی کنند تا بتوانند به وظایف خود در عصر

بدهند. ما چه کار کنیم؟ اگر دست ندهیم، موجب هتک آنها می‌شود. آیت الله العظمی بروجردی فرمودند: «اگر موجب هتک حرمت ایشان می‌شود، اشکالی ندارد؛ دست بدهید».



آیا شهر مشهد قطعه ای از بهشت است؟ نقد اظهارات امام جمعه مشهد در گفت و گو با آیت الله سروش محلاتی



پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir): چند سالی است که امام جمعه مشهد، موضوع حرم بودن شهر مشهد را مطرح و پیگیری می‌کند. او می‌گوید نه فقط شهر مشهد، بلکه از کوه‌های بینالود به بعد، به حکم پیامبر(ص)، حرم است و باید احترام ویژه آن از قبیل عدم اجرای کنسرت را در آن رعایت کرد، اگر چه این کارها در

مکان‌های دیگر جایز باشد. او در سال ۹۰ به خبرنگار فارس گفت: «پیامبر فاصله میان کوه نیشابور و سلسله جبال بینالود و هزار مسجد را به عنوان حرم معرفی کردند و وقتی پیامبر را قبول داریم، پس باید به این امر که کل شهر مشهد حرم امام رضاست نیز معتقد باشیم ... تمام مشکل فرهنگی شهر این است که بعضی مردم و مسئولان، فضای شهر را از فضای حرم امام هشتم (ع) نمی‌دانند و به جای این که احساس کنند، اینجا حرم است، احساس می‌کنند که این شهر یک شهر تفریحی و گردشگری است. این خلاف نص صریح فرمایش پیغمبر است و هر که جز این عمل کند در مقابل پیغمبر ایستاده است، حال چه فرد عادی باشد و چه مدیر و مسئول.» (۹۰/۲/۱۱)

ایشان در خطبه نماز جمعه مشهد نیز می‌گوید: «در دولت نهم، اولین سفر استانی که اینجا داشت، در جلسه دولت گفتیم: آقا پیغمبر فرمودند بین الجبلین روضه من ریاض الجنه. حد حرم امام رضا را پیغمبر تعیین کردند، این حرم یک روزی ۳ هکتار بود، امروز ۵۳ هکتار است...» (سایت شورای سیاست گذاری ائمه جمعه)

و به اعضای شورای حمل و نقل استان خراسان، گفته می‌شود: «بنا به فرموده پیامبر محدوده شهر مشهد بین الجبلین است و اگر درب هواپیما و یا درب قطار باز می‌شود این درب حرم امام است» و...

ایشان مجدداً از همین استدلال استفاده کرد و با اجرای کنسرت موسیقی در مشهد به دلیل آنکه این شهر حرم امام رضاست، مخالفت نمود و آخرین بار در نماز جمعه مشهد در بارگاه رضوی (۹۳/۱۲/۹) گفت: «پیغمبر حدود حرم امام رضا (ع) را بین دو کوه تعیین کردند، بین الجبلین روضه من ریاض الجنه. حرم امام رضا زیر این سقف نیست، زیر این

غیبت عمل کنند. ایشان طلاب و روحانیان را به مجاهدت همیشگی در راه کسب علم و دانش توصیه فرمودند.



پاسخ فقهی حضرت آیت الله العظمی بروجردی درباره دست دادن با زنان



نوه حضرت آیت الله العظمی بروجردی در گفت و گو با پایگاه موسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر به نکات جالبی درباره مشی فقهی و فرهنگی آیت الله العظمی بروجردی اشاره کرده



است. آیت الله سیدجواد علوی طباطبائی با ذکر این مطلب که برخی به امام موسی صدر خرده می‌گرفتند که چرا در اروپا با خانم‌هایی که به سوی ایشان دست خود را دراز می‌کردند؛ دست می‌داد، گفت: آیت الله بروجردی هم بر این کار اشکال نمی‌گرفتند. نوه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در مورد حکم دست دادن با زنان گفت: آقای بروجردی می‌فرمودند: «من تعجب می‌کنم که فقهای ما ادله نظر را حمل کردند به صورت ریه؛ چرا در ادله لمس این انصراف را قائل نشدند». از این سخن روشن می‌شود که «دیدگاه آیت الله بروجردی نه فقط به دلیل مسئله هتک است، بلکه اساساً اشکال مبنایی در این خصوص دارد» نوه آیت الله العظمی بروجردی اشاره می‌کند: یکی از محققان ایرانی که در مرکز اسلامی آلمان فعالیت می‌کرد، خدمت آیت الله العظمی بروجردی آمد و گفت: در آلمان زنان و مردان مختلفی که همه آنها مسلمان هم نیستند، به مرکز اسلامی ما می‌آیند و گاهی از اوقات برخی از این زنان دستشان را برای مصافحه به سوی ما دراز می‌کنند و ما نمی‌توانیم دست بدهیم. آنها نمی‌فهمند که چرا ما دست نمی‌دهیم و این مسئله موجب هتک آنها می‌شود و ما که می‌خواهیم جاذبه ایجاد کنیم، با این کار تنفر ایجاد می‌کنیم. آیت الله العظمی بروجردی گفتند: اگر شما احساس می‌کنید که دست ندادن شما باعث هتک حرمت زنان می‌شود، مانعی ندارد که دست بدهید. بعد فرمودند: حکم حرمت دست دادن با زن اجنبیه، برای حفظ حرمت اشخاص، هر چند مسلمان نباشند، ساقط می‌شود. وی ادامه می‌دهد: همچنین شیخ محمد تقی قمی که در مصر فعالیت می‌کردند، خدمت آیت الله العظمی بروجردی آمدند و گفتند: «گاهی از اوقات برخی از سفارتخانه‌ها مثل سفارت هلند به مناسبت روز ملی شان، که همه سفرا و شخصیت‌های مختلف را دعوت می‌کنند، ما را هم به عنوان نماینده شما در مجلس تقریب دعوت می‌کنند. ما هم دسته گل می‌خریم و به سفارت می‌رویم. گاهی از اوقات سفیر می‌خواهد مثلاً سفیر آمریکا و همسرش را که همراه اوست معرفی کند. آنها هم دستشان را دراز می‌کنند که دست

گنبد نیست، تمام این شهر ملک امام هشتم است. همه اش حرم امام رضا است، کنسرت در حرم امام رضا، مطرب بازی در حرم امام رضا است. حرف ما این است.»

در سالروز ولادت حضرت رضا(ع) این مساله را با آیت الله سروش محلاتی در میان گذاشته ایم تا به سوالاتمان پاسخ گویند.

■ آیا مساله حرم ۵۰ هکتاری برای حضرت رضا در فقه ما سابقه دارد؟ و آیا علمای گذشته فرقی بین مشهد و شهرهای دیگر قائل شده‌اند و کل منطقه شهر و اطراف آن را مشمول احکام حرم دانسته‌اند؟

تاکنون هیچ مرجع تقلیدی، نظر ایشان را از جنبه فقهی تأیید نکرده است و این نظر در تاریخ فقه شیعه، بی سابقه است و اگر فرضاً گوینده آن، صاحب نظر باشد، این نظر او «شاذ» است و بر اساس آن نمی‌توان با کارهایی که دیگران مباح می‌دانند مقابله کرد. حضرت امام خمینی و مراجع تقلید دیگر در باب امر به معروف و نهی از منکر فرموده‌اند: نهی از منکر در موردی است که انجام دهنده عمل، کار خود را از نظر شرعی - طبق فتوای مرجع خودش - حرام بداند، لذا ایشان نمی‌توانند و حق ندارد از آن چه مردم بر حسب نظرشان جایز می‌شمارند و مقررات حکومتی نیز مجاز می‌داند، جلوگیری و ممانعت کند. اینگونه نهی از منکر، خود مصداقی از منکر است و اگر فاعل آن ملتفت و مصر باشد، از عدالت ساقط می‌شود.

البته ریشه طرح اینگونه نظرات این است که ما در عصر «جعل فضائل» زندگی می‌کنیم، جعل فضائل گاه برای اشخاص است، گاه برای ازمه و گاه برای امکان. لذا در این دوره کوه‌هایی مقدس شدند، امامزاده‌هایی تاسیس شدند، مقامات و کشف‌هایی ادعا گردید و امثال آن.

■ روایتی که بین دو کوه در منطقه خراسان را حرم می‌داند، چیست؟ این سخن که به پیامبر نسبت داده‌اند که «بین الجبلین روضه من ریاض الجنه» و آن را بر شهر مشهد تطبیق کرده‌اند، در کدام منبع حدیثی آمده است؟ و راوی او کیست؟ چرا شخصی که با قاطعیت آن را به پیامبر نسبت می‌دهد، حتی یک بار هم که شده، مأخذ آن را ذکر نمی‌کند؟ کدام یک از مشایخ محدثین از عصر امام صادق(ع) تا دوره کلینی و صدوق و شیخ طوسی، این جمله را نقل کرده‌اند؟

شکفت آور است جمله ای که هیچ اثری از آن در منابع حدیثی شیعه وجود ندارد و حتی در دائرة المعارفی مانند بحارالانوار - که مجلسی بر جمع آوری هر حدیثی حتی اگر ضعیف هم باشد، اهتمام داشته - رد پایی از آن نیست، مبنای این استنباطها قرار گیرد! واقعا چنین استناد فقهی، یک نقطه ناراحت‌کننده برای میراث علمی شیعه است که در اثر مجاهدت‌های علمی امثال شیخ انصاری، از استدلال‌های پوچ و استنادهای واهی و خیالی، منزّه مانده است. و همین ماجرا، مانند برخی از قضایای مشابه نشان می‌دهد که وقتی اجتهادات و آراء فقهی از کف با کفایت فحول فقهاء و مراجع معظم خارج می‌شود چه فاجعه ای در عرصه فقاها رخ می‌دهد.

■ فرضا چنین جمله ای از پیامبر(ص) صادر شده باشد، معنا و مفهوم آن چیست؟

تعبیر «روضه من ریاض الجنه» - به معنای باغی از باغ‌های بهشت - در روایات ما درباره «قبر» اولیای الهی به کار رفته است: «القبر روضه من ریاض الجنه» از این رو چنانچه آن حدیث، اگر از پیامبر صادر شده، ممکن است این معنی باشد که در آینده، در فاصله بین دو کوه، «قبر» یکی از اولیای الهی - حضرت رضا علیه السلام - قرار خواهد گرفت. در این صورت نمی‌توان اثبات کرد که «سراسر آن منطقه»، باغ بهشتی و در حکم حرم امام است.

■ درباره فضیلت و ارزش حرم امام رضا(ع) در منابع معتبر، مطلبی از ائمه(ع) نقل شده است؟

روایتی از حضرت جواد(ع) درباره طوس وجود دارد که حضرت فرمود: «ان بین جبلی طوس، قبضه قبضت من الجنه من دخلها کان آمناً یوم القیامه من النار» (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۳) این روایت گویای آن است که «قطعه ای» در فاصله دو کوه وجود دارد که بهشتی است و نباید بین دو جمله «قطعه ای در بین دو کوه» با «فاصله بین دو کوه» خلط کرد. مفاد روایت، همان تعبیر اول است، چه اینکه مرحوم مجلسی اول نیز روایت را چنین معنی کرده است: «در میان دو کوه طوس «پاره ای از زمین» است که از بهشت برداشته شده است» مجلسی اضافه می‌کند که آن «پاره از زمین»، «مشهد مقدس آن حضرت» - یعنی مدفن امام - است و افزوده است که هر که به آن روضه به قصد زیارت داخل

شود، در روز قیامت از آتش جهنم ایمن خواهد بود. (لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص ۵۵۳) در این ترجمه و شرح، آن قطعه زمین، به همان روضه و بارگاه حضرت، که محل زیارت ایشان است، تفسیر شده است. علامه مجلسی در اثر دیگر خود تصریح می‌کند که مقصود از «پاره ای از سرزمین» در میان دو کوه، همان «محل دفن امام»، و یا بضمیمه «اطراف آن» است. (روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۹۵) عجیب است که شخصیتی مانند علامه مجلسی که عمر خود را در ممارست با احادیث سپری کرده است، در تعمیم دادن این قطعه سرزمین بهشتی به اطراف قبر حضرت هم تردید دارد و نمی‌تواند بیش از موضع قبر و حتی در شعاع چند متر اطراف آن را هم به شکل قطعی مشمول روایت بداند، ولی ما به چند متر هم قانع نبوده و از ۵۰ هکتار سخن می‌گوییم!

■ در خصوص بقعه مبارکه ای که محل دفن حضرت رضا(ع) است، چه تعبیری بکار رفته و آیا می‌توان آن را به همه شهر و یا منطقه بزرگتری سرایت داد؟

روایتی از حضرت رضا علیه السلام وجود دارد که توضیح می‌دهد مقصود از «روضه من ریاض الجنه» همان بقعه محل دفن حضرت - و نه بیشتر - است در این روایت خود حضرت فرمود: در خراسان، «بقعه ای» خواهد بود که محل نزول ملائکه



دکتر روحانی:

مسجدی که بوی وحدت ندهد، مسجد ضرار است.

معیار مسجد این است که جوانان و مردم را جذب کند نه اینکه فقط به کاشی کاری، فرش و امکانات آن توجه کنیم.

بهار نیوز: حجت الاسلام و المسلمین دکتر روحانی در اجلاس روز جهانی مسجد تأکید کرد: مسجد خانه ملت است و نباید محلی برای یک حزب و تشکل سیاسی خاص باشد. مسجد جای سیاست است اما جای حزب نیست، مسجد محل طرح مسائل اجتماعی و فرهنگی،

مسائل منطقه و جهان اسلام و خطرهایی است که برای جهان اسلام از جانب استکبار ایجاد شده است. وی با بیان اینکه منبر مسجد نباید به محلی برای تبلیغ یک حزب و تشکل خاص تبدیل شود گفت: اگر یک مسجد به محلی برای تبلیغ یک حزب و مسجدی دیگر به محلی برای حزب دیگر تبدیل شود از این مسجد نمی توان انتظار وحدت و اتحاد داشت. رئیس جمهور افزود: مسجد باید فراتر از یک حزب و تشکل سیاسی باشد، مسجد خانه احزاب نیست بلکه خانه ملت است، قدم همه کسانی که برای نماز، کمک به دیگران یا به مسجد می گذارند باید بر چشمان ما باشد و مسجد نباید رنگ و بوی حزب و جناح و تشکل خاصی بگیرد. وی اضافه کرد: مسجد باید رنگ و بوی اسلام داشته باشد، همچون مسجدالنبی که رنگ و بوی پیامبر می دهد. روحانی در ادامه سخنرانی خود در اجلاس روز جهانی مسجد گفت: جان و روح مسجد باید مبتنی بر قرآن و اهل بیت (ع) باشد، منافع کشور و دنیای اسلام باید در مساجد محقق شود و مسجد مرکزی برای اتحاد و جذب مردم باشد. رئیس جمهور ادامه داد: اگر شاخصی می داشتیم به عنوان نمونه از یک مسجد خاص بررسی می کردیم آنهایی که از مسجد فاصله گرفته اند چقدر جذب شده اند و یا اینکه مسجد چقدر جوانان را جذب کرده است و یا اینکه مساجد تا چه حد جوانان را با اسلام آشتی داده اند بسیار خوب بود. وی گفت: معیار مسجد این است که جوانان و مردم را جذب کند نه اینکه فقط به کاشی کاری، فرش و امکانات آن توجه کنیم بلکه آنچه اهمیت دارد حضور نسل جوان در مساجد و محافل است که امیدواریم در مساجد بر اساس تقوا و برای طهارت و پاکی، امور دینی دنبال شود. روحانی با بیان اینکه مسجد برای ما مرکز بسیار مهمی است گفت: از دیرباز معماری اسلامی هم به ما گفته که مسجد محور اصلی شهر و جامعه هست و خواهد بود. رئیس جمهور افزود: همواره ابتدا مسجد ساخته می شد تا در کنار آن مدارس علمیه و سپس بازار ساخته شود و در کنار آنها مرکز حکومتی استقرار یابد. وی گفت: سیاست، اقتصاد، علم و مسائل اجتماعی همواره در سایه مسجد و در کنار مسجد بوده است. روحانی افزود: البته اساس مسجد، مرکز عبادت است همانطور که از نامش پیداست محل معنویت، اخلاق، تعلیم و تربیت است البته نمی خواهیم بگوییم در دنیای امروز مسجد جای مدرسه، دانشگاه و یا مراکز فرهنگی و ورزشی را بگیرد که هر کدام جای خود را دارند اما مسجد مرکزیت خاص برای جمع مؤمنان و صالحان، تعلیم و تربیت اسلامی و اخلاق اسلامی و آمادگی جامعه برای ایستادگی، مقاومت، شور و نشاط، معنویت، جهاد و فداکاری دارد. رئیس جمهور گفت: اگر خدای نکرده در مسجدی دیدید که در آن بوی وحدت به مشام نمی رسد و یا بالعکس بوی تفرقه می دهد، آن دیگر بر اساس تقوا ساخته نشده است و آن دیگر چیزی شبیه مسجد ضرار خواهد بود که فرمود مسجد ضرار مسجدی برای تفریق میان مؤمنین است. روحانی افزود: امروز هم متأسفانه در گوشه و کنار دنیا داریم مسجدی که خطیب و امامش از تفرقه بین مسلمانان سخن بگوید و مذهب پرافتخار شیعه و شیعیان را کفر و کافر معرفی کند. وی گفت: هنوز هم متأسفانه در گوشه و کنار دنیا مساجدی داریم که خطبه ها، سخنان، محورها و سخنهایش برای تفرقه بین فرقه های اسلامی و پیروان اهل بیت، شیعه و اهل سنت است. رئیس جمهور در ادامه افزود: متأسفانه امروز مساجدی در دنیا داریم که در آن افرادی پرورش می یابند که در نهایت به خشونت و افراط و کشتن مردم افتخار می کنند و آن را راه جهاد اسلامی، به دروغ لقب می دهند.

خواهد بود، و حضرت در پاسخ به این سوال که کدام بقعه؟ فرمود: بقعه ای در طوس که بخدا قسم روضه ای از ریاض جنت است و هر کس که مرا در آن بقعه زیارت کند، مانند آن است که پیامبر را زیارت کرده باشد: «...فقیل له یابن رسول الله و ایه بقعه هذه، قال: هی بارض طوس فهی والله روضه من ریاض الجنه من زارنی فی تلک البقعه کان کمن زار رسول الله (ص)،» (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵) به علاوه استفاده از تعبیر «روضه من ریاض الجنه» به جای «حرم» نشان دهنده آن است که مقصود از روضه، حرم نیست، زیرا با توجه به روایاتی که درباره قلمرو حرم الهی در مکه و حرم نبوی در مدینه وجود دارد، استفاده می شود که «حرم» واژه ای عام تر از «روضه» است، لذا در مدینه هر چند فاصله دو کوه، «حرم» است، ولی روضه، محدوده بسیار کوچکی بین منبر پیامبر و خانه حضرت است («ما بین بیتی و منبری روضه من ریاض الجنه»). از این رو وقتی تعبیر «روضه» به کار می رود، قاعداً در مفهومی بسیار محدود تر از حرم به کار رفته است. درباره امام حسین (ع) هم حدیث داریم که بیست ذراع در بیست ذراع، «روضه من ریاض الجنه» است. (کامل الزیارات، ص ۱۱۲) آیا باور کردنی است که در کربلا برای اباعبدالله الحسین «روضه من ریاض الجنه» یک محدوده صد متری است ولی در طوس برای حضرت رضا، این محدوده صد هکتار قرار داده شده باشد؟

نگاهی به یک کتاب

ترتیب اثر ذکر کرده است. لذا هر گاه مفسده‌ای نداشته باشد و یا آثار مفیدی داشته باشد جایز است.

در مقدمه این اثر آمده است: «بدیهی است که با تشکیل حکومت اسلامی و بسط ید آن، ضروری است که این احکام - که از احکام اجتماعی و ضروری برای حفظ عقاید دینی و احکامن اسلامی است - از قالب فتوی خارج گردیده و در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی در آید. لذا به ناچار باید تمام جوانب آن، مورد بازنگری قرار گیرد تا میادای به بهانه حفظ عقاید صحیح اسلامی، زمینه‌های تحقیق و ارائه افکار نو و توسعه علم و دانش و در یک کلام اجتهاد پویا از جامعه علمی سلب نماییم. و از سوی دیگر، باعث سلب یکی از اساسی‌ترین حقوق - که همان حق آزادی بیان است - از افراد شده و در نهایت منجر به فساد عظیمی، چون ایجاد تنفر از قوانین اسلامی، مخفی شدن و دور از دسترس نقد و ابطال قرار گرفتن افکار و عقاید باطل و گردیم.»

در بخش نتیجه گیری نهایی متذکر شده: «تمام جهاتی که از سوی فقهای عظیم الشان متعلق حکم تحریمی قرار گرفت، به نوعی مقید به ترتب فساد می‌باشد و در صورت شک در ترتب فساد بر آن، مجاز بوده و قابل جلوگیری نخواهد بود. هم چنین در صورتی که بر حفظ و نگهداری و یا مطالعه و تدریس و تعلیم منفعتی مترتب باشد، از دایره حرمت خارج و متعلق نهی و منع قرار نخواهد گرفت.» در همین باره، به نقل قولی از محقق سبزواری پرداخته که وی بر این نظر است: اگر غرض از حفظ این گونه کتب آگاهی از مذاهب و آرای دیگران باشد تا در انتخاب صحیح از فاسد و تحقیق و به دست آوردن قدرت بحث یاری کند و یا اغراض صحیح دیگر، نگهداری ظاهراً مانعی ندارد. و در ادامه آمده است: «اما راهکار حفظ و حراست جامعه از این خطر چیست؟ و چگونه باید از عقاید دینی و احکام الهی محافظت نمود؟ آیا به وسیله سوزاندن کتب و مجلات و شکستن قلم‌ها و بریدن زبان‌ها؟ یا ترویج عقاید حقه و ایجاد توازن در محیط فرهنگی جامعه، به گونه ای که با استدلال و منطق، راه را بر مروّجین عقاید باطل ببندیم. شهید بزرگوار بهشتی می‌فرماید: «بر حسب تجربه عینی و بررسی شده ای که داریم، اعمال قهر برای جلوگیری از نشریاتی که مبارزه فکری با اسلام می‌کنند سودمند نیست. بلکه جلوگیری با اعمال قهر، مضر به اسلام واقع شده است... آنچه باید بیش از پیش مورد توجه و بازبینی قرار گیرد نوع و شیوه برخورد با عقاید مخالف است. چرا که بازداشت از نشر و پخش و مطالعه آثار دیگران نباید به گونه ای باشد که موهم این فکر و اندیشه گردد که دین اسلام با استفاده از شیوهای خشن و به دلیل نداشتن منطق و توان فکری مقابله با آنها به از بین بردن فیزیکی آثار دیگران دست یازیده است.»

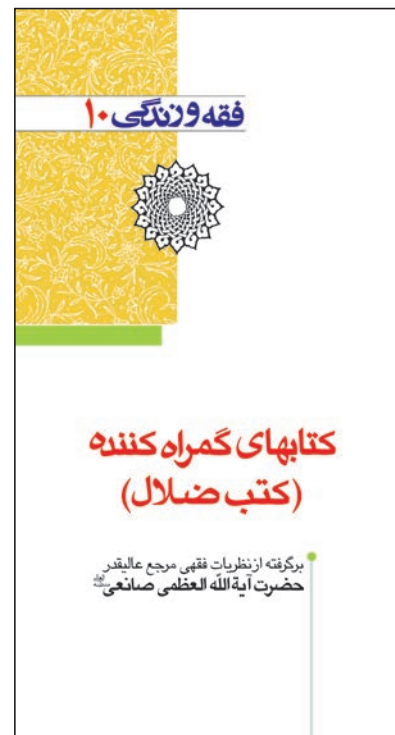
کتاب‌های گمراه کننده
(کتب ضلال)

برگرفته از نظریات
فقهی آیت‌الله العظمی صانعی

عنوان فروست: فقه و زندگی (۱۰) قم، مؤسسه فقه الثقلین، چاپ پنجم، ۱۳۹۰.

چکیده: تحلیل و نقد دیدگاه فقهای امامیه در باره حرمت نگهداری، استفاده، خرید و فروش، تعلیم و تدریس کتب ضلال است. فقیهان گرانقدر در خصوص این موضوع نگاه‌های متفاوتی دارند و این اختلاف نظر به دلیل فقدان نص صریح از معصومان (ع) در این باره است. آغازگر این بحث شیخ مفید در کتاب المقنعه می‌باشد. نگارنده دیدگاه مفید و برخی از فقهای پس از ایشان را به عنوان پیشینه بحث منعکس کرده و تلاش نموده محورهای اختلاف بین آنان را بررسی کند. یکی از محورهای اختلاف در باره مفهوم «ضلال» است که گاه به معنای گمراهی در مقابل هدایت و گاه به معنای باطل در مقابل حق به کار رفته است. اما مهم‌ترین اختلاف فقها در متعلق حکم حرمت؛ یعنی حفظ و نگهداری، مطالعه، تألیف و نگارش، انتشار و پخش، تعلیم و تدریس کتاب‌های گمراه کننده می‌باشد. لذا مباحث کتاب بر اساس

متعلق حکم تنظیم گردیده است. در مورد اول یعنی نگهداری کتب ضلال ادله مذکور در کتب فقهی ارائه شده و از نظر نگارنده مورد ارزیابی قرار گرفته و در نهایت به این نتیجه رسیده است که به دلیل فقدان مستندات کافی برای اثبات حرمت حفظ کتاب‌های گمراه کننده، نگهداری آنها در صورتی که مفسده‌ای نداشته باشد اشکالی ندارد. اما در باره مطالعه این کتاب‌ها نظر نگارنده بر این است که اگر شخص احتمال گمراهی بدهد لازم است از آنها پرهیز کند؛ چرا که دفع ضرر محتمل واجب است. هم چنین حرمت تألیف و نگارش، انتشار و تعلیم و تدریس کتاب‌های گمراه کننده در صورت احتمال به ضلالت افتادن دیگران بدیهی است؛ ولی اگر باعث گمراهی نشود اشکال ندارد. نگارنده ملاک اصلی حرمت را



دعای مکارم الاخلاق^۱



ترجمه دعای شریف مکارم الاخلاق از کتاب ارزشمند « نهج العبادة » اثر جناب حجت الاسلام والمسلمین محمود صلواتی دریافت شده است. این کتاب که در زمان انتشار خود در سال ۱۳۸۸ به عنوان کتاب سال شناخته شد، شامل دعاها و مناجات‌های زین العابدین، امام سجاده (ع) است. صاحب این اثر، انگیزه خود را در تدوین آن چنین آورده است: « پس از آنکه با یاری پروردگار ترجمه کتاب ارزشمند و ماندگار صحیفه سجادیه به انجام رسید و به زیور طبع آراسته گردید، ملاحظه شد که بسیاری از مناجات‌ها و دعا‌های زیورپرستندگان و سرور سجده کنندگان، امام سجاده (ع) در صحیفه سجادیه نیامده است و نیایش‌ها و دعا‌هایی همانند مناجات‌های خمسۀ عشر، دعای ابو حمزه ثمالی، دعا‌های روزهای هفته، زیارت امین الله و بسیاری از دعا‌های شناخته شده و ناشناخته آن حضرت از دسترس علاقه‌مندان به دور مانده است، از این رو به نظر رسید مجموعه دعاها و مناجات‌های آن بزرگوار در یک مجلد گردآوری شود و با ترجمه ای شیوا و خوشخوان و در حد امکان آهنگین و روان، که متناسب با وزن و آهنگ متن ادعیه پیشوایان دین و ائمه معصومین علیهم السلام است، در اختیار فرهیختگان و ادب‌دوستان و شیفتگان دعا و مناجات قرار گیرد ». همچنین مترجم محترم در تنظیم آن با حذف موارد تکراری و گزینش ادعیه از نظر اسلوب و محتوا، با تأسی از روش مرحوم سیدرضی (ره) در جمع‌آوری کتاب « نهج البلاغه»، این مجموعه را در سه بخش سامان داده است:

بخش نخست صحیفه کامله سجادیه؛ که با توجه به اهمیت تاریخی و اعتبار و جایگاه ویژه آن در فرهنگ شیعه، از آن رو که تنها اثری است که از ائمه معصومین علیهم السلام به صورت کتاب بر جای مانده است، بدون هیچ دخل و تصرف و جا به جایی ادعیه، در این بخش آورده شد.

بخش دوم دیگر دعاها و مناجات‌های بلند آن امام بزرگوار است. که متناسب با موضوعات - بر اساس دسته بندی کتاب ارزشمند «الصحیفه السجادیة الجامعة» تحقیق و نشر مؤسسه امام مهدی (ع) که در این زمینه کاملترین به نظر رسید - سامان یافت.

بخش سوم مناجات‌ها و دعا‌های کوتاه آن حضرت (ع) است که از میان دیگر ادعیه گزینش شده و در یک بخش مستقل آمده است.

۴. وَ أَعَزَّنِي وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكِبْرِ، وَعَبَدْنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ، وَأَجْرُ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرَ وَلَا تَمَحِّقْهُ بِالْمُنِّ، وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَأَعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ.

۴. عزیزم دار و از خود پسندی دورم دار، مرا بنده خود ساز و عبادتم را با عُجب و غرور تباه مساز، به دست من در حق مردم کارهای نیک روان کن و به منت نهادن، آن را تباه مکن؛ اخلاق پسندیده‌ام ببخش و از به خود نازیدن در امان بدار.

۵. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَاطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا.

۵. بارخدا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا در میان مردم به درجه‌ای فرا ببر؛ مگر آنکه همانند آن پیش نفسم فرود آری و عزتی آشکارم مده؛ مگر اینکه همانند آن در نهان، پیش نفسم خوار گردانی.

۶. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَنِّعْنِي بِهَدْيِ صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ، وَ طَرِيقَةَ حَقِّ لَا أَرِيعُ عَنْهَا، وَ يَبِّهْ رُشْدِي لَا أَشْكُ فِيهَا.

۶. بارخدا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا از هدایتی شایسته بهره‌ور گردان که آن را با چیزی جایگزین نکنم، و مرا به راه حقی بر که از آن برون نشوم، و نیتی درستم ده که در آن تردید نورزم.

۱. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ بَلِّغْ بِلِيَابِنِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَ اجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَ أَنْتَهُ بِنَيْبِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَاتِ، وَ بَعْمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.

۱. بارخدا! بر محمد و خاندانش درود فرست و ایمانم را به کامل‌ترین ایمان، یقینم را به برترین یقین، نیتم را به نیکوترین نیت، و کردارم را به بهترین کردارها رسان.

۲. اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْبِي، وَ صَحِّحْ بِنِهَا عِنْدَكَ يَقِينِي، وَ اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي.

۲. بارخدا! نیتم را به لطف استواری ده، یقینم را به رحمت پایداری بخش، و تباهی‌هایم را به قدرتت به صلاح آور.

۳. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اكْفِنِي مَا يَشْعَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسَأَلُنِي عَدَا عَنْهُ، وَ اسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيهَا خَلَقْتَنِي لَهُ، وَ اغْنِنِي وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَ لَا تَقْتِنِي بِالنَّظَرِ.

۳. بارخدا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و از پرداختن به کاری که مرا از تو باز می‌دارد بازم دار، و به کاری که در روز باز پسین به کارم آید برگمار، و روزگارم را در آنچه برای آنم آفریده‌ای، فارغ ساخته و بی‌نیازم دار، روزی‌ات را بر من فراوان کن و با نگرستن بدانچه دیگران دارند گرفتار فتنه‌ام مکن.

۱۳. بارخدا یا! بر محمد و خاندانش درود فرست و توفیقم ده تا با کسی که با من ناراستی کرده راستی کنم، به کسی که از من دوری گزیده نیکی کنم، کسی را که محرومم ساخته به احسان بنوازم، با کسی که رشته دوستی بریده ببیندم، کسی را که از من به بدی یاد کرده به نیکی یاد کنم، و همواره خوبی را سپاس گویم و از بدی چشم فرو پوشم.

۱۴. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَلِّبْنِي بِحَلِيَّةِ الصَّالِحِينَ، وَالْبَسْنِي زِيْنَةَ الْمُتَّقِينَ، فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَكَطْمِ الْعَيْظِ، وَإِطْفَاءِ النَّارِ، وَصَمِّ أَهْلَ الْفُرْقَةِ، وَاصْلِحْ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَافْتِشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَسِرِّ الْعَابَةِ، وَلَيْنِ الْعَرِيكَةِ، وَخَفْضِ الْجَنَاحِ، وَحُسْنِ السَّرِيَةِ، وَسُكُونِ الرِّيحِ، وَطِيبِ الْمُخَالَفَةِ، وَالسَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ، وَإِثَارِ التَّفَضُّلِ، وَتَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَالإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحَقِّ، وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَإِنْ عَزَّ، وَاسْتِقْلَالَ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَاسْتِكْثَارِ الشَّرِّ وَإِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي.

۱۴. بارخدا یا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا در آراستن به زینت شایستگان، و دلستن به زیور پارسایان؛ در گسترش داد، فرو خوردن خشم، خاموش کردن آتش دشمنی، گردآوری پراکندگان، آشتی دادن خصمان، افشای نیکی، پوشاندن زشتی، نرمخوبی و فروتنی، نیک سیرتی، سنگینی و وقار، خوشحلقی، پیشدستی در نیکی، ایشار در بخشش، دم فرو بستن از سرزنش، تمجید نکردن از افراد بی ارزش، گفتن حق - هر چند دشوار باشد - اندک شمردن نیکی در گفتار و کردار - هر چند بسیار باشد - بزرگ شمردن بدی در گفتار و کردار - هر چند اندک باشد - موفق دار.

۱۵. وَأَكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَلُزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَرَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَمُسْتَعْمَلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ.

۱۵. بارخدا یا! با مداوم طاعت، همسویی با جماعت، دوری از اهل بدعت، و بیزاری از اندیشه‌های بیرون از شریعت، خصال نیک را در من به کمال رسان.

۱۶. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ، وَأَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ.

۱۶. بارخدا یا! بر محمد و خاندانش درود فرست و فراخترین روزی‌ات را به هنگام کهنسالی، و نیرومندترین نیرویت را به هنگام رنج و در ماندگی ارزانی ام دار.

۱۷. وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ، وَلَا الْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ، وَلَا بِالْتَعَرُّضِ لِخِلَافِ حَبَّتِكَ، وَلَا لِمُجَامَعَةِ مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ، وَلَا لِمُفَارَقَةِ مَنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ.

۱۷. در عبادت دچار کاهلی، و در راحت گرفتار کوری ام مکن. چنان مکن که برخلاف دوستی‌ات گام بردارم، یا به آنان که از تو بریده‌اند ببینم، یا از آنان که به تو پیوسته‌اند، بگسلم.

۷. وَعَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي بَدَلَةً فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ.

۷. تا هنگامی که زندگی‌ام در اطاعت توست عمرم ده، و اگر عمرم چراگاه اهرمن گردید بمیرانم، پیش از آن که دشمنی‌ات سخت بر من فرود آید، یا این که خشمت مرا فرو گیرد.

۸. اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةَ تَعَابٍ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتَهَا، وَلَا عَائِبَةً أُوتِبَ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتَهَا، وَلَا أَكْرَوْمَةً فِي نَاقِصَةٍ إِلَّا أَكْمَمْتَهَا.

۸. خداوند! هر خصلت زشت که در من است به صلاح آور، و هر خوی بد که با من است و مایه نگوهرش من، به اخلاقی نیک دگرگون ساز، و هر کرامت کمال نایافته‌ای که در من است به کمال آور.

۹. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَابْدِلْنِي مِنْ بَعْضَةِ أَهْلِ الشَّيْطَانِ الْمُحِبَّةِ، وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمُوَدَّةَ، وَمِنْ ظَنَّةِ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثَّقَةَ، وَمِنْ عَدَاوَةِ الْأَذْنَبِ الْوَلَايَةَ.

۹. خداوند! بر محمد و خاندانش درود فرست و کین‌ورزی دشمنانم را به محبت، رشک سرکشان را به مودت، بدگمانی نیکان را به اعتماد، دشمنی نزدیکان را به دوستی، بدخواهی خویشان را به نیک‌خواهی.

۱۰. وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمِرَّةَ، وَمِنْ خَذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ، وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ تَصْحِيحَ الْمَقَّةِ، وَمِنْ رَدِّ الْمَلَابِسِينَ كَرَمَ الْعِشْرَةِ، وَمِنْ مَرَاةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ.

۱۰. فرو نهندن نزدیکان را به یاری‌دهی، دوستی دورویان را به دوستی واقعی، ناسازگاری معاشران را به آمیزشی سازگار و تلخی بیم از ستمکاران را به شیرینی ایمنی دگرگون ساز.

۱۱. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي، وَظَفْرًا يَمُنَّ عَانِدِي.

۱۱. بارخدا یا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا در برابر کسی که به من ستم می‌کند دستی توانا، در برابر آن که با من مجادله می‌کند زبانی گویا و در برابر آن که با من دشمنی می‌ورزد پیروزی‌ای آشکارا ده.

۱۲. وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَاذَبَنِي، وَ قُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي، وَ تَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَنِي، وَ سَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي وَ وَفَّقْنِي لِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِي، وَ مُتَابَعَةَ مَنْ أَرْشَدَنِي.

۱۲. به من در برابر بداندیشم، تدبیری؛ بر آنکه سرکوبم می‌سازد، قدرتی؛ بر آنکه دشنامم می‌دهد، تکذیبی؛ و از آنکه تهدیدم می‌کند، سلامت عطا فرما. توفیقم ده فرمانبردار کسی باشم که مرا به راه راست برد، و از کسی پیروی کنم که مرا به راه درست رهنمون گردد.

۱۳. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ سَدِّدْنِي لِأَنَّ أَعَارِضَ مَنْ عَشِنِي بِالنُّصْحِ، وَ أَجْرِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبُرِّ، وَ أُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَدْلِ، وَ أَكْفِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ، وَ أَخَالِفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ، وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَ أُعْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ.

فِي عَمَلِي مَا أَسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوِكَ، وَمَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فُضِّلْتُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ.

۲۴. خداوندا! در فرخندایِ آمرزشت بار گشودهام، عفو و گذشتت را آهنگ کرده‌ام، به بخشایشت سخت مشتاقم، به فضل و احسانت دل نهاده‌ام؛ اما آنچه مایه آمرزشت شود در دستانم نمی‌باشد و کاری نکرده‌ام که سبب آمرزشت گردد، پس اکنون که خود را اینگونه محکوم کرده‌ام، برای من جز بخشش و احسانت چه می‌ماند؟! پس بر محمد و خاندانش درود فرست و مورد احسانت قرارم ده.

۲۵. اللَّهُمَّ وَ أَنْظِفْنِي بِالْهُدَى، وَ اِهْمِنِي التَّقْوَى، وَ وَفَّقْنِي لِلتَّيِّبِ هِيَ أَرْزُقِي، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَرْزَى.

۲۵. خداوندا! زبانم را به هدایت بگشا، و به من پرہیزگاری را الهام نما؛ مرا به کاری که پاکیزه‌تر است موفق دار و بدانچه پسندیده‌تر است برگمار.

۲۶. اللَّهُمَّ اسْأَلُكَ فِي الطَّرِيقَةِ الْمُنَى، وَ اجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا. ۲۶. خداوندا! به بهترین آیین راهنمایم، و چنان کن که بر دینت بمیرم و زندگی یابم.

۲۷. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ مَتَّعْنِي بِالْاِقْتِصَادِ، وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّادَةِ، وَ مِنْ أَدْلَةِ الرَّشَادِ، وَ مِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ، وَ اِرْزُقْنِي قُوَّةَ الْمَعَادِ، وَ سَلَامَةَ الْمُرْصَادِ.

۲۷. بارخدا! بر محمد و خاندانش درود فرست و از میان‌هروی بهره‌مند کن و مرا از درستکاران، راه نیک نمایان، و از بندگان شایسته‌ها گردان؛ رستگاری رستاخیز را نصیب کن، و از آتشِ دوزخم وارهان.

۲۸. اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا مُخْلِصُهَا، وَ اَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصَلِّحُهَا، فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعْصِمُهَا.

۲۸. بارخدا! خصلتی را که رهایی‌ام در آن نیست از من برگیر و خصلتی را که اصلاح نفسم در آن است بر من بپذیر، که نفسم اگر تواش نگاه نداری، رهسپار تباہی‌هاست.

۲۹. اللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزَنْتُ، وَ أَنْتَ مُتَّعِي إِنْ حُرْمْتُ، وَ بِكَ اسْتِغْنَانِي إِنْ كَرِهْتُ، وَ عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفُ، وَ لِمَا فَسَدَ صِلَاحُ، وَ فِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرُ.

۲۹. خداوندا! اگر اندوهگین شوم ساز و برگم تویی، اگر محروم گردم تکیه گاهم تویی، اگر مرا مصیبتی رسد فریاد رسم تویی، آنچه از دست رفته، تو جبران کنی، هر چه فاسد شده، تو به صلاحش آری و آنچه ناپسند افتد، تو دگرگونش سازی.

۳۰. فَأَمَّا نَنْتَ عَلَى قَبْلِ الْبَلَاءِ بِالْعَاقِبَةِ، وَ قَبْلِ الْطَلَبِ بِالْجِدَّةِ، وَ قَبْلِ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ، وَ اكْفَيْتَنِي مَعْرَةَ الْعِبَادِ، وَ هَبْ لِي أَمْنًا يَوْمَ الْمَعَادِ، وَ اسْتَحْنِي حُسْنَ الْإِرْشَادِ.

۳۰. پس خداوندا! پیش از رسیدن بلا؛ عاقبت، پیش از درخواست؛ توانگری،

۱۸. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَصُولُ بِكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَ اسْأَلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَ أَنْتَ عِنْدَ الْإِيكِ عِنْدَ الْمُسْكِنَةِ.

۱۸. خداوندا! چنان کن که به هنگام ضرورت به نیرویت ابر بدهی! بتازم، و به هنگام نیاز از تو یاری خواهم، و به هنگام درماندگی به درگاہت زاری کنم

۱۹. وَ لَا تَفْتِنِّي بِالْاِسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرْتُ، وَ لَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ.

۱۹. و مرا میازمای که به هنگام ناچاری جز از تو یاری جویم، و گاه بینوایی به درگاه جز تو سر فرود آرم.

۲۰. وَ لَا بِاللَّضْرِّعِ إِلَى مَنْ دُونِكَ إِذَا رَهَبْتُ، فَاسْتَحِقَّ بِدَلِّكَ خِذْلَانِكَ وَ مَنَعَكَ وَ عِرَاصِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

۲۰. و به هنگام ترس در برابر جز تو زاری کنم، تا بدان سبب سزاوار خواری و بی‌اعتنایی و روی گردانی‌ات گردم، ای مهربانترین مهربانان!

۲۱. اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنِّيِّ وَ التَّظَنِّيِّ وَ الْحَسِيْدِ ذِكْرَ الْعِظَمَاتِكَ، وَ تَفَكَّرِ فِي قُدْرَتِكَ، وَ تَدَبَّرِ أَعْلَى عَدُوِّكَ.

۲۱. بارخدا! آن آرزو و بدگمانی و رشک را که شیطان در دلم افکند، به یاد عظمتت، تفکر در قدرتت، و تدبیر بر دشمنت، دگرگون ساز.

۲۲. وَ مَا أَجْرِي عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظَةٍ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ سْتَمٍّ عَرِضٍ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اغْتِيَابِ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبِّ حَاضِرٍ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَ اِعْرَاقًا فِي التَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَ ذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ، وَ شُكْرًا لِنِعْمَتِكَ، وَ اِعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ، وَ إِخْصَاءً لِنَيْتِكَ.

۲۲. و آنچه از سخن زشت و بی‌هوده، یا دشنام، یا ریختن آبرو، یا گواهی نادرست، یا غیبت مؤمن غایب، یا ناسزا گفتن به حاضر و همانند اینها، که شیطان بر زبانم روان می‌سازد، تو آن را به حمد و سپاست، افزونی در ستایشت، بیان مجد و عظمتت، سپاس نعمتت، اقرار به احسانت و شمارش نعمتهایت بدل فرما.

۲۳. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي، وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي، وَ لَا أَضِلَّنَّ وَ قَدْ أَمَكَّنْتَنِي هِدَايَتِي، وَ لَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَسْعِي، وَ لَا أَطْعَبَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَجْدِي.

۲۳. بارخدا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و چنان کن که: هرگز به من ستم نرود؛ که خود بر دفع ستم از من توانایی، به کس ستم نکنم؛ چرا که با توانت مرا از ستمگری باز می‌داری، هرگز به گمراهی نروم؛ چرا که راه هدایت‌م را نیک می‌دانی، هرگز نیازمند نشوم؛ چرا که توانگری‌ام از توست و هرگز سرکشی نکنم، چرا که توانایی‌ام از توست.

۲۴. اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ، وَ إِلَى عَفْوِكَ فَصَدْتُ، وَ إِلَى تَجَاوُزِكَ اسْتَقْنْتُ، وَ بِمُضْلِكَ وَفَقْتُ، وَ لَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ، وَ لَا

۳۷. خداوند! به قدرت آنچه می‌خواهم فراهم آر، و به عزت از آنچه بيمناکم دورم دار.

۳۸. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَصُنِّ وَجْهِي بِالْبَسَارِ، وَلَا تَبْتَدِلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ فَاسْتَرْزِقْ أَهْلَ رِزْقِكَ، وَاسْتَعِطِي شِرَارَ خَلْقِكَ، فَأَقْتَتِنِ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي، وَابْتَلِي بِدَمِّ مَنْ مَنَعَنِي، وَأَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ.

۳۸. بارخدايا! بر محمد و خاندانش درود فرست و آبرويم را با توانگري نگهدار، و ارجمندی‌ام را با تهیدستی فرود ميار، که از روزی خوارانت روزی طلبم، و از مردم پست عطا خواهم، آنگاه به ستایش کسی که به من چیزی بخشیده فریفته شوم، و به نکوهش کسی که منعم کرده مبتلا کردم؛ حال آنکه بخشیدن یا نبخشیدن، تنها تو را سزاست.

۳۹. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةٍ، وَفَرَاغًا فِي زَهَادَةٍ، وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالِ، وَوَرَعًا فِي إِجْمَالِ.

۳۹. بارخدايا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا تندرستی در پرستش، در پارسی، آسایش؛ عمل به دانش و وارستگی در کوشش، روزی فرما.

۴۰. اللَّهُمَّ اخْتِمْ بَعْمُوكَ أَجَلِي، وَحَقِّقْ فِي رَجَائِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي، وَسَهِّلْ لِي بُلُوغَ رِضَاكَ سُئُلِي، وَحَسِّنْ فِي جَمِيعِ أَسْئَلِي عَمَلِي.

۴۰. خداوند! روزگارم را با آمرزشت به پایان بر، آرزویم را با رحمتت برآور؛ راهم را برای رسیدن به خشنودیت آسان گردان، و در همه حال کارم را به سوی نیکی ران.

۴۱. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَنَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغُلَّةِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهَلَّةِ، وَانْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

۴۱. بارخدايا! بر محمد و خاندانش درود فرست و در زمان بی‌خبری برای یاد خویش هوشیارم دار، و تا فرصت دارم به طاعت و عبادتت برگمار، برای دوستی خود راهی هموار پیش پام نه و در آن راه، خیر دنیا و آخرتم را به تمامی ده.

۴۲. اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ، وَأَنْتَ مُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ، وَ«إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ، وَفِي رَحْمَتِكَ عَذَابُ النَّارِ».^۱

۴۲. بارخدايا! بر محمد و خاندانش درود فرست، بهترین درودی که پیش از او و پس از او بر هیچ یک از آفریدگانت نفرستادی، ما را در این جهان نیکی و در آن جهان نیکی ارزانی دار، و به رحمتت مرا از عذاب آتش نکه دار.

پانویس‌ها:

۱. البلاذری/ ۴۵۵؛ صحیفه جامعه دعای ۵۵.

۲. بقره، ۲۰۱.

و پیش از گمراهی؛ هدایت عطايم کن. خداوند! رنج عیبجویی دیگران را از من دور دار، با آسودگی روز رستاخیز بر من منت گذار و ارشاد نیک دیگران را به من ارزانی دار.

۳۱. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَادْرَأْ عَنِّي بُلْطَفِكَ، وَاعْزِزْنِي بِنِعْمَتِكَ، وَأَصْلِحْ لِي بِكَرَمِكَ، وَدَاوِنِي بِصُنْعِكَ، وَأَطْلِنِي فِي ذَرَاكَ، وَجَلِّئْنِي رِضَاكَ.

۳۱. بارخدايا! بر محمد و خاندانش درود فرست و به لطفت محافظتم کن، به نعمتت خوراکم ده، به کرمات اصلاحم کن، با کارسازیت درمانم کن، در سایه سار امتن جایم ده، و با خشنودیت سرافرازم دار.

۳۲. وَوَقَّفْنِي إِذَا اسْتَكَلْتُ عَلَى الْأُمُورِ لِأَهْدَاهَا، وَإِذَا تَشَابَهَتْ الْأَعْمَالُ لِأَرْكَاهَا، وَإِذَا تَنَاقَصَتْ الْمَلَلُ لِأَرْضَاهَا.

۳۲. و آنگاه که کار بر من بر آشفتم، درستترینش را نشانم ده، و هنگامی که میان مکتبها اختلاف پدید آید، به پسندیده‌ترین آیین هدایت فرما.

۳۳. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوَجَّعْنِي بِالْكَفَايَةِ، وَسُمْنِي حُسْنَ الْوِلَايَةِ، وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهُدَايَةِ، وَلَا تَفْتِنِي بِالسَّعَةِ.

۳۳. بارخدايا! بر محمد و خاندانش درود فرست و تاج بی‌نیازی بر سرم بگذار، و مرا به انجام درست کاری که بر عهده من است موفق دار؛ هدایت صادقانه‌اموز، و چشمم را به مال و جاه مدوز.

۳۴. وَامْتَحِنِي حُسْنَ الدَّعْوَةِ، وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا، وَلَا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَى رَدًّا، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَلَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا.

۳۴. با قناعت آسودگی‌ام ده، زندگی‌ام را در دشواری قرار مده و دعایم را ناپذیرفته به من باز مگردان؛ چرا که من برای تو همتایی نمی‌دانم و با تو دیگری را نمی‌خوانم.

۳۵. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْتَنِعْنِي مِنَ السَّرْفِ، وَحَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلَفِ، وَوَفِّرْ مَلَكَتِي بِالْبَرَكَهَةِ فِيهِ، وَأَصِبْ بِي سَبِيلَ الْهُدَايَةِ لِلْبِرِّ فَيَبِئْسَ أَتْفَقُ مِنْهُ.

۳۵. بارخدايا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا از زیاده‌روی باز دار و روزی‌ام را از تباهی و تلف نگهدار؛ با برکت بر دارایی‌ام بیفزای و در انفاق نیک آن، راه درست را به من بنمای.

۳۶. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنِي مَتُونَةَ الْإِكْتِسَابِ، وَارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ احْتِسَابٍ، فَلَا اسْتِعْلَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ، وَلَا احْتِمَالَ إِصْرِ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ.

۳۶. بارخدايا! بر محمد و خاندانش درود فرست و رنج کسب روزی را از من فرو نه و بی‌حساب روزی‌ام ده؛ تا برای کسب روزی از عبادتت باز نمانم و بار گران کسب را بر دوش نکشانم.

۳۷. اللَّهُمَّ فَاطِلْنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أَطْلُبُ، وَأَجْرِي بِعِزَّتِكَ مَا أَرْهَبُ.

دیدار

آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی با حضرت آیت‌الله صانعی در مشهد

شروطی دارد و یکی از شرطها، همراهی مردم و رضایت آنهاست. آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی با یادآوری خاطرات زمان مبارزه مشترک با آیت‌الله صانعی، خطاب به ایشان گفت: شما در همه مقاطع از زمان شروع مبارزه همراه امام بودید و امیدواریم کمک نمایید که تا زنده ایم تلاش کنیم که یاد و راه امام زنده مانده و نهادینه شود. آیت‌الله شیخ یوسف صانعی نیز در این دیدار با تشریح خاطرات اولین دیدار خویش با آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی در درس سیوطی در حوزه علمیه قم، گفت: فراموش نمی‌کنیم که رابطه شما و امام به عنوان شاگرد و استاد به گونه‌ای بود که طلبه‌ها سوالات خود را به شما می‌گفتند تا از امام بپرسید و امام هم با روی گشاده جواب می‌دادند.

این مرجع تقلید در ادامه سخنان خویش برای مصداق جایگاه‌هاشمی رفسنجانی در گفتار و رفتار امام، به مقطع درگذشت پدر آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی اشاره کرد و گفت: وقتی امام آن خبر را شنیدند، هم تا آخر در تشییع جنازه بودند و هم با لحن زیبا و نافذشان بر پیکر پدرتان نماز میت خواندند که فکر می‌کنم پس از آن بر هیچ جنازه دیگری نماز میت نخواندند.

آیت‌الله صانعی با ارائه تحلیلی از دوران سخت مبارزه و تأکید بر این نکته که آقای‌هاشمی علی‌رغم شکنجه و زندان همیشه همراه امام بودند، گفت: بارها گفتم و باز هم می‌گویم که آقای‌هاشمی مورد علاقه امام بودند و وقتی خبر سلامتی شما را پس از ترور شنیدند، دستور دادند گوسفند قربانی کنند.

ایشان افزود: امام در بحث‌های علمی و مبارزاتی به حرف‌های شما عنایت داشت و یاران نزدیک امام در زمان مبارزه هم شما را عالمی فاضل، انسانی وارسته، متخلق، پاک و از یک خانواده اصیل می‌دانند و می‌دانند راز تلاش بعضی‌ها برای ترور شخصیت شما که مورد وثوق امام بودید، چیست؟

آیت‌الله صانعی با بیان عبارت عرفانی «البلاء للولاء» به تمام سختی‌های آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی و خانواده ایشان در مقاطع مختلف اشاره کرد و گفت: امیدوارم خداوند متعال مقدمات حل مشکلات مردم و رفع موانع را فراهم کند.

پایگاه اطلاع‌رسانی و خبری جماران: دیدار آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی با مراجع عظام همیشه دیدنی و حاوی حرف‌های شنیدنی و سرشار از لطافت‌ها و خاطرات طلبگی است. حالا چه قم باشد، چه نجف باشد و چه مشهد. دیدار ایشان با آیت‌الله شیخ یوسف صانعی که از مراجع و مدرسین امروز جامعه و از همراهان امام راحل در تمام سالهای مبارزه بود، در منزل آقای صانعی در مشهد اتفاق افتاد. دیداری که در آغاز و پایان آن، آیت‌الله صانعی به رسم مهمان نوازی برای استقبال و بدرقه تا کوچه آمدند.

به گزارش جماران به نقل از روابط عمومی مجمع تشخیص مصلحت نظام، آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی در این دیدار، با یادآوری خاطرات تلخ و شیرین ایام طلبگی، سال‌های مبارزه و مسؤولیت‌های سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب و هدایت و راهنمایی‌های امام(ره)، گفت: همه ما باید تلاش کنیم تا راه و اندیشه‌های امام عزیز حفظ و برای نسل‌های بعدی از تحریفات سیاسی در امان باشد. ایشان با بی‌نظیر توصیف کردن حرکت امام راحل در جهان اسلام، انقلاب اسلامی را حجت خدا خواند و گفت: نباید بگذاریم مشعلی را که امام برای جامعه اسلامی ایران روشن کرده، خاموش شود که اگر چنین شود، گناهی نابخشودنی خواهد بود.

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتخابات سال ۹۲ را لطف خداوند در حق انقلاب اسلامی دانست و با اشاره به افشاگری‌هایی که از جریان انحراف شده، گفت: حرف‌هایی که این روزها گفته می‌شود، تازه نیست و فقط ابعاد جدیدتری برملا شده است.

ایشان با تأکید بر لطف خداوند به مردم ایران در مراحل مختلف، به تصمیم خویش برای نام‌نویسی و اتفاقات پس از آن اشاره کرد و گفت: خداوند نخواست راهی را که امام به عنوان یک فقیه دینی درجایی مثل ایران باز کرده، به انحراف کشیده شود و کار من در مقطع انتخاب سال ۹۲ در حد نام‌نویسی بود که دیدید چه تأثیری در کشور داشت و نتیجه اش انتخابات آقای روحانی بود که با انگیزه و انرژی بیشتری در حال فعالیت است.

ایشان با بیان این نکته که «انقلاب اسلامی ایران، ریشه‌ای الهی دارد»، گفت: اگر چه انقلاب اسلامی یک پدیده اجتماعی براساس تعالیم قرآن است و خداوند از آن حفاظت می‌کند، اما



حضرت آیت الله صانعی:

امام در بحث های علمی و مبارزاتی
 به حرف های شما عنایت داشت و یاران
 نزدیک امام در زمان مبارزه هم شما را
 عالمی فاضل، انسانی وارسته، متخلق،
 پاک و از یک خانواده اصیل می دانند.



آیت الله هاشمی رفسنجانی:

خداوند نخواست راهی را که امام
 به عنوان یک فقیه دینی در جایی
 مثل ایران باز کرده، به انحراف
 کشیده شود.



Safir-E-Hayat

Bimonthly

3



امام خمینی سے امور جامعہ را
ہموارہ با بزرگواری ،
مروت ، مدارا ، رفق با افراد ،
عدالت ، قسط و آہنگ الہی و در یک کلمہ ہمراہ با
انصاف ادارہ می کرد .